

قابل توجه اکادميسين اعظم سيستاني

آثار علامه احمد علي كهزاد مملو از اطلاعات در مورد زردشت و اوستا

داکتر فریار كهزاد

بنیاد فرهنگي كهزاد

در رساله ئی که آقای اکادميسين اعظم سيستاني بنام «**جشن نوروز و منزلت آن در میان ملل آریائی**» جمع آوری نموده است، از آثار ایرانی ها زیاد استفاده نموده است که هیچ مشکلی در مورد آن وجود ندارد و اما در صفحه 139 این رساله از دانشمندان افغانی انتقاد نموده و چنین مینگارد:

"با آنکه زرتشت از افغانستان است و بیش از هزاروپنجد سال آموزه های اخلاقی و دینی او سرمشق زندگی مردم این دیار بوده است، ولی متأسفانه که در میان مردم افغانستان ناشناخته مانده و تا کنون کدام اثر مستقل و در خورشان از سوی مورخین و دانشمندان افغانی در مورد او نوشته نشده است. در تاریخ معتبر غبار هم از این شخصیت متفکر تاریخی بحثی نشده و از کتاب او (اوستا) بصورت خیلی فشرده در یک ونیم صفحه صحبت شده است. اما در ایران و هندوستان و سایر کشورهای دور و نزدیک ده ها اثر مستقل در باره زرتشت و اندیشه های او و توضیح و تفسیر کتاب اوستا تألیف شده و به چاپ رسیده است."

وی بعد از آن ادامه میدهد:

"با دریغ که در مکاتب و مدارس افغانستان نیز از زرتشت و اندیشه ها و اصول آئین او و آموزه های اخلاقی وی خبری نیست. علت آن ظاهراً تعصبات دینی روحانیت مسلمان است حالانکه دادن آگاهی عمومی از تاریخ ادیان سابقه کشور، چون: دین آفتاب پرستی، دین هندوئی، دین بودائی، دین زرتشتی، دین عیسوی و دین موسوی (یهودی) که در گذشته هر یک پیروانی از خود در کشور ما داشتند، از ملزومات و جزء جدائی ناپذیر تاریخ کشور است. دادن چنین آگاهی هرگز به معنای ترویج مجدد آن ادیان شمرده نمی شود، بلکه فهمیدن خطوط کلی سیر اندیشه و تفکر در این سرزمین برای جوانان از ضروریات زندگی بشمار میرود و با فهم آن خطوط کلی است که آنها قادر میشوند تا مزیتها و خوبیهای یک دین را از دین دیگر تمیز بدهند."

درج این مطالب نشان میدهد که اکادمیسین تاریخ ما از آثار بزرگان تاریخ افغانستان اطلاع چندانی ندارد. اما این هم مایه شگفتی خواهد بود اگر اظهار نمایم که اطلاع چندانی ندارد زیرا شخصی که با تاریخ افغانستان از گذشته های دور سر و کار داشته باشد و هر از گاهی مانند کمپیوتر تحقیقات نموده و رساله های طولانی تولید کند دور از حقیقت خواهد بود. چنانکه دیده میشود دلایل و اهداف دیگری در میان است که نمی خواهد از آثار دانشمندان افغانستان استفاده نموده و آنها را منبع و مؤخذ کار خود قرار دهد. در مجامع علمی، در هر رشته علمی رسم بر آن است تا از آثاری که در مورد موضوع تحقیق توسط دیگران در گذشته نوشته شده استفاده صورت گیرد، در غیر آن نمیتوان آن اثر را اثر تحقیقاتی نامید. حال اینکه از یک اثر بصورت ممد کار گرفته میشود یا نقد، کار محقق میباشد. البته آثاری که این شیوه علمی را مراعات نمیکند در زمره آثار علمی محاسبه شده نمیتوانند.

اینکه جناب محترم اکادمیسین صاحب از آثار دیگران استفاده نمیکند کار خودش است که به ما ربطی ندارد ولی آن گاهی که اظهار میدارد که در افغانستان همچو تحقیقاتی صورت نگرفته و نوشته نشده است مایه نگرانی میباشد. مایه نگرانی بدین معنی نه که از کسی نام نمی گیرد بلکه مایه نگرانی به آن معنی که به آثار افغانی اهمیت نمی دهد و آنها را نادیده میگیرد و از تاریخ وطن ما طفره میرود که اگر مربوط به خودش شود باز هم کدام مشکلی نیست ولی از آنجائیکه این نوع نوشته ها در بین مردم ما و به ویژه بین آنهاییکه که از کتابها و آثار تاریخ مملکت اطلاع چندان ندارند یک نوع سردرگمی و بی معلوماتی را اشاعه میکند که این خود در زمره تاریخ سازی اذهان عامه تمام میشود. اکادمیسین سیستانی به صورت سر در گم از کتاب معتبر استاد غبار ذکر میکند و می نویسد: " در تاریخ معتبر غبار هم از این شخصیت متفکر تاریخی بحثی نشده و از کتاب او (اوستا) بصورت خیلی فشرده در یک ونیم صفحه صحبت شده است." دیده میشود که به محتویات کتاب استاد غبار هم چندان آشنائی ندارد زیرا کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر شادروان استاد غبار بیشتر در مورد تاریخ خراسان و افغانستان است، چندان ربطی با تاریخ آریانا و قبل از آریائی ها ندارد، یعنی دوره های بعد از اسلام تاریخ کشور ما را احتوا نموده و بصورت گذرا مروری بر تاریخ قبل از اسلام دارد که جایی برای ذکر زردشت و کتاب اوستا در آن دیده نمیشود. اما آقای سیستانی از آثار زیاد علامه احمد علی کهزاد که مملو از بحث ها و تتبعات در مورد ادیان و عقاید مختلفه از جمله زردشتی و بودائی و آثاری چون اوستا و سرود های ویدی میباشد، ذکری نمی کند. منظور اینجا ذکر نمودن نام احمد علی کهزاد نمی باشد بلکه از این آثار میتوان بدون ذکر نام مؤرخ آن نیز یاد آوری نمود و معلومات تاریخی را برای خوانندگان انتقال داد.

در افغانستان آنهایی که به تاریخ کشور ما علاقه دارند میدانند که هیچ مؤرخ در مورد تاریخ پیش از اسلام به اندازه شادروان علامه کهزاد تحقیقات نکرده است و بیشتر چیزهاییکه دگران در آن موارد نوشته اند اکثر منابع و مواخذ شان آثار کهزاد بزرگ بوده است. در این اواخر یک عده ئی ظهور نموده اند که علامه کهزاد را با نارسائی هائی متهم میکنند بدون آنکه کدام دلیل قناعت بخش و علمی داشته باشند و همچنان دست آورد های مهم تحقیقات تاریخی وی را مورد انتقادات بچگانه قرار میدهند. طور مثال نامهای آریا و آریانا را یک روز جعلی می شمارند و روز دیگر خود آنرا قبول و تائید میکنند. گویا آریا و

آریانا را قبول دارند مگر صرف از زبان و قلم علامه کهزاد خوش شان نمی آید و وی را با برتری طلبان و تفوق جوینان قبیله‌ی مغالطه نموده و همسنگر هتلر اعلام میکنند. بدین معنی که نه از آثار علامه کهزاد آگاهی کامل دارند و نه شخصیت سیاسی وی را می شناسند و فکر میکنند هر چه بنویسند درست است. جالب آنکه حتی یک سندی هم که این اظهارات را به کرسی بنشانند ندارند و ارائه کرده نمیتوانند. اینها افغانستان را نیز بصورت «افغانستان خیالی» ذکر میکنند حالآنکه اگر نام افغانستان را خوش داریم یا نداریم این نام خیالی نیست و بصورت حقیقی و واقعی نام یک کشور مهم جهان است که امروز محور و محراق سیاست جهانی را تشکیل میدهد. یک عده دیگر بعد از خواندن این همه نارسائی‌ها قلم بدست رفته و آنرا تائید میکنند و فکر میکنند که کشف بزرگی انجام داده اند. باز هم قلم کجان آرام ننشسته و بار دیگر آثار کهزاد را مورد حمله قرار داده و بنام تمدن سند و هلمند آثار کهزاد را مورد انتقاد و حتی توهین قرار میدهند و حتی بر اشتباهات چاپی نیز انتقادات بیجا گرفته و درسه‌های زبان انگلیسی نیز میدهند چنانکه (A History of Afghnaistan) را به عوض «تاریخ افغانستان»، «یک تاریخ افغانستان» به شکل تحت اللفظی ترجمه میکنند و نشان میدهند که حتی فرق بین (a) و (one) را در زبان انگلیسی نمیدانند. اینها همچنان ادعا میکنند که گوئی علامه کهزاد تاریخ کشور ما را از زمانه‌های آریائی‌ها آغاز میکند و پیش تر از آن را نمیداند.

بی خبر از آنکه علامه کهزاد آریائی‌ها را اقوامی میداند که از ماورای رودخانه آمو (آریاوِجُو) از مردمانی که قبل از مهاجرت‌های شان در بین رودخانه‌های اکسوس و ایگزارت میزیستند، میداند و مردمان قبل از آریائی کشور ما را بنام کمبوجیه‌ها ذکر میکند که مردمان سوارکار ماهری بودند و با آمدن آریائی‌ها بطرف شرق رانده شدند. اینها به حدی به طرف شرق رفتند که بلاخره در کمبوجیا رحل اقامت گزیدند. به احتمال قوی که اینها عبارت از اقوامی بودند که بازماندگان شان امروز در افغانستان به نام هزاره یاد میشوند که بعداً با هجوم چنگیز با آنها نیز خلط شدند. در آثار کهزاد تاریخ کشور ما از کدام جایی آغاز نمیشود، یا از آریائی‌ها آغاز نمیگردد بلکه کهزاد تاریخ کشور ما را از تاریخ جیولوجیکی آغاز نموده و به همین طور پیش میرود و از آثار تمدن بشری در پنجاه هزار سال قبل از امروز بحث میکند و آنرا مربوط به تاریخ بشر مینامد نه به نام آریائی‌ها یا افغان یا خراسانی و غیره.

انتقاد اینها همچنان آنست که گویا علامه کهزاد تنها پشتون‌ها را آریائی میداند و بس. چیزی که کاملاً بیجا و بی اساس بوده و جز تلاش‌های مزبوحانه چیزی دیگری نمی توان بر آن نام نهاد. اگر به آثار علامه کهزاد مراجعه گردد از اقوام مختلف آریائی نامبرده است: ایلیناها، دادیک‌ها، پکت‌ها، استاگیدی‌ها، و ده‌ها قوم و قبیله دیگر و هیچ کدام آنرا برتر و بهتر و فوقتر نگفته است، بلکه نظر به اینکه در منابع تاریخی چه مقدار معلوماتی در مورد آنها تهیه توانسته است، در مورد هر کدام بحث نموده است. یا اینکه گاهگاهی نام‌های تاریخی را با مراجعه به کلمات پشتو تشریح نموده است زیرا زبان پشتو از زبان سانسکریت متأثر است چونکه در مجاورت زبان سانسکریت قرار دارد و بدین ترتیب زبان پشتو کلمات و واژه‌های زیادی را از زبان سانسکریت در خود دارد. طور مثال در اوستا آمده است: «سپینه‌گونا گیری» که «کوه‌های سفید گونا» معنی دارد و در پشتو بصورت «سپین‌غر» وجود دارد. آیا کلمه «سپینه» نزدیک به «سپینه و سپین» پشتو

نیست که در هر دو زبان سانسکریت و پشتو سفید معنی دارد، یا «گیری» نزدیک به «غری» پشتو نیست که باز هم معنی آن در هر دو زبان کوه مییاشد. به همین ترتیب مثال های دیگری نیز وجود دارد. اینها همچنان نشان دهنده وجود بیشمار واژه های سانسکریت در زبان پشتو مییاشد. اگر کسی علامه کهزاد را با این نوع کارها متهم به پشتونیزم کند باید بداند که هیچ چیزی از علم و دانش نمی داند.

کهزاد بزرگ بصورت روشن کارهای خود را در مورد آریاها و آریانا از فعالیت های سیاسی جرمن ها مبنی بر آریین و برتری نژادی شان سوا نموده است. این وظیفه هر خواننده است تا آثار وی را مطالعه نموده و آنها را به روشنی ببیند و بخواند. وی بصورت روشن اظهار نموده است که جرمن ها آنچه را در این مورد ادعا میکنند مبنی بر تشابهات زبانی است ولی کدام ثبوت تاریخی ندارند، در حالیکه در افغانستان و کشورهای مجاور آریائی اسنادی دارند مانند سرودهای ویدی، کتاب اوستا و آثار یونانی ها بر علاوه آثار هندی و چینی. در حالیکه اروپائی ها کوچکترین سندی و اثری مبنی بر آریائی بودن ندارند و اینکه ادعا های نژادپرستی میکنند مربوط به خودش شان است که ربطی با تاریخ افغانستان نمیتواند داشته باشد. اما تنگ نظران و فعالان شکست خورده سیاسی بنام های افکار هتلری و فاشیستی و فعالیت های قوم پرستانه در مورد آن فعالیت دارند. در اینجا منظور این نیست که همچو تمایلاتی در افغانستان وجود نداشته یا ندارد بلکه مقصد اصلی اینست که آن نوع تمایلات ربطی با علامه کهزاد و شخصیت سیاسی وی ندارد. استاد کهزاد خود از مشروطه خواهان، دیموکراسی طلبان اصلی و واقعی و از جمله غیر متعصب ترین های افغانستان بود چنانکه عضویت اش در حزب وطن آنرا به تمام معنی روشن میسازد.

در رابطه با کارهای علمی علامه کهزاد مهم اینست تا همه آثارش دیده شود نه اینکه با خواندن چند سطر در یک اثرش نتیجه گیری کلی صورت گیرد که معلومدار باعث نتیجه گیری نادرست و شتابنده شده و به ضرر نتیجه گیرنده تمام خواهد شد.

برای اینکه از موضوع عنوان این نوشته دور رفته نشود صفحاتی چند از چند اثر علامه کهزاد بصورت فتوکاپی در اینجا گنجانیده میشود تا دیده شود که واقعاً نظر به گفته آقای سیستانی کسی در افغانستان در مورد زردهشت و اوستا چیزی ننوشته است؟! اینها صرف چند مثال بوده و در لابلای آثار متعدد کهزاد چیزهای دیگری هم در مورد زردهشت، دین زردهشتی یا اوستائی، کتاب اوستا و همچنان بودا، بودائی و غیره ادیان و عقاید کشور معلومات متنابهی وجود دارد که از سالهای 1308 تا امروز زینت مجلات، جراید، سالنامه ها، رساله ها و کتابهای مهمی بوده اند. اینکه بعضی ها با وجود دانستن از آن طفره میروند بهر حال مربوط به خودشان مییاشد اما نباید اجازه داد تا ذهنیت مردم را مکرر سازند و معلومات نادرست را اشاعه نمایند.

در پایان چند صفحه ئی از آثار ذیل کهزاد طور مثال آورده میشود و خوانندگان علاقمند میتوانند به آثار بیشمار دیگر وی مراجعه نمایند.

- تاریخ افغانستان، جلد اول، نشر اول 1325، نشر دوم 1381.
- مدنیت اوستائی، کابل 1318.
- آثار متعدد دیگر علامه کهزاد که ذکر آنها در اینجا گنجایش ندارد.

آیا هنوز هم اکادمیسین سیستانی فکر میکند که صرف یک و نیم صفحه از طرف دانشمندان افغانی در مورد زردهشت و اوستا نوشته شده است؟

نشرات بنیاد فرهنگی کهزاد

تاریخ ادبیات افغانستان

احمد علی کهزاد

بخش سوم زبان و ادب اوستائی

زبان زند یا اوستائی، اوستا، گاتا، اوستای قدیم و جدید، جزوه های اوستا، مبدأ داستانها و ادب حماسی، تذکار منشأ اسمای محلی

زبان و ادب اوستائی

همانطوریکه زبان سرودهای ویدی از لسان (هندی مشترک) نمایندگی می کند، زبان زند یا اوستائی قدیم ترین مظهر لسان (آریائی مشترک) است و از عین زمان مبدأ شاخه شرقی خانواده آریائی را تشکیل می دهد. کانون ظهور و نشو و نمای آن صفحات شمال یا دقیق تر بگوئیم منطقه شمال شرقی افغانستان است.

هندی مشترک و آریائی مشترک و یا سانسکریت ویدی و زبان اوستائی هر دو مبدأ مشترکی داشتند که قراری که دیدیم زبان شناسان آن را بنام وضعی (هند و آریائی) یاد کرده اند که در حوزه علیای اکسوس (آمودریا) در حصص شمال شرقی آریانا رواج داشت. آنچه از نقطه نظر زبان شناسی و تحقیقات ادبی قابل دقت است، این است که مراحل اولی ادبی هر دو زبان هند و آریائی چه سانسکریت و چه زند در افغانستان یا آریانای باستان به میان آمده و به هر دو طرف هندوکش سپری شده است.

در مقابل سرود ویدی که در بخش دوم گذشت، در زبان زند منظومه هائی داریم بنام سرود گاتا که شباهت آن با زبان وید دلیل بر مبدأ مشترک آنها و متکلمین آنها در شمال آریانا و یا در حوزه آمو دریا است. آنچه بیشتر این مطلب را تایید میکند، شباهت زیادی است بین زند و پشتو و بین زند و زبانهای دسته گلچه پامیر که همه امروز در افغانستان معمول و مروج است و دره های هندوکش شرقی با داشتن دسته السنه گلچه در شمال و دسته السنه نورستانی در جنوب که مقابلتاً جزء السنه آریائی و هندی می آیند، حتی امروز هم مرکزیت افغانستان را در مقابل السنه خانواده هندی و آریائی مجسم می سازد.

زبان زند یا اوستائی که جز اوستا اثر دیگری در آن موجود نیست، در قرنهای که زبان (ویدی) غیر مانوس شده می رفت و دوام مهاجرت از عمومیت آن می کاست و به گمان غالب بین سال های 1000 و 500 (ق-م) کمال ترقی داشت و در حوالی آغاز مسیح از میان رفت، در هیچ جا مصطلح نبود.

اوستا

مطالعه اوستا از نقطه نظر ادب چنین ایجاب می کند که پیش از هر مطلب دیگر از (گاتها) صحبت شود ولی چون گاتها جزء فصلی از یکی از کتب مشتمله اوستا حاضر نمی باشد، مختصراً کلمه (اوستا) را منحیث لغت شرح داده باز از اجزای کتب قدیم نام می بریم و سپس به اصل مطلب می پردازیم.

کلمه اوستا در ستون مختلف به صور: ایستباک، اوستاک، اوستا، ابستا، انستا آمده و آن را به اشکال مختلف ترجمه کرده اند. مهمترین آن نظریه پروفیسور (اندراس) است که کلمه (اوستا) یا (اوستاک) پهلوی را از (اوپستا) Upasta مشتق داشته و اساس و بنیان و متن اصلی ترجمه کرده است.⁽³⁾

اوستا مرکب از پنج کتاب با جزوه های ذیل است:

(1) یسنا، (2) ویسپرد، (3) ونیدداد، (4) یشت ها و (5) خورده اوستا. شرح مربوط هر کدام بعد تر خواهد آمد.

گاتها

قراری که اشاره شد مهمترین قسمت اوستا از نقطه نظر زبان و ادب گاتها است که فصل یسنا جزو اول اوستا را تشکیل میدهد. فرق کلی و اساسی که گاتها با سایر اجزای اوستا دارد، این است که (گاتها) منظوم است و بقیه اوستا رنگ شعری خود را از دست داده و شکل نثر به خود گرفته. تجزیه یسنا از نقطه نظر نظم و نثر وقت بیشتر می خواهد. زیرا بعضی نظریه ها در بین است که اصلاً اوستای اولیه و باستانی مانند سرود ویدی تماماً منظوم بود و به شکل سرود خوانده می شد.

چنانچه این نظریه هنوز اقلأ در مورد یک کتاب دیگر اوستا صدق می کند زیرا علاوه بر (گاتها) جزوه چهارم اوستا یعنی (یشت ها) هم اصلاً منظوم بوده ولی ترکیب شعری در اثر تصرفات و تفسیر بعدی که جزو متن شده از میان رفته است. بهرحال هنوز هم بیشتر آن شکل مصرع دارد و اکثر آن هشت سیلابی و برخی هم ده، دوازده سیلابی است که اگر به آواز خوانده شود باید وقفه ای در وسط مجموع حرکات قرار گیرد. گذشته از این، تخیلات شاعرانه و افکار بدیع دلیل بر پیرایه اصلی شعری آن است. حال (گاتها) یگانه قسمت کلی منظوم اوستا است. معنی لغوی (گاتها) هم سرود و به صفت سرود شهرت دارد. تلفظ اصلی (گاتها) " گاث " است که در پهلوی (گاس) و در زبان دری (گاه) گردیده که هم ظرف زمان و هم ظرف مکان است و هم به معنی آهنگ موسیقی آمده است.⁽⁴⁾

گاتها به اساس نظریه تمام مدققین قدیم ترین حصه اوستا است و قدامت آن را زبان و کل کلمات و ترکیب کلام ثابت می سازد و به عقیده (دارمستتر Darmisttater) اکثر لغات آن در زند از بین رفته و تنها شباهتی از آن در قدیم ترین زبان هند یعنی زبان ویدی می توان یافت. گاتها در تاریخ ادبیات قدیم افغانستان منحیث زبان و عمر کلمات و شیوه بیان اهمیت دارد و حلقه ایست که ادب در زبان ویدی را به ادب در زبان عمومی اوستا پیوند می زند

و نشان می دهد که اجداد (ریشی های) وید و گویندگان گاتها در سرزمین معینی که عبارت از خاکهای ماحول شمال و جنوب هندوکش باشد، یکجا می زیستند و مرور زمانه و ایجابات وقت تحولی در زبان اولاد آنها وارد کرده است که با وجود اسمای مختلف (وید) و (اوستا) از هم دوری ندارند و با مختصر مراعات اصول صرفی و نحوی و صورت تلفظ میتوان پارچه های منظوم یکی را به دیگری در آورد.

گاتها مرکب از پنج منظومه است. هر منظومه دارای فصولی است که آن را (ها) گویند. هر (ها) به قطعات و مصرع ها تقسیم شده است که اولی را (وجس تشتی) و دومی را (افسمن)⁽⁵⁾ می گفتند. منظومه های پنجگانه گاتها قرار آتی است:

(اول) - گاتا اهوئا ویتی یا سرود مولا که مرکب از هفت (ها) می باشد و هر ها از روی عدد قطعات مختلف دارد.

(دوم) - گاتا اوشتا ویتی یا سرود سلامتی که مرکب از چهار (ها) است و قطعات مختلف هر (ها) شامل پنج مصرع و هر مصرع دارای پنج سیلاب می باشد.

(سوم) - گاتا سپینتا مینو یا سرود خرد مقدس. این گاتا چهار (ها) دارد و مصرع های آن یازده سیلابی است.

(چهارم) - گاتا هوخشترا ترا یا سرود قدرت و کشور زیبا. یک (ها) دارد و مصرع های آن چهارده سیلابی می باشد.

(پنجم) - گاتا و هشیوایشتی یا سرود خواسته و ثروت که دارای نه قطعه است و هر قطعه دارای دو مصرع می باشد که مصرع های کوتاه ادبی دارای 12 سیلاب و مصرع های طویل ادبی دارای 19 سیلاب است.

رویهمرفته گاتا شامل 238 قطعه و 896 مصرع است. علاوه بر این 40 قطعه با 120 مصرع دیگر هم در اوستا هست که مجموع آن ادب منظوم اوستائی را تشکیل می دهد.

موضوع سرود گاتها عموماً هدایاتی است مربوط به امور مذهبی و فهم آن نسبت به سائر حصص اوستا خیلی مشکل تر است. اکثر لغات آن در بقیه و جزوه های کتاب قدیم دیده نمی شود و تخیلات شاعرانه آن را مرموز و پیچیده ساخته است.

اوستای قدیم و جدید

از روی مدارک مختلف چنین معلوم می شود که اوستای اصلی و اولی نسبت به آنچه که امروز در دست است مفصل تر و بزرگتر بود. هر می پوس (6) آنرا مرکب از دو میلیون شعر می دانست. مسعودی در مروج الذهب آنرا 1012 جلد کتاب می شمارد که به آب طلا نوشته شده بود (7).

طبری از متن اوستا روی 12 هزار پوست گاو صحبت می کند (8) اوستای قدیم یا اوستای باختری در اثر حوادث مختلف منجمه گیر و دار فتوحات اسکندر متلاشی و پراکنده شد.

جمع آوری پارچه های اوستا، چه از خاطره ها و چه از ورق پاره ها، تدوین آن کاری است که با (بخش اول) پارسی (ثلث اول قرن اول مسیحی) شروع و در عصر اردشیر و شاپور اول ساسانی دوام کرده است و آنچه بدست آمده به اصول اوستائی به 21 (نسک) تقسیم گردید. اوستای عهد ساسانی را وست (West) انگلیسی (345700) کلمه تخمین کرده است و بعد از حمله عرب ها بیش از (83000) آن باقی نمانده است. از پنج کتاب یا جزوه های اوستا قبل برین نام بردیم، این فصول و تقسیمات و مفاد متون هر یک را مختصراً شرح می دهیم.

1- یسنا: یسنا مهمترین جزوه اوستا است که دارای 72 فصل یا (هایتی) می باشد. گاتها بصورت مجموع 17 فصل آنرا تشکیل می دهد. (یسنا) که تلفظ اصلی آن (یسن) است به معنی (پرستش و ستایش) آمده است و هنگام مراسم مذهبی خوانده می شد.

2- ویسپرد: مجموعه ایست از محلقات (یسنا) و برای مراسم دینی ترتیب داده شده. مجموع فصول یا (کروه) های آن را بین 23 و 27 می شمارند.

3- وندیداد: مطالب عمده آن قوانین مذهبی است و 22 فصل دارد که هر یک را (فرد گرد) یا (فرگاد) گویند. معذالک (فرد گرد) اولی آن از آفرینش زمین و قطعات میمون سرزمین های اوستائی و فردگرد دوم آن از داستان یم یا جمشید صحبت می کند. این دو فصل را می توان فصول جغرافیائی و تاریخی کشور آریانشین عصر اوستا یا آریانا خواند.

4- یشت: مفهوم لغوی یشت هم ستایش است و تعداد یشت ها به 21 می رسد. یشت قراریکه پیشتر اشاره شد در اصل شکل اولی خود مثل گاتها منظوم بوده و چون موضوع آن عموماً داستان ها و شرح کارنامه های پهلوانان و پادشاهان می باشد، می توان از نقطه نظر ادب آنرا (قصاید حماسی) خواند. یشت ها هنوز هم مانند گاتها به قطعات منقسم است و ترکیب شعری آن اگر بر هم خورده، جمله های آن عموماً هشت و دوازده سیلابی است و پیرایه نظم را به کلی از دست نداده است.

5- خورده اوستا: یا اوستای خورد مجموعه ایست کاملاً جدید که در عهد شاپور دوم ساسانی (310 - 379 میلادی) از طرف آذر مهر اسپند از روی قسمت های اوستا انتخاب، تلخیص و تدوین شده است و شامل دعاها و مخصوص عبادات روزانه و اعیاد مذهبی می باشد.



تاریخ افغانستان

(جلد اول)

احمد علی کهزاد



زرتشترو سپنتمان

از رشی‌های عصر ویدی تا زرتشترو سپنتمان:

«بهذیب ویدی» که فصل دوم را وقف تشریح پهلوهای مختلف آن نمودیم و او را «مظهر زندگانی مدنی آریاهای کتله‌ساختری در دو طرفه هندوکش» می‌نامیم، محصول ذکا و نبوغ جمعی از دانایانی است که ایشان را «ریشی» می‌نامند، می‌اندند و در فصلی که گذشت کم و بیش از آن‌ها و رول بزرگی که در جامعه ویدی به عهده داشتند، صحبت نمودیم. ریشی‌ها یا حکمای عصر ویدی کسانی بودند که رهنمایی جامعه از هر نقطه نظر به عهده آن‌ها بود و از کانون کوچک و بزرگ آن‌ها تا دربار شاهان، در تمام امور حیاتی توده آریا را به راه‌های نیک و بد، آشنایان می‌کردند. ریشی‌ها تنها شاعر نبودند بلکه به همه معرفت‌های علمی، ادبی، فلسفی، اجتماعی، مذهبی، سیاسی، ملی، نژادی تبحر داشتند و کافی داشتند و همه این امور را به دو محور مفاد کتله آریا می‌تولیدند.

ریشی‌ها از نقطه نظر دیانت روحانیون و علمای دینی بودند و معتقدات آریا را از اعصار قبل‌التاریخ بهم حل و مزج کرده و اساسی را در عصر ویدی به میان آوردند که پیشتر مطالعه کردیم.

ریشی‌ها از پهلوهای اجتماعی به حیث رهنا و مقین بزرگ تلقی می‌شدند و به حیثات نظام اجتماعی آریایی و اصول و مقررات آن بدست ایشان وضع شده

ریشی‌ها از نقطه نظر مفهوم نژادی و حیات ملی رهنمایی توده را به عهده می‌گرفتند و سعی داشتند که قوم به هم متحد و متفق بوده، حقوق آن از ارباب و فئاد محفوظ باشد. ایشان با مجاهدت‌های نخستگی ناپذیر و حیات آریایی را می‌تولیدند و کوشش داشتند که فرد و جامعه آریا در فضایی عنعنات و باورهای

این واقعه و تسلسل آن در تاریخ خراسان بار دیگر نیز تکرار شده و باز بعد از دوره معین که اینجا به دو هزار سال تخمین می‌شود، در قرن چهارم هجری از میان منبعی که منشأ این همه جنبش‌های فکری است مردی مانند دقیقی و جمعی از حکما و شعرا سر بلند کردند و به احیای صناعات بزمی و رزمی باستانی آریانا و دیگر کارنامه‌های شاهان مقتدر آن اقدام نمودند. قراری که بعدتر در مورد «سین» «زرانشتر» خواهیم دید یکی از ترجمه‌هایی که هوگ Haug برای نام او می‌دهد «ستایش کننده» و «خواننده سرود ستایش» است و چون «گات‌ها» هم «سرود» معنی دارد و به زبان شعر سروده شده چنین نتیجه می‌گیرد که زراشترا «سرانشتر» نامی است که در این مورد معنی دارد. دارمستتر در صفحه ۹۷ جلد اول ترجمه زند اوستانی خود به فرانسه در اطراف این موضوع شرحی نگاشته و «گات‌ها» یعنی قدیم‌ترین حصه اوسترا «سرود و چیز سروده شده» ترجمه کرده و می‌گوید که زبان آن نسبت به سایر قسمت‌های اوستا قدیم‌تر است و اکثر نامات آن در زند عامیانه‌نی بلکه در زبان ویدی می‌شود و این تنها قسمت اوستا است که به نظم ساخته شده. بعضی علمای وید شناس مفکوره‌های ویدیم‌تری را در آن سراخ می‌دهند. ازین بیانات مطالب چندی به دست می‌آید و مستقماً مربوط به مبحث حاضر گفته می‌توانیم که زراشترا از جمله همان کسانی‌های دانا و حکمای عصر ویدی است. همان طور که او را می‌توان عامل ارتباط بین ریشی‌های دوره اخیر ویدی و حکمای عصر اوستانی قرار داد. کات‌ها قدیم‌ترین حصه اوستا هم چه از نقطه شعر و چه از نقطه نظر زبان و مفهومی «دانه تسلسلی بین سرودهای ویدی و سایر قسمت‌های اوستا می‌باشد، خلاصه می‌شود از توضیح مطالب این مبحث مهم این است که عصر ویدی، ریشی‌های ویدیم، افکار و نظریات ویدی، زبان ویدی و سیاست عصر ویدی زمینه را برای آریانا فکری و اجتماعی سراسر آماده نموده و این کار بدست یکی از حکمای ویدیم، آریانا باختر زراشترا سینتمان که حالا از شخصیت او صحبت می‌کنیم میسر شد.

میزانت مشخص حیات خودشان پرورش یابند. این چیزها که ذکر کردیم، رفته از خلال سرودهای ویدی واضح معلوم می‌شود و تشخیص می‌شود که ریشی‌ها از هر رهگذر وظیفه رهنمایی جامعه آریایی را به صورت «سین» عهده گرفته بودند. از خانواده گرفته تا عشیره و قبیله و قریه و شهر و پادشاهی، در همه جا ریشی‌ها نفوذ داشتند ولی ازین نفوذ خبر نداشتند. روحانیون کلدیه به مفاد خود کار نمی‌گرفتند و مانند آن‌ها برای خود ادعای آمریعی قابل نشده بودند و از همین جهت رهنمایی‌های آن‌ها در هر زمینه مثبت بختید.

این رویه اقلامت هزار سال «از ۲۰۰۰ ق م تا ۱۰۰۰ ق م» دوام نمود. راز هر نقطه نظر برای ظهور مبادی یک دوره بزرگ رفورم اجتماعی، ساخت و ریشی بزرگ و حکیم دانی می‌مانند زراشترا سینتمان عرض و چگونگی کسانی که سرودهای ویدی را از هر نقطه نظر مطالعه کرده و در اعماق روح معنوی آن دقیق شده‌اند و به این موضوع هم ملفت هستند که سرودها «سین» سینه‌ها و خاطر‌ها حفظ می‌شوند، می‌دانند که وجود ریشی‌های باستان و افکار آن‌ها چقدر در راه ظهور زراشترا سینتمان و کتاب اوستا دخالت داده همان طوری که ریشی‌های عصر ویدی از یک سلسله مبادی حیاتی و فکری مذهبی قبل‌التاریخ آریا استفاده کردند، افکار خود آن‌ها نیز که به صورت مجموعی به طرف هدف واحد متوجه بود و نتیجه تراوش آن هم ظبط می‌شود. پیمانه بسیار وسیع در ظهور شخصیت برجسته زراشترا و قوانین اوستا دخالت کرد.

این طور واقعات تاریخی که ذهنیت جدید و انقلاب فکری در یک «سین» تولید می‌کند عموماً عواملی به کار دارد و این عوامل را در مرور قرن‌ها زراشترا و سرودهای ایشان در چوکات آریانا آماده کردند.

چیزی که این نظریه را ثابت می‌کند تشابه متن خود سرود ویدی و اوستا است و واضح معلوم می‌شود که زراشترا سینتمان از مقررات قدیم عصر ویدیم آنچه را که موافق زمان خود و جامعه آریانا می‌دانست گرفته، بعضی را نیز به قسمتی را تبدیل و حصه را حفظ کرده و افکار تازه و جدیدی به آن علاوه نمود.

بوده یعنی کلمهٔ اولی را «پیر دل» و «ستایش کنند» و کلمهٔ دومی را نه شتر بلکه از «ایر تارا» *Uttara* مشتق دانسته و «اعلی» ترجمه نموده است و به این ترتیب ترجمه «زراتشترا» چنین می‌شود، «کسی که دل اعلی دارد» یا «کسی که با عزت و خزاندهٔ سرود ستایش است» و این تعبیر به میوهٔ پیشتر مساجلی می‌آفت می‌کند، زیرا گفتمیم که زرتشت یکی از جملهٔ همان ریشی‌های دانا و پرابه‌یی بود که در آخر عصر ویدی انقلابی در زمینهٔ فکری و حیاتی باشندگان ایران وارد کرد. چون «گات‌ها» یعنی قدیمترین قسمت اوستا هم مشتمل بر یک سلسلهٔ سرود است و به نمونه و رویهٔ سرودهای باستان ویدی ساخته شده «هاگ» به این عقیده است که خود زرتشت هم شاعر بوده و چون اوستا مخصوصاً «گات‌ها» عبارت از «مانتراسپتا *Manthracepta*» یعنی «سخنان پاک» در جملهٔ «سایل دیگر شاعر هم بوده باشد و قراری که پیشتر شرح دادیم چون گات‌ها» سرود و چیزی سروده شده» معنی دارد، بدون اقامهٔ سایر دلایل می‌توان گفت که زرتشت یکنفر ریشی مقتدری بود. ناگفته نماند که «هاگ» کلمهٔ «زرتشترا» را «رهنمای اعلی» هم ترجمه کرده. علاوه برین این نام را به صورت‌های مختلف دیگر هم ترجمه نموده‌اند از قبیل: بدست آورنده غنیمت، بدست آورنده شتر بحیث غنیمت، ستارهٔ طلایی و غیره و غیره.

کلمهٔ دیگر سپتیمه، یا سپیتنه یا سپیتمان لقب زرتشت و معنی آن «سفید» یا «از خانوادهٔ سفید» یا «نژاد سفید» است و بعضی‌ها این سفیدی را مفهوم معنوی داده و آنرا «پاک روان» ترجمه نموده‌اند. بهر حال قراری که بندهاوش سلاله نسب زرتشت را می‌دهد یکی از اجزای او «سپیتمان» هم نام داشته. شبهه نیست که کلمه سفید که در پیشتر به صورت سپین دیده می‌شود درین کلمه موجود است. * * *

حالا که معنی کلمات مذکور تا یک اندازه شرح یافت، به صورت تبصره در اول آن می‌نگاریم: اگر از نقطهٔ نظر وظیفه‌یی که زرتشت در جامعهٔ آریایی به انجام رسانید، نگاه کرده شود معنی ستایش کنند، خودانگنده سسر و ستایش آریایی اعلی به نام او بیشتر موافق است زیرا مشارالیه مانند ریشی‌های باستان و ستایش ساخته و خوانده و توده مردم را به طرف هدف معنوی

زراتشترا، زرتشت سپتیمه یا زرتشت سپیتمان:

صاحب کتاب اوستا در «گات‌ها» که قدیم‌ترین قسمت این کتاب است، «زرتشترا» یا «زرتشت» یاد شده و بعضی اوقات کلمهٔ «سپتیمه» هم با اسم این الحاق شده و «زرتشت سپتیمه» گردیده است که پیمان تر از آن «سپیتمان» است و «زرتشت سپیتمان» گفته‌اند.^۱

این دو کلمه «زراتشترا» و «سپتیمه» هر کدام از خود معنی علیحده دارد و نظر باین مدققین را تا یک اندازه در اطراف آن‌ها شرح می‌دهیم:

مدققین معمولاً کلمهٔ «زرتشت» را مرکب از دو حصه دانسته و به این معنی مختلف آن را تجزیه و ترجمه نموده‌اند. دارمستتر فرانسوی حصهٔ اول کلمهٔ «زرت» و دومش را «شت» تشخیص داده. مشارالیه «زرت» را از «زرات» مشتق می‌داند و آنرا زرد ترجمه کرده. بارتولد این حصهٔ اولی این کلمه را «زرت» تصور نموده و «پیر» معنی می‌کند.

کلمهٔ دومی را این دو نفر و جمع دیگری از مدققین همین شتری می‌دانند که حال در فارسی موجود است. به این دو تعبیر که گذشت معنی اسم «سپتیمه» یا «صاحب شتر زرد» یا «صاحب شتر پیر» می‌شود.

داکتر اف. میولر *F. Müller* «زراتشترا» را «مالک شترهای چری» ترجمه کرده «پورنرف» موسس مطالعات زنت، کلمه «زراتشترا» را به این ترتیب دو حصه تجزیه کرده یکی «زرت *Zarath*» و دیگر «اشترا *Ushtra*» و چون کلمهٔ اول را «زرت» ترجمه نموده از آن «مالک شتر زرد» بدست می‌آید. ولی یکنفر دیگر موسس *Haug* به ملاحظه می‌رساند که در زبان قدیم باختر زرد را «زیری نا *Ushtra*» می‌گفتند به این ترتیب اساس نظریهٔ پورنرف متزلزل گردیده است.

«هاگ *Haug*» کلمات «زرت» و «اشترا» را به صور مختلف تجزیه و ترکیب کرده:

۱ - ملیت باید بود که ما مؤسس نفوس اوستایی را به نام قدیم و اصلی باختری‌اش قرار می‌دهیم که در اوستا آمده است اسم برده و می‌پریم و صحیح‌ترین صورت اسم او همین است. این نام در مانع قدیم شرقی و غربی، به صورت‌های مختلف ذکر شده. در غرب یونانی‌ها اول او را «زورادوس» و بعد «سارادوس» «زادوس» «زاداس» «زوراستروس» «زادوس» می‌گفتند. شکل «زودشت» را بیشتر مورخین اوستایی کرده‌اند.

بوده. او ستا به زرتشت سسه پسر و سسه دختر نسبت می دهد. پسران او به نام های «ایست واستر»، «اوروت ترا» و «هورچیترا» یاد شده و خورده ترین دختر او «پورچیمست» نام داشت. زرتشت که از خانواده نجیب بود بسیار بجای باختر خوشی و وصلت کرده، از آن ها دختر گرفته و به آن ها دختر داده، چنانچه دختر فرشته برادر جام اسپه را که وزیر گشتا اسپه پادشاه باختر بود، ازواج نموده بود و جوان ترین دختر خود «پورچیمست» را به جام اسپه برادر فرشته وزیر پادشاه باختر داده بود. کلمه اسپه که در نام اجداد او ملحق است و خوشاوندی هایی که با وزرای باختری نموده علاوه بر دلیل واضحی که شجره او به پادشاهان پیشدادی یا پادانا وصل می شود، عوامل دیگری است که از روی آن می توان گفت که زرتشت از نجیب زادگان باختر بود. در اینجا تولد و پرورش یافته و با تمام خویشان و بستگان خود در اینجا می زیست و در همین جا این خویش را اساس گذاشت.

زرتشت در افسانه ها و روایات تموری:

با وجودی که او ستای باختری دستخوش حوادث روزگار شده، معذراک با آنچه که گات ها صحیح ترین قسمت او ستای قدیم شهادت می دهد بیش ما در نام زرتشت سپنتمان باختری موسس آیین او ستایی و شخصیت او شبهه بی نیست. در باب اینکه بعضی او هام پرستان این شخص را وهمی و خیالی تصور کرده به نام او قصه و افسانه های عجیب و غریب ساخته اند، می توان گفت که اکثر این نظریات پادر هوا و خیالی و خالی از حقیقت است و سراسر به حساب افسانه می رود، تا یک اندازه علت این تصورات قدامت زیاد زمان حیات زرتشت و انقلابی است که روزگار و سلطه بیگانگان تا زمان فتوحات اسکندر مقدونی وارد کرده ست. چون قسمت زیاد اصل او ستای باختری از بین رفته و پسران در عصر پارسی و ساسانی و حتی در قرن ۹ مسیحی یعنی تقریباً ۳ صد سال بعد از ظهور دین مقدس اسلام از روی افسانه ها و اساطیر و حافظه ها و سینه ها حکم می به میان آورده اند و الحاقات تازه بی بدان کرده اند، طبیعاً پرده تاریخی و تاریخی

رهنمونی کرده و ذهنیت نو در میان آریایان تولید نموده است.

امکان زیاد دارد که کلمه «شتر» در یک حصه نام او داخل باشد، چنانچه جمعی از مدققین به همین نظر پناه اند. شتر بخدی مهمترین و زیبا ترین قوی ترین نسل شتر است که در تمام آفاق شهرت دارد و شتر دو گونه در تمام دنیا به نام شتر بکریان هم یاد میشود. تاریخ قدیم آریانا نشان می دهد که کلمات گاو و شتر و اسپ در نام های آریایان این سرزمین دخالت زیاد داشت و این کلمات در اسمای خانواده ها و اشخاص بزرگ دیده می شود. اسم «کیومرث» اولین آدمی که او ستا نام می برد اصلاً مرکب از دو کلمه «گرومرد» بود که ترکیب آن ها «گومرد» ساخته شده، به تدریج که مفهوم قدیم آن فراموش شده، آن به شباهت اسمای دیگر کیومرث ساخته اند. خاندان شاهي اسپه باختری «اسمای اعضای آن مانند «اروت اسپه»، «لهر اسپه»، «ویست اسپه» «گشتا اسپه» و غیره مثال های برجسته ایست و نشان می دهد که یکمده شاهان و مردان بزرگی به صفت «دارای اسپ های تندرو» و امثال آن یاد شده اند. پس هیچ غرابت ندارد که صاحب کتاب اوستا «صاحب شتر زرد» یا «صاحب شتر پیر» و غیره نامیده شده باشد.

خویشاوندان و بستگان زرتشت:

بیشتر رایج به نام زرتشت و لقب او و معنی آن ها شرحی داده شد. در اینجا می خواهیم رایج به بعضی بستگان و تعلقات خویشاوندی او چند سطر بنگاریم. در پشت سیزدهم یا فردر دین پشت بعضی خویشان و بستگان زرتشت، اسم برده شده. نام پدر او «پوروشسپه Pauroshpa» و نام جد او پتیر اسپه و نام چهارمین پشت او هچاتا اسپه Haechatapa تکاگر یافته، بعضی ها دوازدهم پشت او را به «مانوچیترا» می رسانند. در اوستا مانوچیترا پسر ایریو Airyo است «ایریو» پسر «توی توئا» است که از جمله شاهان «پادانا» یا پیشدادیان بلخ می باشد. علاوه برین چون نام پدر و پدرکلان و چند پشت او به کلمه اسپه منتهی می شود واضح می توان گفت که زرتشت از احفاد دو همان شاهي باختری

حمایق را گرفت بلکه نزدیک بود که به کلی از شخصیت زرتشت بلخی انکار نمایند و او را شخص وهمی تصویری قلمداد کنند. زرتشت بلخی طوری که از روشنایی قسمت‌های قدیم اوستا معلوم می‌شود، کسی است که مختصر شرح حال و خویشان و بستگان و محیط تولدی و پرورش او گذشت. آنچه که عالم تخیل و افسانه و دوری راه و عدم معلومات به میان آورده پاره نظریات درهم و برهم و متناقضی است که خود بخود شکل افسانه بخود گرفته و به جمع داستان می‌رود و ذیلاً به شرح آن می‌پردازیم.

روایات یونانی:

یونانی‌ها قرن‌ها پیش از عصر فتوحات اسکندر در شرق راجع به ممالک شرقی و ساکنین آن و عرف و عادات ایشان یک سلسله چیزها نوشته‌اند که جنبه زیاد آن داستانی و افسانه است، چنانچه حتی نوشته‌های هرودوت که پدر مورخین به شمار می‌رود از این چیزها خالی نیست. همین طور راجع به زرتشت از حوالی قرن ۵ به بعد یک سلسله چیزهایی نوشته‌اند که غیر افسانه حکم دیگری بر آن‌ها نمی‌توان کرد.

اولین مورخ یونانی که در حوالی ۴۵۰ - ۵۰۰ ق م می‌زیست و از زردشت یاد کرده، گزان توس Xantus است. افلاطون فیلسوف یونانی «۳۴۷ - ۴۲۹ ق م» زردشت را بانی مذهب ماژویسر اورومازس Oromazes می‌داند. دینون Deinon از اسم او نتیجه گرفته و او را یکنفر ستاره پرست قلمداد می‌کند. «هرمی پیوس» که از اهل سمیرنا Smyrna بود زردشت را باختری و شاگرد ازوناکس Azonakes یا اگوناکس Agonakes می‌داند. دیودوروس Diodorus اطلاع می‌دهد که زوراستر در بین آریایی‌ها اظهار کرد که قوانین جدیدی را که در بین خلائق شایع داده روح پاک به او تلقین نموده است. تروکوس پومیپوس Trogu Pompeius او را معاصر نینوس شاه اشوری دانسته می‌نویسد که زوراستر شاه باختری‌ها با صحت کاملی قوای عالیه دنیایی و حرکات ستاره‌ها را کشف کرد و آئین ماژ را اساس گذاشت و از دست نینوس به قتل رسید. پلینی Pliny به ملاحظه می‌رساند که زوراستر موسس آئین ماژ بوده و در روز تولد خود می‌خندید. دیوکر بسو ستم

Diochryostom می‌نویسد که زوراستر در اثر عشق و علاقه‌یی که به حکمت و عدالت داشت منزوی در کوهی در میان آتش زندگانی می‌کرد و چون پادشاه وقت با عرفا و بزرگان کشور به دیدن او رفت، از میان آتش برآمده و ایشان را به این خود دعوت نمود. کفالیون اظهار میدارد که زوراستر ماژ و شاه باختری با سمیراسیس جنگیده و این زن او را مغلوب ساخت. هکذا اربونیوس Arbonuis از جنگ نینوس با زوراستر باختری بی‌اطلاع نبود. به همین منوال ایوزبروس Eusebrius از جنگ زوراستر ماژ پادشاه باختر با نینوس حکایت می‌کند. Teon تئون باشنده شهر اسکندریه جنگ سمیراسیس و زوراستر بلخی را متذکر می‌شود. «رمی نوس مارسلینوس» زوراستر را یکنفر باختری خوانده و می‌گوید که هستاسپ Hystaspes پدر داریوش عقیده ماژها را شیوع داد.

سویداس Suidas به وجود دو زوراستر قایل است، یکی را زوراستر فارس و مدی سردار و بزرگ ماژها می‌داند و دیگر را یک نفر عالم هیئت و منجم اشوری قلمداد می‌کند که در زمان نینوس زندگانی بسر می‌برد. کتزیاس Ktesias نقل می‌کند که زوراستر معاصر پادشاه اشور نینوس و زنش سمیراسیس بود. مشارالیه قصه لشکر کشی پادشاه اشوری نینوس را بر علیه پادشاه باختر یعنی زردشت حکایت می‌نماید. آگاتاس Agathas ۵۳۶ - ۵۸۳ می‌نویسد که زردشت معاصر هستاسپس بود و این هستاسپس معلوم نیست که پدر داریوش یا کس دیگر است.

طوری که پیشتر اشاره شد این روایات با وجودی که همه‌اش از منابع یونانی نشئت کرده ولی تناقص و اختلافات نظر در آن به حدی است که خود بخود در قطار افسانه قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد که معلومات مورخین قدیم یونان راجع به شرق پیش از فتوحات اسکندر چقدر جنبه داستانی داشته است.

روی هم رفته اوستا و مخصوصاً «گات‌ها» عبارت از مانتراستیا (Manthracopra یعنی «سخنان پاک») است و بر مجموعه هدایات و قوانینی نسبت می‌شود که زرتشت از طرف هرمزد آورده بود.

اوستای اولی یا باختری:

اوستای اولیه یا اوستای باختری با شکل و وضعیت اصلی خود چیزی بوده که مسافران تعریف صحیح آن امروز محال است و نمی‌توان گفت که چقدر آن از بین رفته و چه باقی مانده. درین شبه نیست که چون گشتاسب پادشاه باختر به دین گروید حکم داد که مجموع قوانین اوستایی را روی پوست گاو نویسند و به معابد مملکت تقسیم نمایند ولی واضح معلوم نمی‌شود که چند نسخه نوشته و به نجاها تقسیم کردند. پلینیوس Plinius از روی کتاب هرمیوس می‌نویسد که کتاب مذهبی زرتشت مرکب از دو میلیون شعر بود. طبری تذکر می‌دهد که اوستا (روی ۱۲ هزار پوست گاو نوشته شده بود. این ارقام اگر چه تا یک اندازه فصیح است باز هم قرار مطلوب از آن نتیجه قاطعی نمی‌توان به دست آورد زیرا معلوم می‌شود که این ۱۲ هزار پوست گاو یک نسخه اوستا بود یا بسیار، بهر حال با وجودی که ارقام فوق جنبه مبالغه کارانه هم داشته باشد از آن و از روی اوستای موجوده واضح معلوم می‌شود که اصل اوستا چیز ضخیم و بزرگی بوده و بر ۲۱ کتاب یا نسک تقسیم شده بود.

اوستای نو:

وقتی که زرتشت آئین خود را به حضور گشتاسب پادشاه باختر عرضه داشت، در اثر حکم پادشاه باب مناظره بین او و دسته از علمای باختری باز شده و در نتیجه پادشاه و اهل دربار به دین او گروید. آنگاه گشتاسب حکم کرد تا قوانین این نو را با آب طلا روی پوست گاو نوشته به معابد مملکت تقسیم نمایند. پس اصل اوستای باختری هر قدر نسخه که داشت همه‌اش در باختر و ساسان بقا یافت. اما تقسیم شده بود و این نسخه‌ها در تمام دوره‌هایی که اولاده دوستان اوستا باختری در آریانا حکمفرمایی داشتند همه جایجای خود باقی و از دست ستمگران

اوستا

کلمه اوستا را مستشرقین اروپایی به صورت‌های مختلف ترجمه و تفسیر نمودند. بعضی آنرا «مضمون» و بعضی اشتقاق آنرا از کلمه «اپستاک *apastak* گرفته و «قانون» ترجمه کرده‌اند. پروفسور «گلدنر» از پروفسور «اندر آس» *Anders* کرده گوید که کلمه اوستا و یا «اوستاک» پهلوی از کلمه «اوپستا» *upresta* مشتق است که معنی آن اساس و بنیان و متن اصلی می‌باشد. کلمه «زند» را آنکه به آن ملحق می‌کنند به صورت صفت تعبیر می‌شود و آن دو معنی دارد «شهر» و «نمان» و اصلاً از کلمه «زانتو» *Zantu* به میان آمده است. پس معنی اسم مرکب «زنداوستا» به یک تعبیر «کتاب یا قانون شهری» و به تعبیر دیگر «کتاب دعا، نماز» می‌شود. بعضی‌های دیگر «زند» را از «ازانتی» *Azanti* گرفته و «شرح و بیان» ترجمه کرده‌اند. الحاق کلمه «زند» به اوستا به این معنی اخیر چیز تازه است زیرا مقصود از شرح و بیان تفسیر اوستا است که به زبان پهلوی نوشته‌اند و «پازند» به جای خود شرحی است که برای زند نوشته‌اند.

بعضی‌های دیگر مدعی‌اند که اوستا به معنی مجهول است. به این طریق که این کلمه مرکب از دو قسمت است «اوس» به معین «نه» و «ستا» به معنی «دانش» که معنی شکل مرکب آن‌ها غیر مفهوم مجهول می‌شود و علت این تغییر را چنین می‌نویسند که چون اوستا باختری منحصراً به دو نسخه بود و هر دو در اثر تهاجمات اسکندر از بین رفت در عصر پارسی و ساسانی که شروع به جمع‌آوری پارچه‌های خطی نمودند، معنی آنرا عموماً نمی‌فهمیدند و به این مناسبت آنرا اوستا یعنی مجهول نامیدند، لیکن روی هم رفته نسبت به تفسیر اخیر نظر یاتی که اول ذکر نمودیم صحیح‌تر به نظر می‌خورد. انسلیکلو پیدیای برطانیا می‌نویسد که صورت قدیمی نام اوستا «اوپستاک *Avistak*» بود و معنی حقیقی آن معلوم نیست.

بود. چون متعاقباً یک دوره پرهرج و مرج شروع شده آشوری‌ها مثل نینوس و سمیرامیس و سالمانسار دوم و تیگت پیلسر دوم خاک‌های ماد و فارس را زیر و زبر کرده، گزند شان تا باختر و حواشی غرب آریانا رسید پس از آن سیروس و داریوش هخامنشی به حملات شروع و هفت سال جنگ با پادشاهان مملکت ما نمودند. درین گیر و دارها که تقریباً از اواسط قرن ۹ ق م تا موقع ظهور اسکندر در خاک‌های آسیای دوام کرد، شیرازه زندگانی از هر نقطه در آریانا بهم خورده و در اثر جنگ‌های بیگانگان به معابد و آثار مذهبی خسارات مدهش رسید و کتب و آثار قلمی و منجمله نسخه‌های اوستای اصلی هم از بین رفت. شاهان هخامنشی بعد از تقریباً ۷ سال پیکار بالاخره غلبه یافتند. ایشان که با سلطه و تماس چندین قرن سامی در عرق و خون و ثقافت رنگ سامی به خود گرفته بودند، در اثر جنگ‌های مذکور مجدداً به کانون تهذیب صاف آریایی در آریانا تماس پیدا کرده و آئین اوستایی را برگزیدند و با خود به فارس بردند و از اختلاط آئین باختری اوستایی و موهومات قدیم سامی و بابلی مذهبی بین این هر دو به میان آمد. درین گیر و دارها بعضی نسخه‌های قیمتی اوستا هم از آریانا به فارس رفت و چنانچه گویند یک نسخه آن همان اوستایی بود که اسکندر همراهی «استخر» طعمه حریق ساخت و یک جلد دیگر آنرا از هر جایی که به دست آورد به یونان فرستاد. بهر حال چیزی که مایه خوشی و مسرت است این است که با وجود این همه مصائب و بدبختی‌ها که در طی آن نسخه‌های اوستا پراکنده و نابود شد، باز هم مقصد بیگانگان در امحای معارف و تهذیب و آئین قدیم باختر و کتاب اوستا به کلی برآورده نشد. خواه از نسخه‌ای که به یونان فرستاده شده بود، خواه از روی خاطراتی که در سینه‌ها و حافظه‌ها محفوظ بود، خواه از روی پارچه‌های متفرق دیگر آنقدر مدارک و آثار کافی به دست آمد که از آن مجموعه‌یی بسازند و نظام و قوانین حیاتی، مدنی، تهذیبی قدیم باختر را تجدید نمایند. چون جمع کردن و تدوین اوستای نو هم شرحی دارد ذیلاً به صورت مختصر به آن می‌پردازیم: اولین کسی که به خیال جمع آوری افتاد ولکش یا «ولخش» پارتی بود و چون در میان پارتی‌ها اقلاً چهار نفر به این اسم سلطنت نموده‌اند، مدققین جمع‌کننده اوستا معروفترین ولخش‌ها.

ولخش اول را می‌دانند که معاصر «نرو» امپراطور روم بود و در نیمه دوم قرن اول مسیحی سلطنت داشت. ولخش اول و برادرش تریداتس *Tridates* هر دو نرو آئین زردشتی بودند و حتی «تری داتس» خودش موبد بزرگ بود و این طریق را مکاتبی ثابت می‌کنند که بین نرو و این دو برادر تبادل شده است. بهر جهت اولین اقدام در جمع آوری کتاب اوستا از طرف ولخش پادشاه پارتی در ربع سوم قرن اول مسیحی به عمل آمد و این اوستا تا هر اندازه‌یی که جمع شده بود، تا ظهور ساسانیان باقی ماند.

موسس سلسله ساسانی «اردشیر» چون پسر یک نفر کاهنی بود که به نام «بابک» در یک معبد «اناهیتا» در شهر استخر مجاوری می‌کرد در اثر توصیه پدر به جمع آوری اوستا اقدام نموده، تنسار *Tansar* بزرگترین عالم وقت خود را امر داد که هیئتی تشکیل داده و به تعمیم این کار اقدام کند. چنانچه تا اندازه زیاد درین راه صرف مساعی به کار برده و آنچه در عصر پارتی جمع شده بود، تکمیل تر ساخت.

بعد از اردشیر پسرش شاپور اول «۴۴۱ - ۲۷۲ ب م» سومین شخصی است که در جمع آوری اوستا مجاهدت نمود. مشارالیه حکم داد تا بعضی مباحث علمی، حکمتی، ستاره‌شناسی، فلسفی، جغرافیایی را از کتب قدیم هند و یونان ترجمه نموده، داخل اوستا نمایند. به این ترتیب اوستای نو در اثر یک سلسله اقدامات جدی بدست جمعی از علما و موبدان بزرگ و زحمات زیاد جمع شد و با وجودی که تقریباً یک ثلث اوستای قدیم را نمایندگی می‌کند اینقدر شد که به کلی از سن نرفت و علاوه بر اینکه مبادی و اصول آئین قدیم زرتشتی بلخی را به ما معرفی می‌کند، صفحه درخشانی از تاریخ و عظمت باستانی و تهذیب یک عصر سعین کشور ما هم به شمار می‌رود.

تقسیمات اوستا:

اوستا را معمولاً به دو حصه بزرگ تقسیم می‌کنند. حصه اول و دوم:

حصه اول شامل کتاب‌های ذیل است: ۱ - یسنا *Yasna*، ۲ - ویسپرد *Vepard*

۳- وندیداد Vendidad: این سه کتاب در اوراق قلمی به دو شکل دیده شده هر کدام تنها تنها یا هر سه یکجا و مخلوط. در صورت اول هر کدام دارای ترجمه پهلوی و در صورت دوم بدون ترجمه می‌باشد و ازین جهت مجموعه هر سه کتاب را «وندیداد ساده» گویند زیرا ساده است و از خود ترجمه ندارد.

حصه دوم شامل دو قسمت است یکی خورده اوستا و دیگری پشت‌ها یا سرود ستایش که تعداد اولیه آن‌ها زیاد بوده و حالا جز (۲۱) آن باقی نمانده است. بعضی‌ها مجموعه هر دو را «خورده اوستا» یعنی اوستای خورد می‌گویند و این کتاب مرکب از اوزاد کوچکی است که نه تنها موبدان و علما بلکه تمام مردم از بر داشتند و در مواقع معینه روز، هفته، ماه و سال می‌خوانند.

به صورت دیگر که نام حصه اول و دوم را نگذاریم و مشتعلات هر دو را حساب کنیم اوستا را به پنج کتاب تقسیم می‌کنند. ۱- یسنا، ۲- ویسپرد، ۳- وندیداد، ۴- پشت و ۵- خورده اوستا.

یسنا: مهمترین قسمت اوستا است. معنی آن پریش و ستایش است و مرکب از ۷۲ فصل می‌باشد و ۱۷ فصل آن سرودهای گات‌ها را تشکیل می‌دهد که از حیث لهجه و زبان و غیره قدیم‌ترین قسمت اوستا است.

۲- ویسپرد: مجموعاً است که هنگام رسومات مذهبی و اعیاد سروده می‌شد و آنرا به ۷۲ جزء تقسیم کرده‌اند.

۳- وندیداد: وندیداد مرکب از ۲۲ باب یا فرگاد^۱ است و هر باب تقریباً موضوع معینی دارد مثل فرگاد اول از آفرینش زمین و ۱۶ قطعه خاک اوستایی و خواص آن‌ها و ساکنین آن بحث می‌کند و فرگاد دوم داستان‌های «یم» یا یسما پادشاه را شرح می‌دهد. فرگادهای دیگر هر کدام مبانی اخلاقی، پاکی و نظافت و راستی و راستکاری را توصیه می‌نماید.

۴- پشت: پشت‌ها بیشتر به صورت شعر بوده، می‌توان مجموعه آنرا (سرود ستایش) خواند. ۲۱ پشتی که باقیمانده هر کدام یک چیز مخمومی را توصیف می‌کند. داستان‌های تاریخی تماماً در پشت‌ها شرح داده شده است.

۵- خورده اوستا: عبارت از اوزاد و دعاها و غیره است و چون در عبادات

در رانه مورد استعمال داشت نه تنها موبدان، بلکه همه مردم آنرا از یاد داشتند. خورده اوستا چیز تازه و نو است که در زمان شاه پور دوم «اژدرید مهر اسپیند» آنرا تالیف کرده است.

گات‌ها:

اگرچه گات‌ها فصل ۱۷ یسنا را تشکیل داده و به عبارت دیگر جزء آنست سداک از چندین نقطه نظر که ذیلاً تشریح می‌دهیم، از تمام سائر قسمت‌های اوستا متمایز است و نشان دادن میزات آن برای ثبوت ارتباط دو صفحه به‌ذیب ویدی و اوستایی آریانا اهمیت خاص دارد.

گات‌ها قرار عقیده تمام مدققین نسبت به تمام سائر قسمت‌های اوستا قدیم‌تر است و این قدامت قرار مطالعاتی که به عمل آمده در زمینه‌های مختلف زبان، مفکوره، اشکال جملات و غیره به مشاهده و ثبوت رسیده است. چیز دیگری که کات‌ها را از سائر قسمت‌های اوستا متمایز ساخته این است که گات‌ها به نظم است و سایر قسمت‌های اوستا به نثر می‌باشد چنانچه خود کلمه گات‌ها «سرود و چیز سرود شده» معنی دارد. از روی تخنیک شعری گات‌ها پنج دسته شعری یا سرود را در بر می‌گیرد که به قافیه جداگانه ساخته شده، دارمستتر اظهار می‌دارد که، «گات‌ها قدیم‌ترین قسمت اوستا است و سرودهای آن خواه حیثاً، خواه به صورت تقلید و خواه به نام و به حیث مهم‌ترین قسمت کتاب در تمام اوستا ذکر شده و تدقیق روح کلام، این نظریه را ثابت می‌کند. زبان و شکل جملات آن قدیم است و دارای اشکال و کلماتی است که در زبان زند عامیانه ازین رفته و تنها شباهت آنرا در قدیم‌ترین زبان هند یعنی زبان ویدی می‌توان یافت. گات‌ها به نظم است و تنها قسمت اوستا است که به زبان شعر نوشته شده»^۱.

از روی تحقیقات دارمستتر واضح می‌شود که گات‌ها قدیم‌ترین قسمت اوستا است و اول به علت اینکه به صورت شعر سروده شده و باز از نقطه نظر زبان و کلمات، و جملات به سرودهای ویدی شباهت به هم می‌رسانند، لذا به این اساس می‌تواند

بر و دیانت و تهذیب اوستایی نشده بودند و سامی‌های بین‌النهرین و بابل تمیز نکرده است.

اوستا اولین منبعی است که توده «آریا» و «توریا» را باهم مقابل کرده و به «هندکامیایی جامعه آریایی مذهب اوستایی بعلاوه اصلاحات حیات اجتماعی از تشکیل نظام سلطنتی و دودمان‌های شاهی آن به وضاحت تمام صحبت می‌کند.

اوستا هرج و مرج‌ها و پراگندگی‌هایی را که داستان‌های جدید و تصرفات همه سرایان وارد کرده، از بین برداشته زمینه را روشن می‌سازد و موقع نمی‌دهد که نام‌های پادشاهان دودمان باختری و کارنامه‌های بزرگ آن‌ها به کسان دیگر داده شود. اشتباهاتی که تا امروز از طرف بعضی‌ها در تعبیر نام‌های پادشاهان باختری آریانا شده چیز مضحکی است که امروز خود همان منابع به اغلاط خود پی برده‌اند. باوجودی که از یکطرف متن اوستا و سرودهای وید حاضر است و از طرف دیگر ماد و هخامنشی و مراکز و پایتخت‌ها و هیچ اثر آن‌ها در اوستا وجود ندارد همین که به دستکاری مدققین مغرب پاره روشنی از طرف اروپا به پادشاهان ماد و اولاده Teispes جد سلاله انشان Anshan فارس افتاد باوجودی که هر یک از خود در کتیبه‌های آشوری و خود نامی داشتند، نویسندگان فارسی یک یک نامدیگر از پادشاهان باختری انتخاب کرده و بدون سنجش عصر و زمان و وقایع به آن‌ها تحمیل کردند. این اشتباهات در اذهان علمای اروپا راه ندارد و از این بعد در هیچ جا موردی جز مضحکه پیدا نخواهد کرد. همچنین معلومات جغرافیایی که اوستا می‌دهد در تاریخ کشور ما مقام با اهمیت دارد زیرا از روی آن می‌شود به صحت کامل پهنایی قلمرو و حدود حکمرماری پادشاهان آریانا را تعیین نمود. پس اوستا از نقطه نظر تاریخ باستانی کشور ما منبع خیلی موثق و بزرگی است که «ودا» هم با آن هم‌تراز شده در دوره‌های باستانی روشنی زیادی می‌اندازد.

مطالغ گرامی که این اثر را تا اینجا مطالعه کرده، می‌داند که آنچه ما را در این بهر و بیدی تاریخ مملکت خود نوشته‌ایم، محور اساسی کار ما است و در ضمن

می‌توانیم که گات‌ها حلقه ایست که آخرین سرودهای ویدی و سایر قسمت‌های اوستا را به هم وصل می‌کند. همان قسم که گات‌ها تقریباً دنباله سرودهای ویدی است، زراتشرا، هم به حساب ریشی‌ها آمده و قراری که پیشتر در مجله شخصیت زرتشتی‌گفتیم مشارالیه از جمله همان ریشی‌ها و حکمای دانا بوده و نظریه اقبضای زمان و محیط، انقلابی در افکار و نظریات دانایان قدیم آریانا به عمل آورده است. گات‌ها در سلسله تاریخ زبان و ادبیات قدیم آریانا صفحه ایست معین که آخرین سبک ادبی ویدی و طرز انشای عصر اوستایی را به هم پیوند می‌زند. خلاصه گات‌ها مرکب از پنج دسته سرود است و به اسمهای ذیل یاد می‌شوند:

- (۱) گاتا او ناوتیتی.
- (۲) گاتا او شتاوتیتی.
- (۳) گاتا سینتامینی.
- (۴) گاتا و هو خوشراترا.
- (۵) گاتا واهشیتو ایشتی.

اهمیت اوستا در تاریخ آریانا:

باوجودی که اوستای قدیم باختری دستخوش حوادث روزگار شده، اوستای موجوده راجع به دوره‌های باستانی کشور کشتاسبه و زرتشتی روشنی زیاد می‌اندازد.

از روی آنچه که پیشتر شرح یافت به وضوح معلوم می‌شود که متن اوستا راجع به دوره‌های تاریخ باستانی افغانستان، نه تنها منجبت دین و آئین و عرف و عادات و حیات اجتماعی و غیره روشنی می‌اندازد، بلکه به صورت دقیق و پیمانه وسیع وضعیت سیاسی و سلسله‌های سلطنتی باختر را توضیح می‌دهد. باب مهمی که اوستا منجبت تعلقات خارجی باز می‌کند فرقی است که بین آریاهای اوستایی و آریاهای بدوی که داخل این دیانت نبودند، به میان آورده و در مقابل توده آریایی اوستایی باشندگان آریانا و آریاهای بدوی ساورای سردریا و اقوام غیر آریایی آن قسمت‌ها و آریاهای که در قسمت غرب هنوز

تفاوت خود بخود حل می‌شود. «گایگی» جرمنی به این عقیده است که ازانان و شاهان و قبایل آریایی و غیر آن که در اوستا ذکر شده‌اند، همه وجود خارجی داشته و واقعات متذکره و مربوطه آن‌ها همه‌اش واقعی است که حتماً به عمل آمده است و چون مشارالیه جدی‌ترین طرفدار مسئله است که اوستا و هدیب آن مربوط به خاک‌های کشور ما است، خود قضاوت می‌توان که اوستا روشن‌ترین تاریخ قدیم مملکت ما چه اهمیت بزرگ دارد.

علاوه برین اگر تا حال اشخاص متذکره اوستا تنها در متن این کتاب اسم برده شده بود تازه از زیر خاک هم شواهدی برای تأیید وجود آن‌ها در یک وقتی به سان آمده است «گوپت» یا گوپت شاه یکی از اشخاص متذکره اوستا که اسمش در کوش پشت ذکر شده تا حال اگر جنبه داستانی داشت، کشفیات جدید «تل روز» نزدیک سمرقند نشان می‌دهد که در زمانه‌هایی که آریاها بیشتر جنبه بالاداری داشتند، در جامعه آریایی دو طبقه اکسوس، پادشاهی می‌کرد. چنانچه صنعت کاران عصر مفرقه پادشاهی او را در عصری که در جامعه آریایی مال داری مخصوصاً ترتیه رمه‌های گاو اهمیت بسزا داشت طوری تصویر کرده‌اند که سر پادشاه به صورت انسان و باقی بدنش به شکل بدن گاو است و او را «پادشاه انسان» خوانده‌اند. این کشفیات امیدواری می‌دهد که شواهد سایر شاهان و اشخاص متذکره اوستا هم روزی از حوزه اکسوس اراضی باختر و سفیدیان کشف خواهد شد. اوستا از نقطه نظر تاریخ سیاسی، تهذیبی و ادیبی آریانا اهمیت فوق‌العاده دارد و قدیم‌ترین منبعی است که از تشکیل اولین نظام سلطنتی آریایی در آریانا صحبت کرده و به حیث یک مآخذ تاریخی از زمانه‌های باستان مسئله آنرا تا به عصر خود می‌رساند. دودمان‌های سلطنتی بخدی را پشت‌های اوستا با اسمای شاهان آن نام می‌برد و سیاست مشخص و قلمرو سلطنت آن‌ها را با نذکار ولایات معین خاطر نشان می‌کند و به مخالفین ماورای سرحدات آن‌ها در شمال و غرب اشاره‌ها می‌نماید. پس یگانه سرزمینی که یک صفحه تاریخ ادیبی، تهذیبی و سیاسی آن سرود ویدی است صفحه دیگر آن اوستا است و ادیبان سرور آریانا، خراسان یا افغانستان است.

سرودهای ویدی بوده و ضمناً برای توضیح و تشریح کلمات، اسما و جملات سرود مذکور از نظریه و تحقیقات مدققین شرقی و غربی هم کار گرفته‌ایم و گمان می‌کنم این رویه مصوب‌ترین راهی باشد که یک قوم را از روی عقولیات و مآخذ صحیح و موثق خود آن‌ها مطالعه کرد. عین همین کار را در فصل سوم تاریخ قدیم کشور خویش هم اجرا می‌کنیم و این کاری است که در حقیقت امر از همان روزگار باستان همیشه در مملکت ما تعقیب شده و شاهد آن هم این است که هرچه آثار و عنعنه و تاریخ و داستان‌های رزمی و حماسی و قصص و فولکلور و ادبیات داریم همه آن انعکاس خاطرات قدیم سرود ویدی و اوستایی است. به عبارات دیگر وید و اوستا دو صفحه پیوست تاریخ قدیم ما است و می‌توانیم بگوئیم که تاریخ باستانی کشور کهن ما از اکثر ملل پیشتر نوشته شده است.

درین شبهه نیست که اوستا جنبه مذهبی دارد، سرود ویدی هم جنبه مذهبی داشت، ولی تا کدام اندازه از آن معلومات قیمت داری برای جغرافیه و تاریخ و روشن ساختن قبایل و عرف و عادات و سویه زندگانی و گوشه‌های اجتماعی حیات ما که در حقیقت انتظار از تاریخ هم همین است، بدست آمد.

همان طوری که اوستا نسبت به سرود متفوق وید یک آئین و دیانت مشخص را با تمام قوانین و اساس و فروع آن نمایندگی می‌کند، در قسمت تاریخ و جغرافیه آریانا هم به مراتب دقیق‌تر صحبت می‌کند و مفادش بیشتر ازین است که وقایع در هر رشته تا اندازه زیاد تسلسل دارد. نقاط جغرافیایی آن عموماً مشخص است و وقایع با اراضی ارتباط و کمال هماهنگی دارد و همه تحت اقتضا و پروگرام آئین یک ملت، یک سیاست، یک مملکت و یک نظام شاهی بزرگ و مقتدر به میان آمده و بعضی «فرگادهای» و نذیاد به ذات خود تنها یا یک مبحث جغرافیایی آریانا و یا یک رساله تاریخ پادشاهان بزرگ و نیرومند آنست.

ملفیت باید بود که در بعضی قسمت‌ها فهمیدن اصطلاحات اوستا و مخصوصاً تعبیر آن منجیث وقایع تاریخی تا یک اندازه مشکل است، ولی با وسعت نظر

آئین اوستایی

ملاحظات عمومی:

درین شبیه نیست که «سرود ویدی» همان طوری که پیش از همه چیز جنبه مذهبی داشت، «اوستا» هم از همه بیشتر دارای یک مفکوره و «اصول و مقررات معین است» و کتابی است که از یک آئین مشخص نمایندگی می‌کند. این دیانت در عرف ملل به نام‌های مختلف یاد شده. برخی از روی اسم وضع کنندۀ آن «زرتشت»، آنرا «زوراستری» گویند. بعضی به مناسبت نام «اهورا مزدا» آنرا «مردئیزم» یاد کرده‌اند. برخی این عقیده را به علت مقابله عنصر خوب و بد «دوالیزم» خوانده، بعضی گمان آتش پرستی گویند و عده‌بی هم از روی اسم کتاب، این دیانت را اوستایی می‌خوانند. این نام‌ها هر کدام مناسبتی دارد، ولی بیشتر این مناسبت مربوط به یک عصر و وقت معین تاریخ تحول این دیانت و بعضی دوره‌های آن است که به یکی از این نام‌ها اگر سر بخورد به دیگری نمی‌خورد و اگر سر هم بخورد، از نقطه نظر مفهوم همه اطراف آن را در بر نمی‌گیرد. لذا همان طور که سائر مشخصات این عصر را به نام «اوستایی» یاد کردیم، آئین آنوقت را هم به همین نام یاد می‌کنیم. در شروع فصل اوستایی این مسئله را از پهلوی‌های مختلف شرح دادیم که اوستا و عصر آن و همه چیزهایی که به آن نسبت می‌شود، دامنه تحول دوره ویدی است. همان طوری که گفتیم «زرتشتی سپنتمان» یکی از «ریشی‌ها» یا دانیان اخیر دوره ویدی است. همان طوری که گفتیم اوستا ادامه سوره‌های اخیر ویدی می‌باشد و حلقه تسلسل آن‌ها را به وجود «گات‌ها» قدیم‌ترین قسمت اوستا به ثبوت رساندیم. همان طوری که زبان آخرین سوره‌های ویدی و زبان گات‌ها، قدیم‌ترین قسمت اوستا، شباهت زیاد به هم داشت، آئین اوستایی و آئین قدیم وید، هم از هم جدایی نداشتند و مشخصاتی در بین است که این دو دیانت را به هم پیوست می‌کند و حتی نشان

بارتی و ساسانی تدوین شده باز هم اثری از پادشاهان هخامنشی و مدیا نیست. حال آن که در مقابل خاک‌های آریانا نقطه به نقطه و ایالت به ایالت به ترتیب و مسلسل ذکر شده و علاوه بر تذکار هر نقطه کوه‌ها، رودخانه‌ها، قلل مرتفعه، دریاچه‌ها، حوزده‌های رودخانه‌ها، ممیزات طبیعی هر منطقه، پایتخت مملکت و بیرق‌های بلند آن و بیگانگانی که در اطراف خارج خاک مذکور افتاده بودند، همه با تفصیل و با جزئیات معلومات داده شده است. پادشاهانی که اوستا به نام دودمان پارادانا و کاوی و اسپه ذکر کرده مرکز شان بخدی (بلخ) و کشور شان مرکب از ۱۶ قطعه خاک اوستایی یا (آریانا) بود.

بعد از فتوحات اسکندر چه در باختر و چه در فارس و چه در شام و سایر قطعات آسیای غربی متمرکز شدند و حکومت‌های محلی تشکیل دادند به دین و آئین اهالی کار و غرضی نداشتند. لذا بعد از سپری شدن یک دوره بحران بزرگ مردم مجدداً به دیانت قدیم خود متوجه شدند. طبیعی معتقدات و ارباب انواع یونانی هم کم و بیش معروف شد.

در کشور ما آریانا این وضعیت دوام داشت و هنوز دولت مستقل یونان و باختری در باختر تشکیل نشده بود که اشوکا امپراطوری موریاکه تاجختر بود هندوکش نفوذ یافته بود، مبلغین بودائی را به خاک‌های شرقی آسیا فرستاد و در حوالی وسط قرن سوم ق م دیانت بودائی در شرق آریانا معمول شد و آهسته آهسته بنای انتشار را به طرف قلب مملکت و صفحات شمال آن گذاشت و در اوایل قرن ۲ ق م به باختر هم نفوذ کرد. چون دولت یونان و باختری آریانا درین وقت به منتهای قوت رسیده و نقشه فتوحات خاک هندی مدنظر پادشاهان آن بود، نشر دیانت بودائی را از روی سیاست استعماری خاک هند هم قسودار شدند. به این ترتیب آئین اوستایی روز به روز و به تدریج ضعیف شده و زمینه را در مناصفه شرقی آریانا چه در شمال و چه در جنوب هندوکش برای بودیزم خالی کرده رفت و بدون این که بکلی از بین برود مرکز ثقل آن به صورت غیر محسوس به مناصفه غربی آریانا و از آنجا هم مخصوصاً به حوزة هیس منندو سیستان و حوالی هامون منتقل شد.

این دوره ایست که در مناصفه شرقی خط بلخ، قندهار، بودیزم عمومیت دارد ولی دیانت اوستایی بکلی از بین نرفته و در حصص غربی خط مذکور پیروان اوستایی عمومیت دارند و بودیزم در آنجاها راه نیافته است.

پارت‌های باختری که مقارن تشکیل سلطنت مستقل یونان و باختری در هیرکانیا بنای سلطنت جدید را گذاشتند و بعد از آن به طرف خاک‌های فارس پیشروی نموده و آن خاک‌ها را از سلطه یونانی بیرون آوردند. کار بزرگی که کردند به جمع آوری خاطر‌ها و تشکیل متن اوستا صرف مساعی کردند. اوستا رویه در عصر ساسانی تعقیب شد و چون دیانت اوستایی در ضرب آریانا

می‌دهد که پیروان آن‌ها در یک قطعه خاک معین زندگانی کرده‌اند چنانچه در اوایل فصل ویدی زمانی که می‌خواستیم خانه مشترک آریاهای کنله باختری را ثابت کنیم، در میان پاره عوامل دیگر مثل تشابه زبان و ادبیات و عینیات و غیره یکی هم شباهت عقیده و آئین عصر ویدی و اوستایی را مثال آوردیم. پس آئین اوستایی غیر از تحولاتی که از روز ظهور خود حوالی هزار ق م تا سه چهار قرن بعد از انتشار دین مقدس اسلام در داخل اصولت خود نموده، دارای عوامل قدیمه عصر و دیانت ویدی نیز می‌باشد.

آئین اوستایی از روز ظهور خود در باختر در مرور زمانه در عصر و نقاط مختلفی که انتشار یافته، دوره‌های ترقی و بحران و تحولات زیادی را پیموده که اینها موقع تذکار همه آن نیست. زیرا بعضی دوره‌های آن از چوکات این فصل و حتی تاریخ آریانا بیرون است. لذا به صورت عمومی به تحولات آن اشاره نموده و بعد از آن قیافه و شکل اصلی آن را به عصری که وارد آن هستیم، شرح می‌دهیم.

فراموش نباید کرد که آئین اوستایی از روز ظهور آن در حوالی هزار ق م در باختر تا امروز از بین نرفته و هنوز هم پیروانی دارد. این دیانت از حوالی هزار ق م تا موقع ظهور هخامنشی‌ها در فارس تقریباً ۵۰۰ سال منحصر به قلمرو اوستایی یعنی خاک‌های آریانا بود. در اثر فتوحات و تبلیغات دودمان سلطنتی بلخی آسیه و تعلقاتی که بعد تر آشوری‌ها و هخامنشی‌ها پیدا کردند، به جانب غرب نشر شد ولی عقاید سامی در آن تاثیر افکند و دیانت اوستایی عصر هخامنشی شکلی داشت مخلوط با سنساره پرستی و دیگر مفکوره‌های سامی. در خود قلمرو آریانا هنوز هم تا زمان فتوحات اسکندر این دیانت مختصات خود را محافظه کرده بود. جمله و فتوحات اسکندر صدمه مدهشی به آثار مذهبی و نسخه‌های اوستا رسانید. حتی قرار بعضی نظریات هر چه نسخه اوستا در آریانا و نقاط فارس وجود داشت، همایش طعمه حریق شد و بر باد گردید و نسخه‌ی را هم اسکندر به یونان فرستاد. طبیعی این پیش آمد، مهلک ترین ضربتی بود که به آئین و معتقدات اوستایی رسید. بهر حال بکلی از بین نرفت و محتویات اوستا کم و بیش چه در سینه‌ها و چه در نسخ متفرق و محقق باقی ماند. یونانی‌هایی که

۷- دورهٔ معاصر فتوحات مسلمین.
این دوره‌ها هر کدام از خود متمایزی دارد که شرح همهٔ آن‌ها هم از موضوع این فصل و هم از چوکات تاریخ کشور ما خارج است. لذا به آنچه که در قسمت عمومیات گفته شد اکتفا نموده و اصل اساس این دیانت را در یکی دو مرحلهٔ اول آن که جزء مرام این فصل و تاریخ کشور ما است شرح می‌دهیم.

در فصل دوم تحت عنوان «عقاید» متذکر شدیم که آریاهای عصر ویدی دینی به معنی مشخص و معین این کلمه با مقررات و رسومات مستعلقهٔ آن نداشتند. امید و بیم از عناصر نورانی و ظلماتی ایشان را به احترام و ترس از عناصر وادار کرده بود. به وجود خالق کائنات هم تا حدی پی برده بودند و اجداد را هم احترام و ستایش می‌کردند.

در دیانت اوستایی این چیزها هم هر کدام به جای خود انبساط یافت و با قوت بیشتر شکل معین به خود گرفت. در فصل دوم شرح دادیم که عناصر طبیعی در عصر ویدی ستایش و احترام می‌شد. این مسئله در عصر اوستا شکل معین مقابلهٔ عناصر روشن و خوب را با عناصر تاریک و بد به خود گرفت. این مفکوره تهباب آئین اوستایی را تشکیل داد و به صورت عمومی قوهٔ خوب و بد، مفید و مضر، روشن و تاریک در مخیلهٔ این وقت شخصیت پیدا کرده و صاحب نام‌ها شد. چنانچه قوهٔ نیکی را «سپنته مینو» و قوهٔ بدی را «انگرو مینو» می‌نامیدند که آنها را «خرد مقدس» و «خرد خبیث» هم ترجمه کرده‌اند. اگرچه اساس آئین اوستایی بر روی مقابلهٔ همین دو قوهٔ روشن و تاریک، نیک و بد، مفید و مضر گذاشته شده بود، معذالک «اهورامزدا» (هرمز) در رأس همه حکمفرمایان می‌کرد. به این ترتیب ملذمت باید بود که هر مقابله و ستیزی که بود در میان «سپنته مینو» و «انگرو مینو» به عمل می‌آمد و در مقابل اهورامزدا کدام قوهٔ فاعل خبیث وجود خارجی نداشت.

پس «دوالیزم Dualism» اوستایی در گات‌ها مفهوم مخصوص و معنی داشت. به این ترتیب که «اهورامزدا» (هرمز) به تنهایی نظام کائنات را اداره می‌کرد و مقابله میان قوهٔ نیکی و بدی، میان خیر و شر، میان نور و جدان و تاریکی‌ها، این

مخصوصاً در حوزهٔ هیرمند و سیستان و اراضی اطراف هامون مرکز ارامی یافته بود، در بعضی قسمت‌های جدید اوستا خاطر‌های زیادی به اینجا مربوط است. برگردیم به آریانا، در عصر کوشانی‌های بزرگ باوجودی که دیانت بودایی مخصوصاً در مناصف شرقی مملکت به منتهای شکوه و عظمت خود رسیده بود حتی قرار بعضی نظریه‌ها در دیانت رسمی مملکت شده بود، باز هم خاطرات و مقررات آئین اوستایی از بین نرفته و تقریباً تمام ارباب انواع اوستایی روی مسکوکات سلاطین مختلف کوشانی نقش است که از آن مختصر بعدتر و در جلد دوم این سلسله تاریخ در فصل کوشانی به تفصیل صحبت خواهیم نمود. درین شبیه نیست که بودیزم میدان رقابت را مخصوصاً در مناصف شرقی مملکت برده و عقاید دیگر که اینجا موقع شرح آن نیست، هم ظهور کرده بود ولی پیروان اوستا در حوزهٔ هیرمند و سیستان باقی مانده و تا زمان ظهور دین مقدس اسلام و ورود عساکر عرب در پای دیوارهای زرنج و بست، این دیانت باقی بود و همین حال را در خاک‌های فارس داشت و در مقابل نیروی فساتحین عرب، پارسی‌ها به خاک هند پناه برده و تا حال به این دیانت پایبند اند. پس به ترتیبی که گذشت آئین اوستا دارای دوره‌های ذیل است که هر کدام شامل پارهٔ ممیزات مخصوصی می‌باشد.

- ۱- دورهٔ قبل از زوراستری که در آن عوامل دیانت ویدی داخل است.
- ۲- عصر «گاتها» یا دورهٔ صاف و قدیم اوستایی که سراسر مختص به باختر و عصر ویشناسیه و خود زرتشت سبستان بلخی است که تقریباً پنجصد سال را در بر می‌گیرد.
- ۳- عصر هخامنشی که آئین اوستایی در فارس سرایت نمود و معتقدات سامی در آن مخلوط شد.
- ۴- دورهٔ بقران معاصر فتوحات اسکندر.
- ۵- دورهٔ پارتی که آترا عصر تاریک زوراستری می‌خوانند و در اخیر آن شاهان پارتی شروع به جمع‌آوری خاطرات قدیمه نمودند.
- ۶- عصر ساسانی که آئین اوستایی بکلی در تاسرو سلطنت آن‌ها تجدید و دوباره احیا گردید.

و طول عمر تلقی شده بودند و بر آب و نبات سلطنت داشتند. علاوه برین قوای مفید و عناصر دیگری هم بود که دسته «سپننه مینو» یا (خرد نیک) را در مقابل «انگرومینو» (ارواح خبیث) یا دیوها و شیاطین تشکیل می داد.

سویه اخلاقی:

رویه اخلاقی یک ملت علامه ممیزه میزان رشد اجتماعی و حیات مادی و معنوی آن می باشد. اساس آئین اوستایی قراری که دیده شد بر سر مقابله قوه نیک و بد گذاشته شده بود و با این وضعیت انتخاب و مسئولیت همه به اختیار مردم بود. قرار اصولات اوستایی بشر مخلوق «هرمز» بود و از روز تولد جزء قلمرو کشور نور و روشنی به شمار می رفت. ولی چون آزاد خلق شده بود، انتخاب حق خود او بود. در حالی که سعادت و نجاتش به همین انتخاب تعلق داشت، در فتح و پیروزی آخری نور بر ظلمت هم سهیم و موثر بود. زیرا هر عمل نیک بشر قوه عمومی نور و روشنی را تقویت می کرد و هر عمل بد قوه ظلمت و تاریکی را نیرومند می ساخت. بنا بر آن بشر باید طرف خوبی و روشنی را انتخاب می کرد تا نور فاتح می شد و نجات او با فتح و پیروزی روشنی بر تاریکی صورت می گرفت.

علاوه برین چیز دیگری که در اخلاقیات پیروان اوستایی تاثیر زیاد داشت، عقیده به نظارت اعمال و کردار بود که از طرف «امشه سپننه» به عمل می آمد و هر کار خوب و بد تشخیص و تحریر می شد. به این ترتیب آئین اوستایی پیروان خود را به راه روشنی و نیکو کاری آورده و هر شخصی را آزادی در انتخاب راه روشن و تاریک داده و از نگرانی اعمال خوب و بد خبردار ساخته بود. راه سعادت و نجات فردی را در غلبه و پیروزی محاسن اخلاقی متوسط ساخته بود و به این ترتیب هر فرد مکلف بود که مانند سرباز مجهز با مراعات اصولات اخلاقی و نیکوکاری به مفاسد و تاریکی ها و خواهشات نفسانی فایق آید.

هومت، هومت، هورشته:

روی هورفته قوانین اخلاقی اوستایی به اساس و اجرای سه مدعا:

شهرت نفسانی بود که آن هم با روح خوش بینی که درین دیانت موجود بود، با مراعات قوانین اخلاقی به فتح و غلبه روشنی بر تاریکی منتهی می شد.

اوستا در حقیقت حیات و تمام مربوطات آنرا دو جنبه داده بود که یکی آن نور و روشنی و دیگر آن ظلمت و تاریکی بود. جنگ و ستیز خواهشات نفسانی و هدایات وجدانی و عقلی انسانی مظهر همین دو مفکوره است که اوستا آنرا خارج وجود فردی بشری عمومیت داده و در هر مورد مقابله و ستیز و عزم و اراده را توصیه کرده و آخر هم به غلبه روشنی های وجدان بر تاریکی های خواهشات نفسانی اطمینان داده است. پیشتر گفتیم که «سپننه مینو» و «انگرومینو» یعنی عنصر خوب و بد اساساً در نبرد بودند. پس روشنی ها و محاسن مادی و معنوی یک طرف و سیاهی و خبیثت طرف دیگر صفت بسته بود و همین رویه باعث شد که در دیانت اوستایی مجموعه ای از عناصر نورانی و ظلمانی به میان آید و صاحب شخصیت و نام و نشان شود. عناصر نورانی با رولی که بازی می کردند، مقام بلندی در دیانت اوستایی پیدا کردند و مجموعه آن را بعضی ها ارباب انواع خوانده اند. ولی ملفت باید بود که مانند ارباب انواع یونانی نماینده مادیات نبودند و آنها را با مجسمه ها نمایش نمی دادند، بلکه عموماً شخصیت های معنوی داشتند و آنها را رویهم رفته «یزاتا» می گفتند و «امشه سپننه» *Amsha-Spenta* یعنی «ارواح پاک جاودانی» در قطار آن ها می آمدند. عده آن ها به ترتیب ذیل به شش می رسید:

۱- و هیومانو *Vhrou-manio* (فکر خوب)

۲- اشا و همیشه *Asha-Vahishta* (بهترین تقدس)

۳- غنشه تره وریا *Khshathra-varya* (سلطنت عالی)

۴- سپننا آرمتی *Spenita-Armati* (حسن اعتدال)

۵- هروراتات *Hervatat* (سعادت و صحت)

۶- امرتات *Ameratat* (جاودانی).

امشه سپننه هر کدام از خود وظیفه داشت مثلاً «وهیومانو» محافظ رمه ها بود. اشا و همیشه، رب النوع آتش شمرده می شد و تقریباً قاصد اهورامزدا بود.

سپننا آرمتی محافظ زمین و هروراتات و امرتات بخشنایننده سعادت و خوش بختی

مدققین به این نظریه معترف اند که «وارونا» بزرگترین رب‌النوع عصر ویدی که بعضی‌ها او را رب‌النوع آسمان‌ها تعبیر کرده‌اند، در عصر اوستایی به نام «اهورا مزدا» شناخته شده است و می‌گویند که «اهورا مزدا» صفت جدیدی است که اوستا به او داده است و معنی آن «دانای توانا» است و این مفهوم معنوی است که پیروان آئین «ویدی» به او داده بودند. بعضی‌های دیگر میان کلمه «وارونا» و «اهورا» میانیت زیاد نمی‌بینند. حتی مربوط به این مطلب کلمه دیگری هم در «ویدا» داریم که «آشورا» است و بر مجموع ارباب انواع توراتی تطبیق می‌شود که در عصر ویدی و اوستایی کثور ما قابل مقایسه است. اسم دیگری که در عقاید عصر ویدی و اوستایی کثور ما قابل مقایسه است، «میترا» و «میترا» است که رب‌النوع آفتاب می‌باشد و مفهوم آن در ویدا و اوستا تغییر نکرده و در تلفظ آن جزئی اختلافی که به عمل آمده عبارات از سقوط «هه» است. این اختلاف تلفظ زادهٔ مرور زمانه است. چنانچه همین کلمه را اگر تعقیب کنیم، می‌بینیم که در عصر کوشانی تاریخ مملکت ما باز هم کمی بیشتر تغییر کرده و شکل «میرو» به خود گرفته است، چنانچه روی مسکوکات کیشیکا و هوشیکا با کمی نرمی و سختی حروف علت و تشدید حروف صدادار به صورت‌های ذیل تحریر است: *mipo mlippo mlippo* که در ادبیات درسی به شکل «مهر» باقی مانده و هنوز هم معنی آن آفتاب است.

همین قسم «امشه سپننه» (ارواح نورانی) که در اوستا ذکر شده و پیشتر از آن اسم بردیم در ویدا مقابل خود ادیتا *Aditya* دارد که دارای عنوان و وظایف اخلاقی جدید شده‌اند.

«دیوا» محض کلمه‌یی که در «ودا» ارباب انواع و مخصوصاً ارباب انواع مفید و نورانی را در بر می‌گرفت، در اوستا به صورت «دیو» باقی است و مفهوم آن منقلب شده و بر شیاطین و ارواح خبیث اطلاق می‌شود و مقابل مفهوم جدید آن در سرود ویدی کلمه راکش *Rakshas* موجود است که شیاطین و عناصر مقبره را در بر می‌گرفت. همین قسم می‌توان «سوما» و «هومما»، آگنی و «اتار» را

شده بود که بحیث فرمول مشخص در آمده و آن عبارت از هومته، هومخته و هورشته یعنی «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» است. به این اساس پیروان اوستایی مکلف بودند که فکر، زبان و عمل خود را از لوث و کثافت پاک کرده تنها از راه زبان و عمل به کارهای ناشایست اقدام نکند بلکه در فکر و خیال خود هم آرا خطور ندهند. پیروان اوستایی به روز آخرت و پریش و جزای اعمال عقیده داشتند. اوستا به پیروان خود به صورت عمومی پاکی و نظافت ظاهری و باطنی یعنی بدنی و روحی، راستی، راستکاری، مروت، سخاوت و خیرخواهی را توصیه نموده و دروغ‌گویی را بدترین گناهان شناخته است. اوستا سفارش شدیدی داده که زمین، آتش و آب پاک نگه شود و مخصوصاً از لوث جسد مردگان محافظه گردد. از همین جهت آتش علامه پاکی قرار گرفت و افراط درین راه بجایی رسید که این دیانت به آتش پرستی معروف شد و گرنه قراری که ملاحظه می‌فرمائید در اوائل موضوع پرستش آتش بکلی در میان نبود. همین قسم مراعات پاکی زمین مخصوصاً از لوث جسد مردگان سبب شد که مرده را به زمین دفن نکنند و در بلندی‌ها و قله‌های کوه بگذارند تا مورغان خورده و نابدید شود.

مقایسه بین بعضی نام‌های ارباب انواع ویدی و اوستایی:

همان طور که «زرتشت» خودش در قطار ریشی‌های «ویدی» ظهور کرد و «گات‌ها» قدیم‌ترین قسمت اوستا از حیث زبان و مفکوره واسطه ارتباط بین آخرین کتب ویدی و باقی حصص اوستا می‌باشد، در نام‌های ارباب انواع ویدی و اوستایی هم شباهت زیاد موجود است. حتی بعضی ازین اسما یک چیز است که تلفظ آن جزئی فرقی کرده، و در برخی دیگر مفهوم آن منقلب شده. بهرحال مقایسهٔ آن‌ها در تاریخ تحول عقاید عصر ویدی و اوستایی در آریانا کمال اهمیت دارد و هر کدام بجای خود نشان می‌دهد که این دو مدنیت با تمام مریوطات آن در سرزمین آریانا عرض وجود کرده است و یک سرزمین و یک خاک است که نبرخ مدنی، فکری، اخلاقی، مذهبی، تهذیبی، اجتماعی و ادبی آن موافق مقتضای زمان تحول و به رنگ‌های دیگر ظهور کرده است.

۱- ارباب انواع زراستری در مسکوکات هندوستی «کوشانی» تألیف سر اورل ستین، ۱۹۸۸، ص ۱۰۰.
باید بود که «P» در کلمات مذکور آواز «R» را می‌دهد.

تشخیص عناصر نورانی طبیعی داشتند، نسبت به سائر ملل جهان برای آتش مقام مهمتری قایل شده بودند و آنرا به نام «اگنی» می‌شناختند و نسبت به همه ارباب انواع برای او سرودهای بیشتری ساخته بودند (صفحه ۱۴۹). اوستا آتش را مقدس و پاک‌ترین همه عناصر محسوب می‌داشت و آنرا انعکاس نور «اهورا مزدا»، قلنداد می‌کرد. علاوه برین آتش علامه صفای اخلاق و بزرگترین حربه در مقابل دفاع ارواح خبیثه و دیوها شمرده می‌شد چنانچه عقیده داشتند که شب هنگام، هنگامی که سیاهی شب فرا می‌رسد و ارواح خبیثه (دیوها و شیاطین) مشغول فتنه‌انگیزی می‌شدند، تنها روشنی آتش عامل ترس و فرار آنها شده می‌توانست. ازین رو آتش را پسر و نور و علامه «اهورا مزدا» تصور می‌کردند و از همین رهگذر به آن احترام می‌کردند. روشن کردن آتش در کانون خانوادہ در عصر ویدی در آریانا رواج داشت و چون آتش در عصر اوستایی مقام بلندتری پیدا کرد، طبیعی روشن کردن آن نه تنها در کانون خانواده و حفاظت آن بطور همیشگی عمومیت یافت، بلکه در آتشکده‌ها هم رواج پیدا نمود. ناگفته نماند که نگهداری آتش در کانون خانوادہ یکی از عادات قدیم اکثر اقوام هند و اروپایی است. این کار در عصر ویدی و اوستایی در آریانا منحصراً نبود. جرمن‌ها، روم‌ها هم در زمانه‌های نسبتاً جدید به آتش کانون خانوادگی احترام می‌کردند. به هر حال در عصر اوستایی باشنندگان آریانا چنین عقیده داشتند که بهترین حربه اضمحلال عناصر مضره آتش است، بنابر آن روشن کردن آنرا در کانون خانوادہ و حفاظت آنرا شب و روز یکی از وظایف مذهبی خود می‌شمرند و معتقد بودند که در روشنی آتش «سپتته مینو» یا خرد مقدس محافظ ایشان و خانوادۀشان است و عناصر مضره کاری ساخته نمی‌توانند. به اساس همین رویه عقیده آتشکده‌هایی خارج کانون خانوادہ هم ساخته شد. و آتشکده‌هایی مخصوص موبدان و شاهان عرض وجود کرد. آتش و آتشکده به اندزہ بی‌دریانت اوستایی صاحب مقام بزرگ شد که دیانت مذکور را آتش پرستی هم نامیدند.

مشروب و آتش و دیگر چیزهای این دو دیانت آریانا را به هم مقایسه کرد.

عناصر طبیعی:

آئین اوستایی با وجودی که به خود شکل و خواص معینی گرفت و از پرستش عناصر طبیعی که در عصر ویدی وجود داشت یک قلم مجزی شد و به ترتیبی که شرح داده شد تحت نظام جدیدی درآمد، معذالاک احترام عناصر طبیعی بحیث عوامل مفید و ارباب انواع فرعی در آن دیده می‌شود و حتی بعضی ازین عناصر مثل آتش و آب شخصیت‌های به نام اشا و هیشته Asha-Vahishta و هروانات Haravati در قطار ۶ «امشه سپتته» هم داشتند. چون این عناصر در خود اوستا شخصیت مهم داشتند و بعضی‌های آنها از عصر اوستایی و حتی ویدی هم پیشتر در خاک‌های دو طرفه هندوکش رولی بازی کرده‌اند و بعضی‌های آن هم باعث ظهور یک سلسله ادیان دیگر در اراضی آسیای شرقی و اراضی متصل حوزة بعضی مدیترانه و حتی اروپا شده‌اند، بی‌مورد نیست که اینجا از آنها تذکاری به میان آید.

آتش:

اگر چه آتش در اوستا به نام «اتار» یاد شده ولی قراری که پیشتر شرح دادیم، در میان «امشه سپتته»، «اشا و هیشته» از آن نمایندگی می‌کرد ولی واضح معلوم نمی‌شود که مقصد ازین نمایندگی، شخصیتی است که برای آتش قایل شده بودند یا مفهوم مادی آن. بهر حال قراری که در مبحث عقاید اوستایی شرح دادیم، و وظیفه اساسی پیروان «زرتشت سپنتمان» مقابله با ارواح خبیثه و ستیز با خرافات نفسانی و عناصر تاریک و مضر بود.

آتش با روشنی و حرارت خود و فایده‌هایی که به حیات بشریت رسانیده از روز کشف خود در میان همه اقوام جهان بحیث یک عنصر مفید تلقی گردیده است و کشف و استعمال آن یکی از عواملی بود که در هر گوشه جهان بشریت را به مرتبه جدید تمدن و اصل گردانیده است.

باشندگان آریانا در عصر اوستایی با سابقه که قبل برین در عصر ویدی در

آب:

آب هم در اوستا صاحب شخصیت بود و از خود رب‌النوعی داشت که او را «پام نیات» *Apam Napat* می‌گفتند. اینجا فوراً متذکر می‌شویم که این رب‌النوع در دوره اوستایی کشور ما عرض وجود نکرده، بلکه در عصر ویدی تاریخ ما هم به همین نام یاد شده و بلاشبه خاطر همین از عقاید دوره‌های قبل تاریخ مملکت ما هم در آن نهفته است که از آن پایان بحث خواهیم نمود. «پانخم نیات» به صورت تحت‌اللفظی «پسر آب» معنی دارد. نام «ویدی» او هم حتماً همین است. اصلاً این کلمه چه در اوستا و چه در وید به زبانۀ برتوکی اطلاق می‌شد که در ابرها نهفته است و چون آب باران هم از ابرها می‌ریزد مسکن و مقر او را در ابرها می‌پنداشتند.

آب با قوه‌نا میه‌یی که در خود نهفته داشت خیلی‌ها پیشتر از عصر اوستایی و ویدی در دوره‌های قبل تاریخ کشور ما ستایش و احترام می‌شد. از روی خود اوستا واضح معلوم می‌شود که پیش از اینکه زرتشت عرض وجود کند، آریاهای باشنده در طرفۀ هندو کش‌آرا ستایش می‌کردند و از او استعانت می‌خواستند.

در اوستا رب‌النوع آب به نام دیگر «اردوی سورا اناهیئا» *Ardivisura Anahita* هم یاد شده و حتی می‌توان گفت که نام اصلی او همین است و به صفت رب‌النوع خوانده شده. این رب‌النوع پیش از عصر زوراستر در کشور ما معروف بود. گایگر به این عقیده است که «اردوی سورا» *Ardivisura* اصلاً نام رودخانه بزرگ اگسوس (آمودریا) بود و برای اثبات نظریۀ خود پارچه‌یی از متن اوستا را آورده که ترجمۀ آن چنین است: «ما «اردوی سورا اناهیئا» را که از تمام رودخانه‌های روی زمین عریض تر است و با شدت تمام از کوه «هوکر یا» پایان شده و به دریاچه «وروکاشا» می‌ریزد ستایش می‌کنیم. وقتی که «اردوی سورا اناهیئا» داخل این دریاچه میشود و به آن می‌ریزد، تمام سواحل و وسط آنرا موج فرا می‌گیرد. این رودخانه هزار بار و هزار شاخه دارد و هر یک از بازوهای آن برابر چهل روزه راه سوارکار خوبی، طول دارد.»

گایگر این پارچه را از متن اوستا از صفحۀ ۳ و ۷ پایان دست با دست ۵ نقل کرده

و در اطراف آن تبصره کرده می‌گوید: «آنچه که بالا ذکر شد تصویر رودخانه بزرگ و پربابی است که دارای معاونین متعددی باشد و اگر به اصل مسکن ملت اوستایی، آن طوری که از خلال معلومات جغرافیایی خود اوستا بر می‌آید، نگاه بکنیم، بلاشبه ملفت می‌شویم که «اردوی سورا» عبارت از رودخانه اگسوس (آمودریا) است و کسانی که مسکن اوستایی را به طرف غرب قرار می‌دهند، برای تعیین رودخانه «اردوی سورا» هیچ چیزی در مقابل خود ندارند.»^۱ ملفت باید بود که «اردوی سورا اناهیئا» تنها نام جریان آب رودخانه اگسوس نبود، بلکه «پراتا» یا ژنی این رودخانه بزرگ را هم نمایندگی می‌کرد و حتی گفته می‌توانیم که اساساً مقصد اصلی اوستا از «اردوی سورا اناهیئا» ژنی یا رب‌النوع رودخانه اگسوس بود.

اوستا، آبان یشت یا یشت پنجم خود را سراسر وقف ستایش این رب‌النوع کرده. دارمستتر کلمه «اردوی سورا اناهیئا» را «قوه‌عالی مطهر» ترجمه کرده می‌گوید که مقصد از آن سرچشمه طبیعی‌یی است بالای کوه «هوکر یا» که از بلندی به ستاره می‌خورد و از آن به اصطلاح اوستا تمام رودخانه‌های زمین پایان می‌شود.^۲ در ماخذ جدیدتر اردوی سورا *Ardivisur* نام رودخانه شده و اناهیئت *Anahit* ژنی یا رب‌النوع آنرا در بر می‌گیرد.

به این ترتیب کلمه «اردوی سورا» از «اناهیئا» جدا شده و «اناهیئا» بحیث رب‌النوع آب و رودخانه آمو و رب‌النوع زمین و فراوانی و حاصل خیزی زمین و حتی قوه‌تانیث زن و غیره در صفحات باختر در آریانا و خارج سرحدات دوام کرد.

از روی یشت پنجم اوستا معلوم می‌شود که اناهیئا بحیث رب‌النوع آب و رودخانه آمو در زمان زرتشت با شکل و اندام و وضعیت معینی که پایان شرح می‌دهیم، در خاطرها ترسیم شده بود. اوستا ازین ژنی یا رب‌النوع طوری صحبت می‌کند که کسی قیافه و صورت شخص زنده و یا هیکل مجسمه‌یی را معرفی کند. علاوه برین همین یشت ۵ که وقف ستایش «اناهیئا» شده قسمتی است

۱. صفحه XLV (۴۵) مقدمه جلد اول مدنیت ایرانی‌های شرقی در زمانهای قدیم ترجمه انوشیروان

۲. همانجا

۳. همانجا، مگر از قتل پامیر است.

رَبَّةُ النُّوعِ مادر که در دوره کلکولی تیک قبل التاريخ در کشور ما معروف بود و مجسمه‌های آن پیدا شده در عصر اوستایی به نام «اناهیتا» و به شکل دختر زیبای جوانی معرفی شد و به صورت خصوصی تر ربه النوع رودخانه آمو تلقی گردید، زیرا آب این رودخانه با معاونین آن باعث آبادی و سرسبزی صفحات باختر و سغدیان یعنی کانون اولی اوستایی شمرده می‌شد. بعد از عصر اوستایی در امتداد جریان آمو و دیگر نقاط باختر معابدی به نام «اناهیتا» وجود داشت. «راولنس» در کتاب «بکتربیای» خویش ذکر می‌کند که یکی از مجلل‌ترین معابد شهر بکترا وجود داشت.^۱ معروف‌ترین معبد اناهیتا پیش از سلطه هخامنشی در کشور ما در باختر وجود داشت و قرار اشاره روالنسین احتمالاً چندین قرن پیش از ظهور این پیش‌آمد این معبد معروف در باختر تعمیر شده بود که سبب و سبب هخامنشی بعد از جنگ‌های اول و مراجعت خود پرستش آنرا به مدیا و فارس انتقال داد و ازین به بعد فارسی‌ها هم اناهیتا را شناختند و معابدی مثلاً در اکتانا (همدان) برای او ساختند و در زمان ارتاگراسس منمون (Mnemon Artaxerxes) (۳۶۲-۴۰۴ ق م) که از پیروان جدی اناهیتا بود، پرستش آن در خاک‌های فارس خیلی‌ها معمول شد.

همین «اناهیتا» اوستایی باختری ربه النوع آب و رودخانه آمو یا قراری که بعضی‌ها می‌گویند ربه النوع سرچشمه آمو بدان شکل زیبای دختر جوان و قشنگی که در ابان پشت اوستا تعریف شده، در ادبیات عربی و فارسی شکل «ناهید» به خود گرفت و نام ستاره «ویوس» هم شد و علامه فاروقه زیبایی زن گردید. چنانچه ناهید در مورد زن‌هایی اطلاق می‌شد که سینه‌های زیبا و برجسته می‌داشتند.

میتها:۱

در جمله عناصر طبیعی که در عصر و دیانت اوستایی مقام بزرگ داشتند:

۱ صفحه ۸ بکترا تألیف ا. ج. جی راولنس طبع لندن ۱۹۱۲.

تاریخی هم دارد و آن عبارت ازین است که نه تنها از «یاما» گرفته به بعد تمام پادشاهان و پهلوانان آریانا از او استعانت خواسته و به نام او قربانی تقدیم کرده‌اند بلکه «اهورا مزدا» و زرتشتی همه از او استمداد کرده‌اند. ازین مسئله و ازین پشت و از سائر قسمت‌های اوستا واضح معلوم می‌شود که «اناهیتا» یکی از ربه‌الانواع قدیم باختری است که پیش از عصر اوستا و وید مجسمه‌های آن در دوره‌های قبل التاريخ کشور ما هم از حوزه اندوس (سند) و اکسوس (آمودریا) کشف شده و در اراضی غربی آسیا از سوز و عیلام و بین‌النهرین و آسیای صغیر و فلسطین و قبرس و بالکان و مصر هم به دست آمده است و معلوم می‌شود که در دوره کلکولی تیک از سواحل سند تا وادی نیل و شرق صدی ترازه آنرا می‌شناختند. مجسمه‌های او عموماً به شکل زن و نیم تنه است و مدققین معمولاً درین وقت‌ها او را «ماد کبیر» یا ربه النوع مادر خوانده‌اند. چون او را ربه النوع زمین و قوه نامیه آن می‌دانستند نیم تنه نمایش می‌دادند، زیرا تصور می‌کردند که مضافه بدن او زیر زمین است. مجسمه‌های او در خاک‌های آریانا از وادی سند (موجود پیرو) و گدورزیا (بلوچستان) و باختر (خرابه‌های شهر بسانو ۱۸ کیلو متری شمال تاشقرغان) از گل پخته بدست آمده است.^۱

اوستا در آبان پشت از تقریباً ۱۱۹ گرفته تا ۱۳۲ قیافه و شکل و زیورات اناهیتا را مفصل تعریف می‌کند. اینک آنرا خلاصه می‌کنیم: «اناهیتا به شکل دختر جوان و قشنگی پیراهن طلایی پوشیده، قد بلند و اندام زیبا دارد. آثار پاکی و نیابت در او هویدا است. کمرش بسته است و قبای حاشیه زربین در بر گرده است. قرار رواج وقت گوشواره‌های بزرگ مربع طلایی پوشیده و گلوبندی در گلویش قشنگش دیده می‌شود. کمرش را بسته تا سینه‌هایش زیباتر و به شکل اصلی آن جلوه کند. بر سرش تاج طلایی است مدور مرکب از صد ستاره که هر کدام هشت رخ دارد و بین هم با زنجیرها خوش شکل متصل است و لباس‌های او از بهترین پوست سمور آبی است که نگاه را خیره می‌کند و چنین تصور می‌رود که روی صفحه طلا نقره کار شده باشد».

۱- سوچان مارشال که در موهنجو ددو و مریه پلرستان در زمستان قبل التاريخ حیرت آورده به این عقیده است که از روی کشف مجسمه این ربه‌الانواع از سند تا ذیل، معلوم می‌شود که پرستش آن در عصر کلکولی تیک تمام این ساحه وسیع را فرا گرفته بود.

نقاط غرب آسیا هم آنرا می‌شناختند و در کتیبه‌های هیت «بوغاس کوی» در قرن ۱۵ ق م نام او با «اندرا» و «وارونا» ارباب انواع ویدی یکجا برده شده، معذالک اینقدر می‌توان گفت که عصر ویدی و اوستایی نام و مقام ستایش او را پیش از پیش در آریانا تثبیت کرده است. در کتیبه‌های داریوش اول (۴۸۵ - ۵۲۱ ق م) و Xerxes سیروس اول (خشایارشا) (۴۷۲ - ۴۸۵ ق م) اسم او ذکر نشده ولی ارتاگرس دوم (اردشیر دوم) بار اول بعد از اهورا مزدا از اناهیتا و میتها یاد کرده و ازین بر می‌آید که این رب‌النوع ویدی و اوستایی در دوره‌های نسبتاً تازه‌تر در خاک فارس معروف شده است.

«میتها» و «اناهیتا» در خاک‌های غرب آسیا در کتیبه‌های سوز، پریس، پریس، ارمنی، لیدی و آسیای صغیر همیشه بهم پیوست و متصل و حتی بهیچ یک «جفت» ذکر شده‌اند و به همین صفت در امپراطوری رومن کمال شهرت داشتند و این تنها دو رب‌النوع اوستایی است که معابدی در امپراطوری رومن داشتند و با انبساط امپراطوری مذکور در خاک‌های انگلستان و حتی اسپانیا هم پیروانی پیدا کرده بودند.

علاوه بر اناهیتا و میتها بعضی دیگر از عناصر طبیعی مثل ماه و بعضی ستاره‌ها به نام‌های «تیشتریا» *Tishtrya*، «ساتاویزا» *Satavisa* و غیره ذکر شده‌اند. همین قسم در اوستا یک سلسله ارباب انواع معنوی هم نام و شخصیت پیدا کرده بودند مانند عدالت (راشنو *Rashnu*)، فتح (ورتراگنا *Varthraghna*)، ترحم (اشی *Ashi*) و غیره.

ارباب انواع اوستایی روی مسکوکات شاهان کوشانی:

اراده نداریم که درین فصل که مضمون عصر و تهذیب اوستایی کشور ما است، از دوره کوشانی و پادشاهان این عصر مملکت خود چیزی بگوئیم. تنها از ذکر یک چیز در اینجا خود داری نمی‌توانیم و آن این است که با انتشار دیانت بودایی در آریانا، آئین اوستایی حتی در مناصف شرعی مملکت که معتقد و پیروان

هم «میتها» یعنی مهر یا آفتاب بود. «میتها» دفعتاً در عصر اوستایی در آریانا معروف نشد بلکه قبل برین در عصر ویدی تاریخ ما بیه همین نام «میترا» سرودی دارد و یکی از ارباب انواعی است که مانند «اناهیتا» از عصر کلکولی یک به بعد در آریانا و آسیای غربی معروف بود. اسم او در دوره تاریخ کشور ما فقط به اختلاف لهجه (ت) و (د) ذکر شده و این از اختصاصات عمومی زبان این دو عصر مملکت ما است. پس میان این دو اسم اختلافی نیست و هر دو عبارت از یک رب‌النوع آفتاب است. اصلاً کلمه «میترا» را مضموماً به شکل تلفظ ویدی آن «دوست» ترجمه می‌کنند و به زبان اوستایی آنرا «قرار داد» معاهده و موافقه تعبیر کرده‌اند ولی معنی اولی را صحیح‌تر می‌دانند و از همین اسم است که در زمانه‌های نسبتاً جدید کلمه «مهر» در زبان دری برای آفتاب به میان آمده است.

در سرودهای ویدی «میترا» یا «وارونا» و «اندرا» بیشتر متصل و پیوسته ذکر شده. در اوستا در جمله «یا زاتا» آمده و چنین تذکار رفته که «اهورا مزدا» بالایی کوه «هرا برزتی» (پامیر) که آفتاب فراز آن بر می‌خیزد برای «میتها» مسکنی ساخته بود. چون روشنی علامه فارقه «راستی» است، «میتها» ژنی یا رب‌النوع روشنی آفتاب و راستی و عدالت تلقی شده بود.

چیز مهمی که از نقطه نظر تاریخ صنعت برای کشور ما مهم است یک پارچه مختصر دیگر اوستا است که در آن تذکار رفته که «میتها» روی عراده‌یی حرکت می‌کرد که چهار اسپ سفید آن را می‌کشید. «میتها» یا رب‌النوع آفتاب با عراده و چهار اسپ سفید مذکور در سقف طاق هیکل ۳۵ متری با میان‌نمایش یافته و تا حال موجود است.^۱

همان طور که پرستش «اناهیتا» از آریانا به خاک‌های مدیا و فارس و دیگر نقاط آسیای غربی و سواحل بحر مدی ترانه و غیره انتشار یافت، پرستش «میتها» هم قدم به قدم این راه را تعقیب کرد. درین شبهه‌یی نیست که «میترا» مانند «اناهیتا» به نام و مفهوم کلی مختلف مثلاً در حوزه اندوس به نام شیوا و همراهی «نرگا» در عصر کلکولی یک معروف بود و به نام‌های دیگر در بعضی

انبساط بودیزم بود، هم بکلی تا زمانه‌های سلطنت کوشانی‌های بزرگ از یک ربع قرن پیش از عهد مسیح تا ربع اول قرن سوم از بین نرفت. مناصف غریبی بلخ، قندهار مخصوصاً حوزه هیرمند و سیستان موضوع جداگانه است که دیانت اوستایی تا زمان نشر دین اسلام، حتی بعد از آن هم در اینجا معمول بود. باوجودی که عصر کوشانی‌های بزرگ عصر ترقی بودیزم در مناصف شرقی آریانا محسوب می‌شد و کوشانی‌های بزرگ در انبساط و انتشار این دیانت در خاک‌های شرق سنکیانگ و حوزه تارم و چین صرف مساعی زیاد کردند و حتی قرار بعضی نظریه‌ها دین بودایی آئین رسمی این عصر و سلاطین شمرده می‌شد. معذالک ارباب انواع اوستایی در چینه مسکوکات آن‌ها زیاد استعمال شده و حتی خلاف عصر اوستایی شکل و قیافه‌ی هم به خود گرفته است. این کار بار اول با کیشکای کبیر شروع شده و بعد از او «هویشکا» و «واسودوا» این رویه را تعقیب کرده‌اند. «میتها» رب النوع آفتاب که قبل برین شرحش گذشت در مسکوکات کیشکا به اسم «میرو» *Meipo Mijyo* و در مسکوکات هویشکا «میورو» و «مورو» و به دیگر صورت‌ها از قبیل:

Mopo Mijyo و همین قسم «ساوگه» یا «ساو» رب النوع مهتاب که در اوستا ذکر شده روی بعضی مسکوکات کیشکا کلمه دیگری نقش است که «لرواسپو» یا «لرواسپو» خوانده شده که معنی آن «صاحب اسپ تندرو» است. این کلمه مرکب علاوه بر اینکه اسم پدر «ویشتاسپه» پادشاه باختری است، در اوستا صفات رب النوع آفتاب «میتها» و «پام نیات» رب النوع آب است که سر اول ستن نتیجه گرفته می‌گردد که چون «میتها» به صورت «میورو» روی مسکوکات کیشکا ذکر شده مقصد «لرواسپو» که روی مسکوکات او دیده می‌شود همان «پام نیات» رب النوع آب اوستایی است.^۱

یکی از ارباب دیگر اوستایی که در مسکوکات کیشکا به شکل پیر مرد ریش دار و در حال دوش نمایش یافته «واته *Vata*» رب النوع «باد» است که به نام

۱ - صفحه ۱۰۰ ارباب انواع زوراسپو در مسکوکات هند و سیسی نگارش سر اول ستن، یعنی ۱۸۸۸، ملحق باید بود که P در اسامی مذکور اواز R را می‌دهد.

«وادو» خوانده شد. در ادبیات پهلوی این کلمه «واتو» شده و از آن به تدریج کلمه «باد» به میان آمده است. هیکل دیگری روی مسکوکات هویشکا دیده می‌شود که از بالای شانه‌های آن آتش زبانه می‌کشد. اگرچه از روی زبانه‌های آتش هم می‌توان گفت که «آتش» اوستایی را شخصیت داده و نمایندگی می‌کند ولی اسم او «اترو»، «اتورو» شبهه‌ی درین مورد نمی‌گذارد زیرا «آتهر» و «زند» و «آترو» در پهلوی آتش است و در اوستا «اتار *Atar*» (آتش) بحیث بزرگترین رب النوع مفید ذکر شده است.

«فرو» یا «جلال شاهی» که در مورد ظهور دودمان آریایی پیشدادی و کیانی ذکر کردیم، در مسکوکات هویشکا به صورت «فرو» و «فررو» ذکر است. همین قسم «ورتراگنا» رب النوع فتح که بالا از آن ذکر شد، به صورت «ورلاگنو» در مسکوکات کیشکا اسم برده شده.

پس از روی این تذکار مختصر واضح و به صراحت تمام دیده می‌شود که ارباب انواع اوستایی باوجود کشمکش‌ها و جنگ‌ها و لشکر کشی‌های اسکندر و انتشار آئین بودایی و غیره در معتقدات باشندگان آریانا فوق‌العاده اثر انداخته بود و اگر این ارباب انواع باستانی اوستایی تا عصر کوشانی‌ها نفوذ زیادی در روحیات اهالی دو طرفه هندوکش نمی‌داشت قطعاً روی مسکوکات، آن هم در زمانی که آئین بودیزم در دوره عروج خود رسیده بود، نقش نمی‌شد.

ارواح بستگان و اجداد:

چون پیروان اوستایی به فنای روح عقیده نداشتند و آنرا جاویدان می‌دانستند، موضوع احترام ارواح بستگان متوفی و اجداد در میان آنها شیوع داشت. در اوستا روح مردگان به نام «فراواشی *Fravashi*» یاد شده. ناگفته نماند که احترام ارواح اجداد بحیث یکی از مراسم خانوادگی در میان تمام اقوام هند و اروپایی وجود داشت و در موقع احتیاج و خطر از آن‌ها انتظار کمک و مساعدت داشتند. در میان آریاها یا آریاهای کتله باختری این رویه بیشتر تقویت یافت. بود. آریاهای مسکونه دو طرفه هندوکش چه در عصر ویدی و چه در عصر اوستایی به این عقیده پابند بودند. در سرود ویدی پارچه‌های زیادی موجود

زندگانی اجتماعی

درین شبهه‌ی نیست که جامعهٔ اوستایی همان جامعهٔ ویدی است که در هر زمینه مراتب تحول و ترقی را پیموده و بعد از پیدا کردن پارهٔ مشخصات جدید نام نو «اوستایی» به خود گرفته است. در اثر کوچکی که به نام «آریانا» نشر شده است، به صورت غیر مستقیم به این موضوع تماس نموده و روی هم رفته این مطلب را تصریح کرده‌ام که آئین و زبان و ادبیات و تهذیب و تمام قسمت‌های حیات مادی و معنوی اوستایی شکل ویدی دارد که تحول نموده و تغییر شکل یافته است یعنی همان یک مدنیت قدیم آریایی است که نسبت به مقتضای زمان پارهٔ تغییراتی نموده و به اشکال و نام‌های ویدی و اوستایی عرض و جود کرده است.

روی هم رفته اینقدر می‌توان گفت که در عصر اوستایی همه مبادی حیاتی آریایی یکجور مرکزیت به خود گرفته و همین مرکزیت در تمام اصولات زندگانی مادی و معنوی این عصر مشهود است. عقیده، آئین، ارباب انواع، زبان، تشکیلات جامعه، دربار سلطنتی، نظام، اداره، مشاغل، حرفه، پیشه، زراعت، عرف و عادات، مراسم زندگانی خانوادگی، عروسی و خویشاوندی همه چیز از وضعیت نسبتاً مبهم، شکل معین و دقیق به خود گرفته است. از همین جهت است که درین فصل تاریخ ملی نسبت به دورهٔ وید معلومات ما در هر زمینه در عصر اوستایی مشخص، معین و مفصل تر است، چنانچه این نظریه از روی مطالعه دو فصل دوم و سوم معلوم می‌شود.

طبقات اجتماعی:

قراری که در فصل ویدی شرح دادیم تا زمانی که آریاها در آریانا بسوزند، موضوع تفکیک طبقات اجتماعی در میان نبود. این مسئله با مهاجرت شاهان، به طرف هند به علت تماس با دراویدی‌های بومی هند در آنجا گسب و جدایی

است که خاطرات اجداد را تجدید می‌کند. ایشان بیشتر بهیث پهلوانان و نوابغ رزمی تصویر شده‌اند و مخصوصاً در میدان‌های جنگ از آن‌ها کمک و مساعدت می‌خواستند.

چون در دورهٔ اوستایی تاریخ ملی ما محبت به خانواده و علاقه به بستگان بیشتر شد، احترام ارواح اجداد بیشتر عمومیت پیدا کرد و چون خانواده‌ها منبسط شده و از آن عشیره و قبیله و تودهٔ ملت واحد تشکیل گردیده بود، «فراواشی‌هایی» برای خانواده، عشیره، قبیله و مملکت به میان آمد و به این ترتیب احترام ارواح مردگان به ستایش پهلوانان ملی منتهی گردید و کار بجای رسید که عسید مسخوصی در اول بهار به نام «هماسپیت می‌دایا» *Hamaspaitirahya* تشکیل کرده و مدت چندین روز از بستگان متوفی و اجداد و کارنامه‌های ایشان یاد آوری می‌کردند و چنین عقیده داشتند که ارواح آن‌ها در میان بازماندگان آمده و مشاهده می‌کنند که آیا نام و نشان و کارنامه‌های آنها فراموش شده یا نه و اگر فراموش نشده بودند کمک‌هایی به خوشبختی و سعادت خانواده‌ها و سرسبزی و آبادی کشور به عمل می‌آورند. باشندگان آریانا در عصر اوستایی مانند عصر ویدی از ارواح گذشتگان و پهلوانان و قهرمانان ملی در جنگ و پیروزی چشم امید و استعانت داشتند و حتماً در اثر همین رویه بود که امروز یک سلسله معلومات مفید راجع به پهلوانان و سلاله‌های سلطنتی آریانا و کارنامه‌های بزرگ آن‌ها از متن اوستایی به دست می‌آید. تذکار نام و نشان و کارنامه‌های اجداد و پهلوانان و قهرمانان ملی و پادشاهان بزرگ کشور با سرود ویدی در مملکت ما شروع شده و در پشت‌های اوستا فوق‌العاده انبساط یافته است و دوام همین عقیدهٔ باستانی موجب ظهور شاهنامه‌ها گردیده است. نوزده عبارت از «عید یاما» است که به شهادت اوستا از آن ذکر کردیم و در حالی که زمستان به پایان رسیده و طبیعت مجدداً اجیا می‌شود، در روز اول سال خانواده‌ها و عموم قاطبهٔ ملت برای یادآوری کارنامه‌های بانی سلطنت آریایی در باختر و دیگر پادشاهان آریانا و قهرمانان ملی و اجداد خانواده‌های خویش مجالس سرود برپا می‌کردند.

یادآوری:

رساله ئی که اینک خدمت مطالعه علاقمندان عزیز تقدیم میگردد، در سال 1318 یعنی 79 سال قبل به نشر رسیده است. شاید بعضی قسمت ها و سبک نوشته آن کهنه باشد ولی از آنجائیکه در این موارد درین مدت طولانی تحقیقات بسیار کم صورت گرفته است، شاید هنوز هم ارزش مطالعه را از دست نداده باشد.

هدف بنیاد فرهنگی کهزاد از نشر همچو آثار آنست تا علاقمندان تاریخ وطن ما به تاریخ باستانی کشور شان نیز دسترسی پیدا نموده و به ذخایر معلومات شان بیافزایند.

از آنجائیکه نشر این رساله با روزهای خوب عید قربان تصادف میکند، تبریکات عید نیز همراه با این اثر خدمت خوانندگان ارجمند تقدیم میگردد.

فریار کهزاد
بنیاد فرهنگی کهزاد
20 دسامبر 2007 - فلوریدا

بنياد فرهنگي كهزاد

مدنيت اوستائي

احمد علي كهزاد

كابل 1318

مدنیت اوستائی

عمومیات

اقتضات محیط و نژاد:

در سلسله تاریخ باستانی افغانستان بعد از مرحله قبل التاریخ و دوره مدنیت ویدی که به مهاجرت عناصر آریائی از حوضه اکسوس (باختر و سغدیان) و استقرار آنها به نقاط مختلف آریانا و ممالک مجاور هند و ایران منتهی میشود، در حوالی 1000 ق م ستاره مدنیت درخشان دیگری طلوع میکند که میتوان آنرا (مدنیت اوستائی) خواند. مقدماتی که زمینه را برای ظهور این دوره آماده نمود طوری که ذکر رفت در حوالی 1000 ق م یا یک دو قرن پیشتر چیده شد تا اینکه در حوالی قرن 7 و 8 ق م اثرات مثبت آن نمودار شد. اصل ثقافت با مبانی مخصوص خود تا سالهای مقارن ظهور هخامنشی ها و جنبه خصوصی دیانت آن با تغییرات محسوسی در آریانا تا زمان فتوحات اسکندر دوام کرد.

(مدنیت اوستائی) در حقیقت دامنه همان (مدنیت ویدی) است که هر دو مانند مشعل درخشان یکی بعد دیگری در دامنه های کهنسار این سرزمین روشن شده و شعله فروزان آن ها بر حسب تقاضای وقت و مهاجرت پاره قبایل به ماورای جبال هم تابیده است چنانچه اولی حوضه سند و پنجاب و دومی تا انتها الیه غربی فلات آریان (فارس) را منور ساخته است.

بلی (مدنیت اوستائی) عین همان (مدنیت ویدی) است که قرن های متمادی در عروق آریائی های کوهنشین این دیار ریشه دوانیده و مقتضیات وقت و زمان تازه تر سبب شد تا از همان سرودهای قدیمه، از همان اساطیر طبیعی، از همان مبانی اولیه حیات آریائی نظریات، معتقدات، سبک زندگانی و بالاخره ثقافت مادی و معنوی تازه تری بمیان آید.

ناگفته نماند که (دوره ویدی) هنوز دوره ایست که انتشار قبایل آریائی از حوضه اکسوس (باختر و سغدیان) به آریانا و ممالک مجاور هند و ایران تمام نشده و اختتام همین مسئله دوره مذکور را به پایان میرساند. بنا برین چون دوره اوستائی آغاز میشود مهاجرت های قبایل آریائی رو به اختتام گذاشته و قبایل، اول، در خاک (آریانا) و سپس در خاک های هند و ایران اسقرار دارند.

پس مرام این رساله عبارت از این است که حتی الامکان در اطراف ثقافت آریائی هائی صحبت کند که با سیر مهاجرت هائی که در اوایل دوره ویدی (حوالی 2000 ق م) شروع

شد، بطرف خاک های دو مملکت مجاور هند و ایران نرفته، در خود سرزمین کهستانی (آریانا) مستقر و مسکون ماندند و در اثر مقتضیات عمومی محیط و مخصوصاً کواپف طبیعی صفحات شمال آن (باختر) و تهدیدی که دائماً از مناطق علفزار شمال (آمو) و (سردریا) حس میشد حس یگانگی، تعاون، اشتراک مساعی، وحدت مال، دفاع منافع، سرپرستی حیوانات اهلی، حفظ خاک، قبایل متشنت آریائی را بهم نزدیک و متحد ساخته تشکیل نظام سلطنتی را پیشتر از تمام نقاط فلات آریان در آنجا ظاهر ساخت و باز در اثر مقتضیات محیط همان عرق و نژادی که وارث مبادی یک دوره ثقافت قبل التاریخ مشترک آریائی و مدنیت ویدی بود، اصلاحاتی را بحال خود مناسب دانسته به اساس و اصولات زندگانی قدیم شالوده مدنیت جدید اوستائی را ریخت.

آن دسته قبایلی که از خاک آریانا جدا شده در حوضه پست و یکرنگ و هموار گنگا مسکون شدند، در میان (دراویدی) های بومی هند خود را بیگانه و خارجی دیده بی اتفاقی و مخالفت های قبیلوی خود را کنار گذاشته از نقطه نظر سیاست پیش از هر چیز به تشکیل سلطنت پرداختند و برای اینکه نژاد آریائی در اثر دخول خون بیگانه مخلوط نشود، بر علاوه طبقات (براهمه) و (کشاتریا) یعنی طبقه (روحانیون) و (جنگجویان)، طبقه پست (سودرا) هم تشکیل شد. همین طور در شق مذهبی هم اصلاحات شروع شده سرزمین یکنواخت حاصل خیز هند به آنها تلقین نموده که دنیا و مافیها همه از یک قوه طبیعی تراوش میکند، انسان محتاج به نیرو و فعالیت نیست و در اثر ریاضت و از بین بردن قالب مادی بدن به روح بزرگ منشأ کائنات متوسل خواهد شد. این بود بصورت خلص اثراتی که محیط هند بر آریائی ها وارد کرده از نقطه نظر اجتماعی، سیاست و دیانت باب تازه و مخصوصی را برای ایشان گشود.

شاخه دیگری که از سرزمین آریائی بطرف غرب برآمده به حصص غربی پارس و جنوبی خزر منتشر شدند به حیات قبیلوی و مالداری خود ادامه دادند و چون محیط، محیط نوی نبود و غرابتی نداشت و خاک آریانا و ایران از نقطه نظر ساختمان طبیعی زمین واجد اختلافات مهمی نبود، در حیات و اوضاع قبایل مهاجر مانند مهاجرین شرقی (هندی) تغییراتی آنی و فوری بعمل نیامد. (مادها) و (پارسی ها) قرون متمادی به همان طرز زندگانی اولیه به حیات مالداری قبیلوی تحت اداره ملکان و رؤسای خود در دامان کوه ها و مراتع زندگانی نمودند تا اینکه از صدمه فشار قوم بزرگ سامی آشوری ها بتنگ آمده ایشان هم به نوبه خود فهمیدند که باید ملکان و شهزادگان دست بهم دهند و بین خود دارای نظام سلطنتی شوند. چنانچه (مادها) در بین راه پیشقدم شده و به تعقیب ایشان پارسی ها بنای تشکیل سلطنت را گذاشتند و دست عناصر سامی از حکومت آریائی ها کوتاه شد.

این دو شاخه شرق و غرب مهاجرت آریائی که اوائل دوره آنها در محیط های تازه و تاثیرات فوری آن در زندگانی ایشان شرح یافت، پسان هر کدام راهی را تعقیب نموده بطرف هدف مخصوصی بحرکت می افتند که تعقیب آنها خارج نگارشات ما است. آنچه که مرام این رساله را تشکیل میدهد، صحبت در اطراف آن حصه آریائی هائییست که به دو جانب فوق الذکر مهاجرت نکرده در جلگه های حاصل خیز و دامنه های سرسبز و کوه های سربلک کشیده اراضی بین هند و ایران کنونی یعنی (آریانا) منتشر شده تحت تاثیر عمیق محیط گوناگون و دشوارگذار که یک قطعه آن به قطعه دیگر نمیماند، دارای

سجایای مخصوص و سبک زندگانی علیحده ئی گردیدند. محیط مختلف الشكل که یک حصه آن کوهستانی، یک حصه آن جلگه، یک قسمت آن تپه زار، یک قسمت آن هموار، یک طرف آن خشک، یک طرف آن سرسبز و شاداب، یک گوشه آن گرم و گوشه دیگر آن سرد است، تاثیرات عمیقی در روحيات ساکنین آریائی این دیار وارد نموده به ایشان حالی نمود که زندگانی و صحنه حیات جنبه های تاریک و روشن، آسان و مشکل داشته هیچ گلی بی خار نیست ولی این خار ها بهیچ صورت سد راه موفقیت های زندگانی شده نمیتواند و انسان با اعتماد به نفس باید به زور بازو و قوه قلب تمام مشکلات را از مقابل خود بردارد. دوره اوستائی به معنی حقیقی خود دوره پرورش و تربیه روحی آریائی های بومی این سرزمین است و تمام اصلاحات اجتماعی، اخلاقی، مذهبی، که در بین دوره بمیان آمده و اساس مدنیت دوره اوستائی را تشکیل میدهد، تزکیه نفس، نظافت بدن، تشیید مبانی راستگویی و راستکاری در فرد و جامعه، فعالیت، مقابله با مشکلات، توسعه زراعت، اصول آبیاری، غرس اشجار، تربیه حیوانات مفید و قتل حشرات مضره و غیره و غیره است که اگر تمام آنرا خلاصه بکنیم این نتیجه بدست میاید که قرار مبانی اوستا فرد و جامعه مستعد، متحد، نیرومند، بانشاط و فعال و خاک مسکونه ایشان حاصل خیز و صحت بخش باشد. جزئیات اصولات موضوعه اوستا که درحیات فرد و جامعه و محیط مدخلیت دارد، پسان شرح داده خواهد شد. آنچه که بصورت تمهید میخوام در بین جا خاطر نشان نمایم این است که آریائی های آریانا اولاً در اثر مقتضیات فوق الذکر محیط، فعال، معتمد به نفس، جنگجو، رشید و زحمت کش بار آمدند و ثانیاً مجاورت با ساکنین مناطق علفزار شمال سغدیان و تهدیدیکه از خطرات تهاجمات آنها بصورت دائمی حس میشد، نسبت به سائر نقاط فلات آریان که در اثر تیغه های کوه ها و دریاچه های طبیعی محفوظ بود، مفکوره اتفاق قبایل و پیوستگی آنها برای حفظ منافع و خاک آریائی و اشتراک مساعی را به آنها زودتر تلقین نمود و همین مسئله باعث شد که نسبت به سائر نقاط مهاجر نشین آریائی، قبایل آریائی باختر زودتر بهم متحد شده بر علیه توران اساس سلطنتی را بگذارند. آریائی های هند به مجردیکه در میان قبایل (دراویدی) بومی هند محصور شدند علاج حفاظت حیات خود را منحصر به تشکیل سلطنت یافتند چنانچه دیری از ورود آنها به حوضه گنگا نگذشته بود که به تشکیل سلطنت اقدام کردند.

همین طور آریائی های باختر در مقابل خطرات تورانی درنگ ننموده اساس سلطنتی را گذاشتند که داستان های اوستا به نقل روایات آن رنگین است ولی چون اصل متن اوستای باختری بدست نرسیده بصورت دقیق تاریخ ظهور اولین سلطنت باختر و مؤسس اول آن در پرده های اساطیری مستور است. اوستا بصورت واضح قبل از زمان (ویشتاسپ) که در عصر او (زوراستر) و کتاب (اوستا) بمیان آمد، از یک سلسله شاهان مقتدر باختر حکایت نموده اوائل آنها را به ارباب الانواع قدیم آریائی و آخر شانرا جزء اسلاف آریائی های باختری حساب میکند. تذکر این موضوع تنها منحصر به اوستا نیست. پیش از اوستا و بعد از آن از عصر ویدی گرفته تا امروز داستانهای شاهان و پهلوانان باختر زبانزد خاص و عام بوده و هست. همین طوریکه ما امروز قهرمانان و سلاطین مقتدر باختر را از روی تذکرات اوستا میشناسیم، اوستا در عصر خود به آستان زمانه های سابق نگاه افکنده و به زمانه های مجهول از ایشان سراغ میدهد. ناگفته نماند که در بین اقوام آریائی این حصه ها داستان گوئی و داستان نویسی از قدیم ترین زمانه ها معمول بوده و قصص شاهان گذشته همیشه به دربار شاهان خوانده میشد. اگر چه فتنه یونانی اکثر کتب قیمندار

را ناپدید ساخت معذالک دوره پارتی و ساسانی در روشن کردن اساطیر قدیم کمک زیاد نموده بعلاوه سرودهای رزمی مادها و پارسی ها که حاکی از سلاطین مقتدر باختر است، آثاری که در عصر ساسانی بزبان پهلوی نوشته شده در بین زمینة روشنی زیاد می اندازد. (خدای نامک) که ابن مقفع آنرا از پهلوی به عربی ترجمه نموده تاریخی است که حصه زیادش داستان های عصر قدیم را تصویر میکند.

هکذا فصل 31 بندهش پهلوی سراسر در اطراف سلاله شاهان داستانی باختر سخن میراند. آثار زبان پهلوی مبنی بر داستانهای شاهان ایران و قصه های سلاطین زیاد است که اکثراً با فتوحات اعراب از بین رفته و چیزی مانند (کار نامک) اردشیر بابکان و (یادگار زیران) که آنرا شاهنامه کشتاسب هم گویند و بعضی های دیگر تا امروز باقی مانده است.

به این ترتیب داستان سرائی و قصه نویسی بصورت مسلسل رواج داشت تا نوبت به گویندگان عصر اسلامی رسید. اگر چه پیشتر هم کارنامه های سلاطین و فتوحات ایشان بیشتر بزبان شعر سروده میشد ولی بعد از دوره اسلام و عروج زبان فارسی در بین دیار و تشویقاتیکه از طرف حکمفرمایان بعمل میآمد این کار بیشتر به شعرا تعلق گرفته و داستان سرائی سراسر کار شعرا شد. فردوسی تمام گسیختگی های عصر پارتی و ساسانی را بهم پیوند زده داستان های سلاطین باختری را از قدیم ترین زمان های عصر اوستا تا به دوره غزنوی ها مربوط ساخت.

نا گفته نماند که مانند فردوسی چندین کسان پیشتر از او به این خیال افتاده و در بین راه زحمات زیاد کشیده اند مثل مسعودی مروزی، ابوموید بلخی، ابو علی بلخی و دقیقی بلخی که همه باشندگان حوضه اکسوس بودند و از داستان ها و روایات قدیم باختر بخوبی آگاهی داشتند ولی متأسفانه آثار سه نفر آنها از بین رفته و جز هزار فرد دقیقی که آنرا فردوسی در شاهنامه خود قبول نموده است، از دیگران اثری نمانده است. فردوسی با نگارش شاهنامه در روشن کردن داستانهای قدیم ایران که صحنه ظهور آن باختر است خدمت برگزیده نی نموده و چون در عصر وی بسا آثار پهلوی مانند (خدای نامک) و غیره وجود داشت و حافظه ها هم برای یاد آوری قصه های گذشته مستعد تر بود، بخوبی موفق شد که نامهای داستانی اوستائی سلاطین باختر را تازه کند. بعد از اجتهادات شعرای بلخی و طوسی قرون اول اسلامی که نامها و کارنامه های شاهان و پهلوانان باختر داخل ادبیات فارسی شد، داستان سرائیان و شعرا هر کدام بر طبق معلومات عصر خود چیزی گفته و نوشته رفتند. پس مجموع روایات، اساطیر، داستانها، و افسانه ها بصورت قطعی حکم میکند که پیش از زوراستر و ویستاسب مقنن و حکفرمای باختری یک سلسله شاهانی در صفحات شمال آریانا به سلطنت رسیده اند که چیزی بواسطه قدامت و چیزی هم در اثر از بین رفتن اوستا حقایق چگونگی آنها مغشوش شده و یک حصه آن در صف ارباب الانواع قرار گرفته است.

قبل از اینکه امپراطوری هخامنشی تشکیل شود، پیش از اینکه مادها به سلطنت رسند، مفکوره نظام سلطنت در میان آریائی های باختری ظهور نموده است. جنگهای (نینوس) و (سمیرامیس) با دولت مقتدر باختر که پسان شرحش میآید، تجاوزات (تیگلیت پیلسر) و

(سلمانسار) دوم آشوری بطرف شرق ایران و مقابله هائی که در اراکوزی میبند هر کدام بجای خود اشاره میکند که دولت مقتدری در بین وقتها در آریانا وجود داشت. (دونکر) جرمنی اوائل ظهور سلطنت را در باختر از 1100 ق م تازه تر قرار نمیدهد و جا دارد که مبدأ ظهور این مفکوره در قرون سابق تر از آن هم سراغ شود.

احفاد ارباب الانواع یا شاهان داستانی باختر:

در رساله ئی که برای (مدنیت عصر ویدی) تخصیص داده شده است در مبحث دین و آئین بصورت مفصل راجع به مجمع ارباب الانواع آریائی بحث شده است. در بین رساله که مخصوص روشن کردن تاریخ و ثقافت عصر اوستائی است طبعاً چون موقعش رسد راجع به آئین و دیانت مفصل بحث خواهد شد و بر علاوه تا اندازه کافی میانی دیانت، اسماً ارباب انواع و رول آنها در بین دو دوره با هم مقایسه خواهد گردید. آنچه که تحت عنوان فوق میخوام شرح بدهم این است که باختر همانطوریکه کانون ظهور ارباب الانواع (ویدی) و (اوستائی) است، در تمام سرزمین آریائی ها اولین منطقه ایست که نظام شاهی و سلطنتی در آنجا تشکیل شده و یک عده شاهان اوستائی در بین سرزمین عرض وجود نموده اند که مشعل تحقیق و تتبع مبدأ ظهور آنها را به رب النوع ها وصل میکند و حدس و خیال چنین حکم مینماید که پرده های روزگار پیشین را یکه یکه برداشته و اوائل شخصیت ایشان را در مجمع ارباب الانواع سراغ کرد. در رساله مدنیت اوستائی آریانا گنجاندن این مبحث خیلی مهم است زیرا در اثر آشوب پی در پی که موقعیت و مرور زمانه بر سر باختر وارد کرده حقایق سلطنت باختری و کار نامه های شاهان مقتدر این مرز و بوم بکلی از بین رفته و حقیقت سراسر جنبه افسانه و داستان پیدا کرده است. متأسفانه اگر چه اوستا، خصوص آن اوستائی قدیم قبل از هخامنشی جامعه باختری هم با تهاجمات ظالمانه یونانی از بین رفت معذالک در بعضی پارچه های پاشان و پراکنده که پسان ها جمع شده رفت، انعکاس عظمت قدیم باختر و دبدبه سلاطین آن کشور دیده میشود چنانچه اوستای موجوده، بندهش، خدای نامک، کارنامک، شاهنامه فردوسی و دیگر کتب نظم و نثر دوره اسلامی یکی بعد دیگر در بین زمینه روشنی افکنده مانند انعکاس آواز، آوازه شهامت مردان بزرگ و کارنامه های شاهان مقتدر باختر را بصورت داستان بگوش ما رسانیده اند که ذیلاً مستند بر تذکرات اوستا از برجسته ترین آنها صحبت میکنم:

دسته (پاراداتا) یا شاهان اولیه:

یما Yima: اولین شخصی که از خلال مضامین اوستا دیده میشود (یما) است که میتوان او را بر طبق مندرجات این کتاب مانند زوراستر مقنن اجتماعی، مبلغ و پادشاه خواند. در اوستا (هوما) رب النوع مشروب کوهی میگوید که (یما) پسر (وی وانگانا Vivanghana) است و چون مشار الیه اولین کسی است که عصاره (هوما) را کشیده است در اثر این اقدام نیک (یما) معروفترین تمام کسانیکه آفتاب دیده است در خانه او متولد شد.

(یما) در اوستا به لقب (کشائتا Kshaeta) یعنی (پادشاه) هم یاد شده و در عصر زمامداری او نه سردی نه گرمی نه مرض نه پیری هیچکدام به مخلوقات هر مزد آسیبی رسانیده نمیتوانست و سراسر دوره او سعادت و آرامش بود. قرار نگارشات اوستا (یما)،

پادشاه خیلی رعیت پرور و مهربانی بوده و بر (هوکیریا Hukairyra) قله کوه قدس [به عقائد خرافی خود شان] وقت بوقت بنام ارباب الانواع خیرات زیاد میکرد تا در دفع عناصر مضره اقتدار پیدا کرده و مخلوقات (هرمزد) را از شر آفات و بلیات نگاه کند.

از مندرجات بعضی قسمت های قانونی کتاب اوستا معلوم میشود که هرمزد قبل از اینکه (یما) را پادشاه مخلوقات بسازد، به تبلیغ قوانین در میان گروه مردمان هم تکلیف نموده بود. چون (یما) خود را مستعد انجام این وظیفه نیافت ابا ورزید و در نتیجه هرمزد او را حامی، نگهبان، حکمفرما و شاه گروه مردمان معین کرد و به او یک عصا و یک اسپار طلائی داد تا مردم را به کشت و زراعت و تربیه حیوانات تشویق کند. سه صد سال بعد جمعیت انسانی و حیوانات و پرندگان بحدی زیاد شد که در روی زمین برای آنها جای نماند. آنگاه به او درس داد که بطرف مشرق رفته و با اعصای خود به زمین بکوبد و زمین بزرگ خواهد شد. یما به این طریق رفتار نموده و زمین برابر ثلث مساحتش فراخ شد. به این طریق سه مرتبه سطح زمین برای گنجایش مخلوقات خورد شده و سه مرتبه در اثر اقدام (یما) بزرگ تر گردید. بعد از دفعه ثالث چون هزار سال گذشت هرمزد به پادشاه خود خبر داد که سرما و خنک سختی به روی زمین عائد خواهد شد. برای اینکه گروه مرمان و حیوانات و پرندگان و سائر انواع مخلوقات از این مصیبت جان سلامت برده بتوانند منطقه زیر زمینی بزرگی آماده کن و در آن از تمام انواع مخلوقات یک یک جفت را با خود ببر. (یما) قرار فرمان هرمزد منطقه که هر ضلع آن را یک اسپ به دوش طی میتوانست در زیر زمین تهیه نموده و از بنی نوع انسان و حیوانات و پرندگان یک یک جوره با خود گرفت. زندگانی این منطقه حیاتی با امن و آرامش بود. نه در آن درد و آلام راه داشت و نه خبثت زاده خوی بشری. همه با صفای قلب و آرامی خاطر زندگانی داشتند و در هر 14 سال از هر جفت مخلوقات، مخلوقی بمیان میآمد.

تری تونا Teraetaona:

دومین کسی که در قطار اشخاص داستانی شمرده میشود (تری تونا) است و چون پدرش (اتویا Athuya) دومین شخصی است که عصاره (هوما) را کشیده است در بدل عمل نیک خود صاحب این فرزند شده است. چون او به دنیا میآید (انگرومانو) یا (اهریمن) برای مقابله او بنام (ازهی دهاکا Azhidahaka)، مار عجیبی، را خلق کرد که سه سر، سه حلقوم و شش چشم داشت و اسپ و انسان را میخورد و دنیا را تهدید میکرد. (تری تونا) به مقصد اینکه بر او فایق شود صد اسپ و هزار نرگاوه و ده هزار حیوانات کوچک دیگر قربانی نموده و به این طریق به مار مذکور غالب آمد و آن را کشت و دنیا را از عذاب تهدید او نجات داد و مانند (یما) دوره با امن و آرامشی را به حکمفرمائی گذرانید.

تریثا Thritha:

(تری تا) که از خانواده (ساما Cama) بود، سومین کسی است که به استخراج عصاره (هوما) اقدام کرده و اولین شخصی است که در علم طبابت اظهار تبحر و لیاقت نموده زیرا میخواست به این ذریعه امراض و آلام بدنی مخلوقات را رفع کند. برای موفقیت او هرمزد انواع مختلف گیاه ها را که اقسام آن از هزار ها تجاوز میکند بدور گیاه مخصوص (گوکرنا) یا (گوزبان) خلق کرد. مشارالیه دو پسر داشت یکی (یورواک شایا

(Urvakshaya) که بیشتر به قوانین حیاتی معلومات داشت و دیگری (کرساسپا (Kerecaca که جوانی بود قشنگ و جنگجو. از این دو برادر (کرساسپا) معروفتر است. مشارالیه چون به پادشاهی رسید، اهریمن مار سبزی موسوم به (سرووارا (Cruvara را خلق کرد تا اقدامات نیک شاه را عقیم سازد. (کرساسپا) کنار ساحل دریاچه (پیسانو (Picano) که عبارت از (پیشین) سیستان باشد، قربانی هائی تقدیم کرد تا بر او غالب آمد. مشارالیه غیر از این در چندین موارد دیگر هم اظهار شجاعت نموده (گاندروا (Gandarewa) عظیم الجثه را که کنار دریاچه (وروکاشا (Vourukjasha) بود و 9 تن دزدان دیگر را به قتل رسانید. داستان های اوستائی نقل میکنند که چون برادر او (یورواشایا) را (هیتاسپه (Hitaca) بقتل رسانید، (کرساسپا) از شمال استعانت جسته و به کمک او انتقام برادر خود را گرفته و چون قاتل را بدست آورد در گردونه خود بسته کرد تا او را هلاک سازد.

از این قبیل اشخاص داستانی، نیمه روحانی، نیمه رب النوع و نیمه پادشاه در اوستا زیاد است. بعد از (یما)، (تری تونا) و (کرساسپا) به ترتیب اشخاص دیگری مثل (وی وانگانا (Uivanghana)، (اتویا (Athuya)، (ساما (Cama)، (تری تا (Thrita)، (یورواک شایا (Urvakshaya) می آیند و تمام اینها در اوستا بنام (پاراداتا (Paradhata) یعنی کسانی که اول سلطنت نموده اند، یاد شده اند.

دسته کاوه Kawa:

بعد از دسته سلاطین فوق الذکر که بواسطه مراتب قدامت خود شکل داستانی گرفته و در صف ارباب الانواع بشمار میروند، یک دسته شاهان دیگری در باختر به سلطنت رسیده اند که اول نام ایشان عموماً به کلمه (کاوه) شروع میشود. (دونکر) بعد از ذکر نام و وقایع مربوطه شاهانی که قبل برین گذشته از آنها بحث میکند.⁽¹⁾

سر سلسله این دسته سلاطین که با جلال مخصوص در اوستا ذکر شده (کاوه کاواتا (Kava (Kvata) است. بعد از او (کاوه یوسا (Kawa Uca) که جوان قشنگ و چابک بود به تخت نشست و به مقصد اینکه بر تمام دنیا از دیو گرفته تا انسان به کل مخلوقات آمریت کند، بالای کوهی موسوم به (ارزفیه (Erezifya) قربانی های زیاد تقدیم نمود.

بعد از او شخص دیگری موسوم به (کاوه سیاورشنا (Kaw Cyavarshna) به پادشاهی رسید و در اثر مرگ مخوفی پدرود حیات گفت. پسر این شخص (کاوه هوسراوا (Kawa Hucarava) که بعد از مرگ پدر به سلطنت باختر میرسد، در اوستا خیلی معروف است زیرا وحدت خاک آریائی و تشکیل سلطنت واحدی در آن بدست او صورت میگیرد. قراریکه از مندرجات اوستا حس میشود چنین مینماید که مشارالیه بعد از تشکیل وحدت خاک آریائی و تمرکز قوای باختری، بجنگ های خارجی هم پرداخته و علی الخصوص با متهاجمین تورانی نژاد یغماگر مقابله های شدیدی نموده است چنانچه آخر در اثر کوششات زیاد و قربانی های متواتر بر شاه ایشان (فرانگراسیانا (Franghraciana) غالب شده و او را عقب دریاچه (شاشاستا (Chaechacta) بقتل میرساند. بعد از این پادشاه یک سلسله شاهان دیگر از قبیل (ناوتارا (Naotara)، (مانوچیترا (Manuchitra) و (ایریو (Airyu) آمده و قرار اکثر احتمالات این دسته به این جا منتهی میشود.

دسته اسپه:

آخرین دسته شاهان داستانی باختر که به مراتب از دسته های فوق الذکر خواص افسانه ئی را از دست داده و به حقیقت نزدیکتر شده است، خانواده یا یک سلسله شاهانی است که اخیر نام ایشان با کلمه (اسپ) تمام میشود. اسپ طوری که امروز در باختر اهمیت زیاد دارد و سوارکاران باختری در تمام دنیا معروف اند، در زمانه های قدیم به مراتب رول مهم تر بازی کرده و گفته میتوانیم که از قدیم ترین زمانه ها تا امروز اسپ علامه فارقه (باختر) بوده است. در اسم یکی از مراکز قدیم باختر که موقعیت آن بمقام (شاه جوی) در هشت کیلومتری غرب بلخ پیدا شده کلمه (اسپ) گنجانیده شده چنانچه آنرا (زاریسپ) یا (زاریسپه) میگفتند که (هزار اسپ) معنی داشت.

سر حلقه دسته شاهانی که نام ایشان به کلمه (اسپه) منتهی میشود، (ایوروات اسپه Aureatacpa) نام داشت که پدر و اجداد او را به آخرین شاهان سلسله که قبلاً ذکر رفت نسبت میدهند. راجع به این شاه و وقایع مربوطه او معلومات مزید در دست نیست. در شاهنامه فردوسی با جزئی تغییر بنام (لوراسپ) یاد شده است. پسر او (ویستاسپه Vistacpa) که شخص خیلی مقتدر و جنگجو بود، بزرگترین شاه باختر شمرده میشود. آنچه که اسباب افتخار و در عین زمان موجب شهرت او و دوره زمامداری اش میشود و از آن پسانتر مفصل صحبت خواهیم نمود، این است که (زوراستر) مقن بلخی و اوستا کتاب دینی و قانونی جامعه باختری در عصر او بمیان آمده است. از جمله 29 پسر او اوستا سه نفر را که عبارت از (اسپنتوداتا Cpentodata)، (فراشاروسترا Frashaostra) و (جم اسپه Jamacpa) باشد، ذکر میکند و تزئید مینماید که با خود شاه اشخاص خیلی مهمی بودند نظیر (هوسراوا) آخرین شاه دودمان (کاوه) که با تورانی ها جنگ کرد. (ویست اسپه) هم با یک نفر از شاهان ایشان (ارجت اسپه Arejatacpa) داخل نبرد گردید. شاه باختر و حکمفرمای تورانی برای اینکه بر یکدیگر غالب شوند هر یک به الاهی (اوردویسورا Ardvicura) قربانی ها تقدیم نمودند و آخر در اثر معاونت رب النوع شاه تورانی که میخواست سرزمین آریائی را لگدکوب ستوران نماید، مغلوب شد.

پیشتر گفته شد که (ویست اسپه) و زردشت معاصر هم بودند. علاوه باید نمود که (ارجت اسپه) یا (ارجسپه) تورانی هم در همین زمانه میزیست. جنگ های شاه باختر و تورانی را بعضی ها انعکاس تبلیغاتی میدانند که زردشت در باختر نموده، شاه و آریائی های باختری را به دین خود در آورد و در نتیجه اینکه شاه باختر (ارجسپه) را به آئین نو دعوت نمود، جنگ میان ایشان در گرفت. قراریکه (دونکر) از روی مندرجات اوستا (2) خلاصه کرده چنین مینماید که محاربه بین باختر و توران شروع شده بود و زردشت تمام اقتدار روحانی خود را به طرفداری (ویست اسپه) شاه مقتدر باختر، بخرچ داده و در نتیجه جامعه آریائی و قوانین آئین جدید باختری بر ظلمت و توحش تورانی فایق آمد.

* * *

مطالعه مبحث فوق مستند بر مندرجات اوستا تا اندازه کافی خطوط عمومی قدامت سرزمین باختر و ظهور مفکوره نظام اداره و سلطنت را نشان میدهد. این قصه ها که

اوستا بما رسانیده با وجودیکه تاروپود خود اوستا هم بکدام اندازه در اثر تطورات روزگار دستخوش حوادث شده بدون اینکه بصورت اطمینان بخش داخل جزئیات شده بتوانیم ارائه میکند که تمام این قصه ها در اساس شالوده متین و خیلی ها قدیم بوده. انسان اگر بر مندرجات کتب (وید) و (اوستا) و (بنداهش) که قسمتی از اوستا بزبان پهلوی میباشد تا شاهنامه فردوسی و بعد از ان به کتب معاصر نگاه کند، میبیند که این قصه های داستانی چطور قبل از مهاجرت آریائی ها به هند و ایران از حوضه اکسوس (باختر و سغدیان) تا امروز باقی مانده و خاطره های آن چسان سلسله وار دوام نموده است. از عصر (ریگوید) گرفته تا مثلاً زمان طبع (نامه خسروان)⁽³⁾ هر دوره بر روی قصه ها و نام های قدیم تر سلسله شاهانی برای باختر یا آریانا یا کل فلات مسکونه عناصر آریائی درست کرده اند، بیشتر در اثر انعکاس شاهنامه فردوسی است. فردوسی که هزار سال قبل برین در عصر غزنوی ها میزیست، زمانی را یاد میدهد که هنوز دیانت اسلام به کل قبائل و زوایای آریانا منتشر نشده بود و خاطره های اوستای ساسانی و بنداهش پهلوی هنوز در ادبیات و افسانه ها تازه بود. این شاعر خراسانی وقتی که دست بکار میزند و میخواهد که یادگار شاهان قدیم را تازه کند، بیشتر از بقایای آثار پهلوی استفاده میکند چنانچه بطور مثال بگیریم فصل 31 (بنداهش) پهلوی سراسر وقف سلسله و نسب شاهان کیانی است. بیشتر از این اوستای ساسانی پارتی و باز اوستای قبل از هخامنشی است که به تدریج قصه ها و نام های شاهان و پهلوانان مانند انعکاس آواز از یک عصر بعصر دیگر رسیده و برای اثبات قدامت مفکوره نظام سلطنتی در باختر باید به چهار کتاب سرود های (وید) مراجعت کرد. خوانندگان سلسله تاریخ آریانا این مطلب را بصورت ایجاز از رساله (مدنیت ویدی) خواهند یافت.

از افسانه تا حقیقت:

با تفصیلات و با مقایسه بعضی پارچه های اوستا با عصر قدیم تر که عبارت از زمانه های سرودهای (ویدی) میباشد، خوب معلوم میشود که سلسله داستانهای باختری که به ترتیب زمان تا عصر شاهنامه فردوسی تغییر نموده در زمان پیش از مهاجرت شاخه های آریائی هند و ایران یک مبدأ واجد داشته و این پهلوانان و سلاطین باختر اگر از یک طرف منتهی به ارباب الانواع میشوند، از طرف دیگر مفکوره خوبی راجع به موجودیت روح نظام سلطنتی در باختر میدهند. داستانهای اوستائی اگر چه پارچه پارچه بما رسیده باز هم مجموعه آن دروازه بزرگی در قسمت تاریخ مجهول باختر باز میکند. (دونکر) در این زمینه مینویسد: «شکوه و جلال شاهی اغلب اوقات به اندازه برجسته نشان داده شده که مجبوراً باید نتیجه گرفته بگوئیم که در علاقه که اوستا بمیان آمده یعنی در شمال آریانا سلطنتی خیلی قوی و مقتدری وجود داشت.» تغییر شکل ارباب الانواع قدیم آسمانی در اوستا به پهلوانان و پادشاهان زبردست به آن شکلی که در یونان معمول بود بیشتر به این نظریه موافقت میکند که یک وقتی در اینجا امپراطورئی وجود داشت که انعکاس آن در زمانه های قبل تاریخ افتاده است و مسئله ارباب الانواع آسمانی که در سرودهای رزمی بشکل پهلوانان درآمد و جای اجداد پادشاهان و پدر ملت را گرفته اند خوب تر به این نتیجه رهنمونی میکند که سلطنت عسکری در باختر وجود داشت و فقط شهزادگان جنگجو و میدان دیده میتوانند داوطلب تخت و تاج پدر شوند. از دایره فرضیات گذشته اوستا واضح تر هم سخن میزند زیرا (بخدی) را (سرزمین بیرق های بلند) یاد نموده و (اوستاهای) تازه تر بصورت واضح مسکن (یوروات اسپه) و (ویستاسپه) آخرین شاهان

دسته کاوه را در باختر قرار میدهد. آیا در تمام داستانها، باختر مرکز قدیمترین شاهان افسانه‌ای و تاریخی قدیم ایران بشمار نرفته؟ در قرن 3 ق م شهزادگان باختری نه فقط برای احراز استقلال خود ظهور کردند بلکه سلطنتی تشکیل دادند که یک طرف با سلطنت بزرگ (سلوسیدها) مقابله میکرد و دیگر طرف سرزمین (اندوس) را تابع خود نموده بود. علاوه برین چیزها اگر به سرودهای (مادها) مراجعت کرده و قرار تشریحات اشعار آنها اقتدار بزرگ شاهان باختری، خزاین پر از طلا و نقره، شهرهای مستحکمی را فتح آنها جزو کارهای عمده (نینوس) حساب میشود در صفحه خیال تصویر کنیم، گفته میتوانیم که در زمان مادها یعنی پیش از سال 650 سلطنت مهمی در باختر وجود داشت.

باختر و توران:

اهمیت موقعیت یک منطقه به اندازه در حیات و روحيات یک قوم تأثیر دارد که میتوان علل و منشأ تمام اختصاصات زندگانی ایشان را در آن سراغ کرد. تاریخ بوضاحت نشان میدهد که متهاجمین یغماگر آسیای مرکزی چطور بکرات از راه (دره زرافشان) به (سغدیان) و (مرو) و (باختر) سرزیر شده اند. قسمت غرب فلات آریائیها بواسطه وجود بحیره خزر و کوههای آذربایجان از دست گزند این آفت در پناه بود و تنها قلمرو باختر با یغماگران آسیای مرکزی دست و گریبان بود. برای اینکه وضعیت باختریها با تورانیها یا طوریکه معمولاً میگویند مقابله (ایرانی و تورانی) در قدیمترین زمانهها در نظر مجسم شود، بهتر است از زمان اوستا تا زمانههای تاریخی نگاه مجملی درین زمینه افکنده شود.

در اوستا ذکر شده است که (کاوه یوسراوا) و (ویشتاسپه) جنگهای شدیدی با (تورا Turas) یا (توریاها Tuiryas) نموده اند. آیا این دشمنان شاهان باختر کی بودند؟ در زبان قدیم باختری دو کلمه فوق (دشمن) و (ظالم) معنی میدهد. (استرابون) از سرزمین توریاها بشمال پارتیا بطرف علفزارهای اکسوس سخن میراند.

در داستانهای تازه تر (تورانیها) خطرناکترین دشمنان شاهان باختر بشمار رفته اند. در علفزارهای بین اکسوس و ایگزارت (جیحون و سیحون مورخین عرب) قومی مسکن داشت که مجموع آنها را فارسیها (اسکائی) و یونانیها (سیت) خوانده اند. این اسکائیها و سیتیها عموماً قبایلی بودند چادر نشین که بیشتر به تربیه حیوانات میپرداختند و از قدیمترین زمانهها اراضی حاصلخیز باختر و سغدیان نگاه پر حرص و آز ایشان را جلب نموده بود. (سیروس) وقتی که باختر و سغدیان را فتح نمود، برای حفاظت این دو ولایت با اقوام فوق مبارزه زیاد نمود. از وسط قرن 2 ق م گرفته بعد این قبایل چندین مرتبه به پارتیا و مرجیان و باختر تهاجمات کرده اند. آیا از خاندان (ارساسید) پارتیا دو نفر فرهاتس دوم Phraates II و ارتیانوس دوم Artahanus II در مقابله اسکائیها کشته نشدند؟ تا اینکه مهرداد دوم پارتیا را از یغمای آنها نگاه کرد. ولی باز هم در حوالی 100 ق م در باختر نفوذ نموده سرزمین حاصلخیز هلمند (ساکاستانا) یا سیستان را متصرف شدند و در حوضه اندوس هم دست یافتند. هکذا آمدن یوچیها یا کوشانیها و تشکیل سلطنت مقتدری در آریانا مربوط به همین موضوع است. غیر از این عناصر آریایاطله، ترکها تا زمان تهاجمات چنگیزخان همه از ماورای اکسوس به باختر نریخته اند؟ با این شهادتهای صریح تاریخی شکی در مندرجات اوستا باقی نمانده و حتماً پیش

از زمان سیروس و مادها، شاهان باختر همیشه با قبایل علف نشین شمال مصروف مقابله و پیکار بوده اند.

در اوستا باشنندگان باختر سراسر یک ملت (سوارکار) نمایش یافته و واضح معلوم میشود که اسپ را خیلی دوست داشتند و در زندگانی آنها رول مهمی بازی میکرد. پیشتر در ذیل شاهان (اسپه) دیده شد که بسیار نامهای مردان معروف و شاهان باختر به کلمه اسپ منتهی میشد و یکی از مراکز مهم آن والا قریب بلخ امروزه بنام (هزار اسپ) یاد میشود. قربانی اسپ در اوستا مهمترین قربانی ها بشمار رفته چنانچه قربانی صد اسپ برابر هزار نرگاو و ده هزار حیوانات دیگر منزلت داشت. تنها در سلک نظام داریوش چهارم سی هزار سوارکار بلخی منسلک بود. گفته میتوانیم که اسپ علامه فارق و نشان مسکوکات شاهان یونانی این سرزمین بود. تمام این چیزها نشان میدهد که وقتی که آریائی ها در سغدیان و بکتریان و مرجیان متمرکز شدند و زراعت بعلاوه مالداری نزد آنها ترقی کرد، لزوم حفاظت اراضی از مهاجرت لاینقطع اقوام علفزار شمال و یغمای آنها بشدت حس میشد و این مسئله خود بخود در میان آریائی ها نجابت جنگجویی را بمیان آورد که وظیفه آن دفاع خاک باختر بود. پیشتر گفتیم که غرب فلات آریائی ها را بحیره خزر و کوه های آذربایجان در امن نگاه میداشت حال آنکه باختر بر روی نفوذ مهاجرت و تهاجم اولادان صحرا باز بود و فقط شمشیر و بازوی توانای مردان جنگ آزموده میتوانست که اراضی حاصل خیز باختر را محافظه کند، باختری که حتی در قرن 6 ق م هم از نقطه نظر مدنیت، مدنیت ابتدائی را پیموده بود، بخوبی چشم حرص بادیه نشینان را جلب میکرد. گفته میتوانیم که تهاجمات اقوام مناطق علفزار آسیای مرکزی در باختر و سغدیان و مرجیان از زمان ترقی پرورش حیوانات و انبساط زراعت شروع شد و در اثر دوام و شدت این حملات بود که همدردی و وحدت آمال بیشتر در میان باختری ها پیدا شده اسباب اتفاق و برتری دسته جنگجویان در آن جامعه گردید. هکذا یکی از راز های مهمی که نسبت به دیگر نقاط فلات آریان اولتر اسباب تشکیل دولت و نظام سلطنت را در باختر فراهم کرد، همین مفکوره مقابله با اقوام علفزار بود که آنرا معمولاً بعنوان جامع مقابله (ایرانی و تورانی) یاد میکنند و در حقیقت عبارت از مقابله باختری ها با اقوام علفزار شمال است.

حالا که سخن به اینجا رسید، باید متذکر شد (پوروات اسپه) و (ویست اسپه) شاهان همین سلطنت بودند که در اوستا ایشان از سلسله که بنام (پاراداتا Paradhata) و (کاو) یاد شده اند مجزی اند و با قسمت های مخصوصی که بنام شان علاوه شده و دیگر اختصاصات دسته سومی تشکیل میدهند. (دونکر) از روی تفحصات خود زمان سلطنت باختر را از 1100 تازه تر قرار نمیدهد و عصر حکمفرمائی ویست اسپه را به حوالی 1000 ق م تخمین میکنند و میگویند شاهانی که اشتر دوکوهانه و گاو کوهان دار در حوالی 850 ق م بقسم باج برای سلمانسار دوم آشوری فرستاده اند و تیگیت پلیسر دوم در 845 ق م در اراکوزی نفوذ ایشان را تهدید نموده و بالاخره سیروس ایشان را منتفی ساخت، جانشینان ویست اسپه بودند.

در آخر نا گفته نباید گذاشت که در بین سلطنت باختر طبقه جنگجو و روحانیون هر دو اهمیت زیاد داشتند چنانچه شهرهای (زاریسپ) و (بکترا) مراکز آنها بشمار میرفت و در

اثر ترقی همین دو روح بود که زوراستر از نقطه نظر دین انقلابی در جامعه باختری تولید کرد و روح عسکری و جنگجویی که در زمان هخامنشی ها تهدید شده بود، در عصر تهاجمات یونانی دوباره جان گرفته و در دامان کوه های سر بفلک کشیده مدت چهار سال جنگجویان این کشور مهمترین کارستان های جنگی را به یونانی ها نشان دادند.

سلطنت باختر:

در دوره ویدی تاریخ آریانا که برای تذکار وقایع مربوطه آن رساله جداگانه تخصیص داده شده است، تا جائیکه از روی منابع موثق سرودهای چهار کتاب (وید) معلوم میشود، آریائی های باختری پیش از شروع مهاجرت بطرف هند و فارس دارای نظام سلطنتی نشده بودند و زندگانی ایشان سراسر جنبه دیموکراسی قبیلوی داشت و هر قبیله تحت ریاست ملک خود و هر خانواده تحت فرمان پدر اداره میشد. چون دوره مهاجرت سالهای 1900 ق م و 1400 ق م را در بر میگیرد، گفته میتوانیم که درین مدت آریائی های آریانا دارای تشکیلات سلطنتی نشده بودند چنانچه جنگ های (ده قبیله و ده ملک) در سواحل چپ اندوس [رودخانه سند] بوضاحت کامل این نظریه را ثابت کرده و مانند تابلوی حیات ملوک الطوایفی و قبیلوی و نفوذ اقتدار ملکان و روحانیون را در غیاب شخص (شاه) نشان میدهد. پس آریائی های باختری نه فقط در زمان استقرار خود در باختر فاقد نظام سلطنتی بودند بلکه در تمام دوره مهاجرت و انتشار عناصر آریائی در (آریانا) و (هند) و (فارس) این تشکیلات در میان ایشان وجود نداشت تا اینکه شاخه هندی در حوضه گنگا رسید و (پارسواش) ها شاخه آریائی بطرف غرب فلات آریائی ها با (امادی) یا (مادها) شاخه دیگر آریائی که از راه دربند کسپین به حصص غرب ایران فرو آمده بود، تصادم نمودند و به این طریق نظام سلطنتی در وادی گنگا (سوداس) در حوالی 1400 ق م و در ایران بعد از مادها با (سیروس هخامنشی) در حوالی 549 ق م بمیان آمد.

حالا سوالی در خاطر میگذرد که آیا اساس سلطنت و نظام حکمرمائی مملکتی در خود باختر و آریانا که منشأ مهاجرت آریائی های هند و فارس بود، چه وقت گذاشته شد؟ جواب این سوال خیلی مهم است زیرا برخلاف آنچه تا حال بواسطه تاریکی موضوع تصور میشد، بین دو تاریخ فوق الذکر یعنی زمان تشکیل نظام سلطنتی در میان آریائی های پنجاب و فارس، سلطنت نهایت مقتدری در باختر تشکیل شده بود. متأسفانه تاریخ ظهور این سلطنت، نام موسس آن، علت و کوائف تشکیل آن چیزهایی است که در میان پرده های تاریک زمانه پیچیده شده و کشاده در اطراف آن صحبت کردن آسان نیست. معذالک چون به کتیبه های آشوری و سرود های رزمی مادها و پارسی ها رجوع شود، از خلال روایات افسانه ئی عظمت سلطنت مقتدر باختر و نیروی مادی و معنوی آریائی های این سرزمین بخوبی آشکار میشود.

دولت باختر و حکمرمایان افسانه ئی آشور و بابل:

قدیمترین منبعی که از آن میتوان اقلأ نظریه ئی راجع به وجود دولت باختری و نیروی کهن ترین سلطنت آریانا بدست آورد، افسانه های آشوری و اشعار رزمی مادها و پارسی ها است. راجع به تعلقات دولت باختر و تجاوزات آشوری های دوره تاریخی بطرف شرق آسیا آتیاً تا جائیکه معلومات در دست است، بحث خواهیم کرد ولی پیش ازین مبحث که

اشخاص تاریخی روی صحنه می آیند، قسمت قدیمترین هم است که اشخاص آن، خصوص از طرف آشوری نیمه افسانه‌ئی و وقایع مربوطه آنها هم طبعاً جزء اساطیر خواهد بود ولی باز هم چون شخصیت آنها خیلی برجسته و کارنامه‌های ایشان خارق العاده است، ذکر ایشان بی مورد نیست. علاوه برین چون اشخاص کاملاً افسانه‌ئی هم نیست (حال آنکه اگر فرضاً کاملاً جزء اساطیر هم باشند، تذکار آنها خالی از فایده نیست) و در اثر تجاوزات آنها بطرف شرق و تعلقات نوی که پیدا میکنند اقل نظریه‌ئی راجع به وجود دولت باختر و اقتدار آن نسبت به سائر حکومت‌های آسیای غربی بدست می‌آید که تذکر آن جزء مرام این رساله است.

نینوس و مقابله با دولت باختر:

دز سرزمین بین رودخانه‌های (زاب) و (دجله) که آنرا میتوان مهد ظهور آشوری‌ها خواند، قرار نگارشات یونانی‌ها، اولین سلطنت آسیائی در آنجا عرض وجود نموده است. چنین معمول بود که تا سلاطین کارهای فوق العاده نمیکردند، صاحب شهرت و نام بلند نمی‌شدند. اولین شاهی که حافظه‌ها به خاطر دارند و حایز کارنامه‌های بزرگ میباشد (نینوس) پادشاه آشوری است. وی طبعاً جنگجو و جاه طلب بوده اکثر تابعین جوان خود را بعلاوه اینکه مسلح ساخته، در اثر مشق و تمرین‌های مختلف مشکل و طولانی برای استقبال هرگونه پیش آمدهای مشکل و خطرات جنگ آماده ساخته بود. بعد از تشکیل قشون عالیشائی با (اریوس) شاهزاده اعراب متفق شده و با قشون زیاد بر علیه بابلی‌ها برآمد. هنوز در این وقت شهر بابل آباد نشده بود زیرا اساس آن را (سمیرامیس) خانم او میگذارد. چون بابلی‌ها فاقد صفات حربی بودند، ایشان را بدون اشکال مطیع خود ساخته، شاه ایشان را محبوس گرفته و با پسرانش بقتل رسانید و خراج سالانه بر آنها نشانید. سپس با قوای بزرگتر مشغول تهاجم ارمنستان شد و شهرهای آن سامان را خراب کرد. (بارزانس Barzanes) پادشاه ارمنستان چون در خود توان مقابله را با شاه آشور ندید، با تحایف بیشمار بحضور نینوس آمده و مطیع او شد. آنگاه نینوس او را دو باره بر تخت ارمنستان نشانید، بشرط اینکه آذوقه برای جنگ‌ها تهیه نماید. به این ذرایع چون قوای شاه آشوری تقویت شده رفت، فکر تسخیر (مدیا) در سرش افتاد. (فارنوس Pharnus) نام پادشاه مدیا با قوای زیادی برای مقابله او برآمد ولی پس پا شده شکست خورد و در نتیجه خود او و عیالش و هفت نفر پسران او را نینوس به دار آویخت. چون اشتهای در خوردن است، نینوس بعد از یک سلسله کامیابی‌های فوق‌الذکر بفکر تسخیر افتاده و قراریکه (استزیاس Ctesias) شرح میدهد، مصر، فنیقیه، کوئل Coele، شام، سیلیسیا Cilicia، لیوسیا Lucia، کاریا Caria، لیدیا Lydia، میسیا، فریجیا Phrygia، بیتونیا Bithunia، کپادوچیا Cappadocia و یک عده نقاط دیگر را به زیر فرمان خود آورد. آنگاه بیشتر بطرف شرق رخ نموده خود را صاحب اختیار و بدار کدوزی‌ها، هیرکانیها، درانجی‌ها، دریکی‌ها، کرمانی‌ها، خوارزمی‌ها، پارسی‌ها، و دیگر ساکنین (سوزیانا) و بحیره خزر و اقوام کوچک دیگر ساخت ولی با این همه اقتدار و کوششات زیاد در مقابل باختری‌ها کامیابی حاصل نتوانست زیرا مدخل اراضی آنها دشوار گزار و عده مردان جنگی آنها خیلی زیاد بود و به این ملاحظات جنگ و مقابله را با ایشان به موقع مساعدتری موکول ساخته و بعد از 17 سال محاربه که در نتیجه باستانهای باختری‌ها و هندی‌ها، تمام آسیا را مطیع ساخت، با قشونش به آشوری مراجعت کرد. پادشاه اعراب حلیف و متفقش را با تحایف و غنایم سرشار به مملکتش فرستاد و خود در نظرگرفت که

شهری بسازد که نه فقط در سابق نظیر داشته باشد بلکه در آینده هم چشم روزگار مانند آن را نبیند. با این نقشه و خیال محلی کنار رود دجله انتخاب نموده و شهری بصورت مستطیل اعمار نمود. دو ضلع طویل شهر هر یک (150 استاد⁽⁴⁾) [تقریباً 30 کیلومتر] و دو ضلع کوتاه آن هر یک (90 استاد) طول داشت [تقریباً 18 کیلومتر] که روی هم رفته مساحت آن (840 کیلومتر مربع) میشود. دیوارهای اطراف این شهر صد قدم بلندی داشت و به اندازه نئ ضحیم بود که سه کراچی بالای آن یکجا تردد میتوانست. تعداد برج هائی که حد به حد در بین دیوارهای حصار شهر ساخته شده بود به 1500 میرسید و هر کدام 200 قدم بلندی داشت. نینوس این شهر عجیب را که از غرائب روزگار بود بنام خود مسمی نموده و بیشتر کسانی را که در آنجا اجازه رهاپیش داده بود، آشوری بودند. نام این شهر باستانی (نینوا) مانند خواهرش شهر (بابل) که بانی آن خانم شاه، ملکه (سمیرامیس) است مثل کلمات سحر انگیز تا امروز باقی مانده و بعد از این هم از بین نخواهد رفت.

بعد از اینکه شهر نینوا به اتمام رسید، نینوس که منتظر موقع مساعد بود بفرنگ جنگ باختری ها افتاد و چون از تعداد زیاد مردان جنگی و حس سلحشوری ایشان و مشکلات اراضی خبردار بود، ترتیبات بسیار بزرگ گرفته قشون تمام ملل و اقوام مطیع خود را جمع و به تعداد 1700000 [یک میلیون و هفتصد هزار] پیاده، 210000 [دو صد و ده هزار] نفر سوار و 10600 [ده هزار و ششصد] عراده جنگی آماده نمود. چون از ترتیبات و تجهیزات قشون بی شمار خویش خلاص شد رو بطرف باختر نموده و بعزت اشکالات اراضی خود را به چندین جبهه تقسیم نمود.

(اوگزیرتس Oxyartes) پادشاه باختر که این آوازه ها را شنید تمام مردان کاری و جنگ آزموده قلمرو خود را جمع نموده با 400000 [چهار صد هزار] نفر برای مقابله آشوری ها تا قسمت های صعب العبور کهستانی پیش رفت و در انتظار حمله صف آرائی نمود. آشوری ها که بواسطه دره های تنگ دسته دسته شده بودند به ترتیب عبور نموده و در جلگه جمع شده میرفتند. چون یک عده کافی آنها جمع شد، شاه باختر مجال تمرکز تمام قوا را به آنها نداده و بر ایشان حمله برد و تقریباً صد هزار نفر از آشوری ها را بقتل رسانید لیکن چون مابقی قشون آشوری در اراضی هموار جلگه رسیدند در اثر تفوق تعداد، باختری ها را پریشان ساخته و ایشان را به شهر های شان عقب نشانیدند. میگویند که نینوس در گرفتن سائر شهرهای باختر چندان اشکال ندید ولی پایتخت و مرکز مملکت بکترا (بلخ) بواسطه عظمت و بالاحصار مستحکم و آذوقه کافی که داشت فتح نمیشد. نینوس با قشون بی شمار خویش مدتی مشغول محاصره بود و هر چه فکر میکرد راه کامیابی نمیافت. چون این وضعیت طول کشید (اونس Onnes) نایب السلطنه شام که شاه آشوری را در جنگ همراهی نموده و اولین مشاور او بشمار میرفت، عقب عیال خود سمیرامیس نفر فرستاد تا حاضر شود و چاره در مقابل باختری ها بسنجد.

نقشه سمیرامیس:

چون نینوس و ژنرال های او سائر شاهان قطعات مختلف آسیای غربی که در رکاب او بودند در اشغال شهر بکترا موفقیتی حاصل نتوانستند به این نتیجه رسیدند که از سمیرامیس ملکه سحرانگیز شامی که پسانتر بعنوان (بانی شهر بابل) شهرت پیدا میکند، استمداد نمایند. چون رول سمیرامیس در مقابله آشوری ها و باختری ها و در اقداماتی که

پسانتر بطرف هند میکند خیلی مهم است، بی مورد نیست اگر قبل از ذکر پلان و نقشه جنگ او، چند کلمه مختصر راجع به خودش بنویسیم:

میگویند که پادشاه شام چوپانی داشت موسوم به (سیماس) که رمه های او را میچرانید. این چوپان در میان دشت بالای صخره سنگی دختر یکساله ئی یافته او را بخانه خود آورد و با گوشت کبوتر و شیر و پنیر تغذیه نموده کلان ساخت و چون اولاد نداشت او را دختر خوانده (سمیرامیس) نام نهاد و نزد خود نگاه کرد. روزی (اونس) نایب السلطنه شام که مامور ملاحظه رمه های شامی شده بود، در کلیه (سیماس) دختر خوانده ریبای او را دیده و عاشق او شد و با او ازدواج نمود و در نتیجه صاحب دو پسر شد، یکی (هیپاتس Hypates) و دیگری (هیداسپس Hydaaspes). چون (سمیرامیس) در حسن و زیبایی طاق بود، شوهرش مانند غلام مطیع فرمان او شده و هیچ کاری را بدون مشوره او نمیکرد زیرا هر مشکلی بود در اثر رأی صواب او حل میشد. بهمین ملاحظه (اونس) چون دید که شهر (بکترا) فتح نمیشود و نینوس و قشون آشوری نا امید شده اند عیال خود، ملکه را احضار نمود.

سمیرامیس چون از امر احضار خود در میدان جنگ مطلع شد، موقع را برای ابراز تدبیر و شهامت خویش مساعد یافته لباس مردانه در بر کرد و عقب حصار بلخ رسید. وی بعد از ملاحظه وضعیت سپاه و موقعیت شهر بلخ و صورت محاصره ملتفت شد که قشون آشوری فقط به آنطرف شهر حمله نموده اند که در میدان هموار جلگه واقع است و بر بلندی ها و قسمت های مستحکم بالاحصار چندان توجه ئی نیست. علاوه برین از ین وضعیت درک نمود که باختری ها هم عموماً به قسمت های هموار شهر در مقابل صفوف آشوری دفاع دارند و خود بالاحصار را از توجه افکنده اند. سمیرامیس بعد از مطالعات در میان دسته جات قشون آشوری آنهایی را که به بالا شدن مهارت داشتند، جمع نموده از راه گودال عمیقی بر بالاحصار حمله برد و چون یک رخنه آن را اشغال کرد به تمام قشونیکه در همواریها جمع شده بودند، امر حمله داد. اشغال بالاحصار جرئت باختری ها را کاسته و به این تدبیر شهر تسلیم شد. نینوس به شهامت و دلآوری های این زن آفرین گفته به او خلعت های قیمتداری داد و چون اسیر حسن او شده بود، شوهرش خودکشی نموده و (سمیرامیس) عیال (نینوس) و ملکه آشوری شد.

سمیرامیس و فکر فتح هند:

بعد از وفات نینوس، سمیرامیس خودش بر تخت آشوری نشست و بعد از تعمیر شهر بابل و یک سلسله آبادی های دیگر به باختر آمده و مدت مدیدی را به آرامی گذرانید. چون میشنید که هند بزرگترین و قشنگترین ممالک دنیا است، به فکر تسخیر آن افتاد و بعد از سه سال زحمت 3000000 [سه میلیون] پیاده، 500000 [پنجصد هزار] سوار و 10000 [ده هزار] عراده جنگی در باختر آماده نمود و چون شنیده بود که هندی ها در جنگ فیل را نیز استعمال میکنند، خدعه ئی بکار برده، صد هزار اشتر را از پوست های گاو سیاه بار نموده و بالای هر کدام سربازی را نشانید تا شتر و بار و راکبش به مثابه فیل بزرگ معلوم شود و کار فیل را بدهد. علاوه برین چیزها برای عبور رود اندوس (سند) ده هزار کشتی ساخته و پارچه های آن را بر اشترها حمل نمود تا لب دریا بهم بسته شده و کشتی ها آماده شود.

آماده گی هندی ها:

(استا برویاتس) شاه هندی با قشون و سفاین خود در سواحل اندوس منتظر آشوری ها بود. چون سمیرامیس نزدیک شد با او مکاتبه را شروع نموده و از جنگ و حمله بی جهت او را ملامت نمود. سمیرامیس به مکاتبات اهمیتی نداده و چون کشتی های هندی ها کنار رود خانه آماده جنگ بود مشارالیه هم سفاین خود را بسته کرده و حاضر محاربه گردید و در نتیجه یک هزار کشتی هندی ها غرق شده و فتح اولی نصیب سمیرامیس شد و بعلاوه اشغال جزائر و شهرهای قریب سواحل، صد هزار نفر هندی را دستگیر نمود. پادشاه هندی ها با قشونش از سواحل رودخانه پس تر موقع گرفتند و چنین خیال داشتند که حین عبور رودخانه به دشمن حمله کنند ولی سمیرامیس با تدابیر پخته پل عریضی بالای رود سند ساخته و تمام قشون خود را عبور داد و 60000 نفر را برای حفاظت پل گماشته خودش به مقابل هندی ها روان شد و اشترهائی را که با بار پوست گاو به فیل تغییر شکل داده بود، در صف اول سپاه قرار داد. چون هر دو سپاه بهم نزدیک شدند، پادشاه هندی ها به سواره نظام و عراده های جنگی خود حکم حمله داد. سمیرامیس فیل های مصنوعی را در مقابل آنها سوق داد. میگویند که چون بوی پوست های خام گاو به مشام اسپ ها و سوار کاران هندی رسید حال شان متغییر شده و ایستادگی نتوانستند و سمیرامیس که بر اسپ خود سوار بود ازین موقع مساعد استفاده نموده خود را با سواران به دل سپاه دشمن زد. (استا برویاتس) شاه هندی با این پیش آمد هم استقامت را از دست نداده و کوشش داشت که با ملکه آشوری مقابل شود. فیل های هندی ها دهشت بزرگی در صفوف قشون آشوری افگند. شاه خود را نزدیک به سمیرامیس رسانید و بعلاوه اینکه تیر او به بازویش اصابت نمود، ضرب نیزه ئی هم به پشت ملکه رسانید. آنگاه هرج و مرج زیادی در صفوف سپاه آشوری رخ داده در اثر تعداد خود آنها و فشاری که هندی ها از عقب آورده بودند، بسیاری به رودخانه افتاد. چون سمیرامیس سراسیمگی و عقب نشینی حصه زیاد قشون و فشار قوای دشمن را از عقب حس نمود پل را بریده، عده ئی از آشوری ها که بالای پل بودند در آب غرق شدند. به این ترتیب دو ثلث قشون آشوری تلف شده آنچه باقی مانده بود با ملکه زخمی پس به باخترا مراجعت کرد و در هند فتوحاتی نتوانست.

* * *

از روی افسانه های آشوری و اشعار رزمی پارس و ماد، مقابله های آشوری و دول باخترا و هند به این منوال منتهی میشود. اگر چه برای نینوس و سمیرامیس که پهلوانان نیمه افسانه ئی اند، تاریخی هم قائل شده و حیات و سلطنت ایشان را در حوالی 2000 ق م نسبت میدهند ولی ما تاریخ مذکور را در مورد سلطنت باخترا استعمال کرده نمیتوانیم زیرا قرار نظریه عمومی در 2000 ق م مهاجرت آریائی از باخترا شروع نشده بود⁽⁵⁾. نا گفته نماند که تاریخ فوق از نقطه نظر قدامت سلطنت آشوری که اولین شاه تاریخی آنها در 1115 ق م ظهور میکند غرابتی ندارد بلکه سراسر ممکن مینماید که سلاله خیالی و افسانه ئی آنها در حوالی 2000 ق م و حتی خیلی ها پیشتر هم وجود داشته باشد. بهر حال پیشتر متذکر شدیم که اولین سلطنت آریائی های مهاجر دسته شرقی در هند با (سوداس) در حوالی 1400 ق م در وادی گنگا و اولین سلطنت آریائی مهاجر دسته غربی در ایران با سیروس در حوالی 549 ق م در مهد خود شان تشکیل شد. از طرف دیگر چون اولین شاه

تاریخی آشوری (تیگت پیلسر) بین 1115 - 1100 ق م سلطنت نموده است، نینوس و سمیرامیس اگر جنبه حقیقت داشته باشند از تاریخ اخیر الذکر مقدم تر بوده اند و امکان دارد که تا 2000 ق م هم برسند. حالا در مورد سلطنت و شاهان باختری و هندی که با نینوس و سمیرامیس آشوری مقابله کرده اند چه سان اظهار نظریه باید نمود؟ در مورد (استابروباتس) شاه هندی گفته میتوانیم که شاید غیر آریائی و از توده (دراویدی) عرق قدیم هند بوده باشد زیرا با کشفیات جدید مراتب اقتدار و مدنیت هند قبل آریائی بخوبی ثابت شده است. (اوگزیارتس) شاه باختر معاصر نینوس و سمیرامیس غیر از عرق آریائی چیز دیگر بوده نمیتواند و گفته میتوانیم که بعد از اولین جنبش مهاجرت که در حوالی 1900 ق م شروع و در حوالی 1400 در گنگا و در قرن 7-8 ق م با پارسواش ها در ایران سرایت میکند، نظام سلطنتی در خود باختر هم در میان آریائی های بین عصر (ویدی) و (اوستادی) عرض وجود نموده است. پیشتر متذکر شدیم که برای تشکیل اولین سلطنت آریائی باختری تاریخی معین کردن مشکل است. اگر یکطرف به تاریخ تشکیل اولین سلطنت آریائی های شاخه هندی در گنگا در حوالی 1400 ق م نگاه شود و از طرف دیگر به یک سلسله شاهان افسانه ای اوستا دقت شود که هر کدام به مراتب از نینوس و سمیرامیس شگفت انگیزتر بوده و مقامی بلندتر از بشر عادی احراز کرده اند آنگاه به سهولت به این نتیجه میرسیم که سلطنت آریائی باختر اگر فرضاً در حوالی 2000 ق م وجود خارجی نداشت اقلاً پیش از 1100 ق م فکر نظام سلطنتی در آنجا پیدا شده بود.

در باب نفوذ و اقتدار اگر بیائیم از آنچه که پیشتر گذشت بوضاحت کامل معلوم میشود که دولت باختر نسبت به تمام سلطنت های نقاط مختلف آسیای غربی قوی تر بوده چنانچه نینوس نه تنها نیروی آشوری بلکه قشون تمام شاهان تحت الحمایه خود را تمرکز داده و همه را بر علیه دولت باختر با خود آورده بود و باز هم پیروزی نصیب ایشان نمیشد. بلخ که در عصر اسلامی (ام البلاد) شده بی حقیقت نیست. پیش از اینکه نینوس شهر نینوا و سمیرامیس شهر بابل و باغهای معلق آنرا تعمیر کند، بکثرت وجود داشت و مرکز سلطنت باختر بود و چنین شهر بزرگ و مستحکمی بود که مدحش ترین قشون آشوری و متحدین آن از اشغال آن عاجز شده بودند. (راولنسن) در ملحقات جلد چهارم تاریخ هرودت صفحه 166 از نیروی باختر بزبان فصیح بیان میکند⁽⁶⁾.

آریانا و تجاوزات دولت آشوری بطرف شرق آسیا:

در بین شبهه ای نیست که آشوری خصوص آشوری دوره تاریخی یکی از مقتدرترین دول آسیای غربی بوده و کتیبه های شاهان ایشان مراتب کشورگشائی و مدنیت آنها را نشان میدهد. آشوری های دوره تاریخی بطرف شرق آسیا فتوحات زیاد نموده و از روی کتیبه های میخی معلوم میشود که (تیگت پیلسر Tighat Pilser) اولین شاه تاریخی آنها که بین (1115 - 1100 ق م) سلطنت داشت، داد جنگجویی را داده و در فلات آریان تا کنار دریاچه (وان) که در ارمنستان در جنوب قفقاز واقع است، پیش آمده بود. بعد از او شاه دیگر ایشان (آشور نازیر هابال Assur Nazir Habal) در قرن 9 ق م بخاک ایران بنای تهاجمات را گذاشت. (سالماناسار سوم Salmanasar III) پادشاه دیگری است که از دو نفر فوق الذکر بیشتر بطرف شرق تجاوز نموده (امادی) و (پارسواش) یعنی (مادها) و (پارسی ها) را که هنوز دارای تشکیلات اداری و سلطنتی هم نشده بودند، شکست های مدحش داده و بسیار رؤسای آنها را بقتل رسانید. فشار آشوری ها بالای (مادها) و (پارسی

ها) چیز واضح است و کتیبه های میخی از آن بصراحت سخن میگویند. میگویند که این (سالماناسار) یا سالماناسار دوم از حدود فارس به آریانا هم تجاوز نموده ولی حقایق و کویف آن معلوم نیست و ذیلاً می بینیم که این نظریه چطور نشئت کرده است.

در میان خرابه های مقر سلاطین آشوری که در (شالا Chalah) در محل تقاطع دو رود بزرگ، (زاب Zab) و (دجله) واقع است. ستون سنگی کشف شده که (سالماناسار دوم) که از 859 تا 823 سلطنت داشت، آن را به یادبود فتوحات خویش برپا نموده بود.

در میان غنایمی که به او داده شده بود، کرگدن، فیل، گاو کوهان دار و اشتر دو کوهانه اسم برده شده است و محض بواسطه اینکه از این حیوانات اشتر دوکوهانه⁽⁷⁾ و گاو کوهان دار در بکتریان، در جنوب بحیره خزر و در تاتارستان وجود داشت و پسان ها فیل هم در تصرف حکمفرمایان باختر افتاد، پروفیسر دونکر جرمنی چنین نتیجه میکشد که باید قشون (سالماناسار) مذکور تا آخر پارتیا در حواشی خاک آریانا هم پیشرفت نموده باشد.

این دلیل او اگرچه طبیعی مینماید ولی راه رد هم داشت، اما متعاقباً مشارالیه متن کتیبه های (تیگت پیلسر) دوم شاه آشوری را بمیان آورده مینویسد که مشارالیه اگر تا بکتریان پیش نرفته تا وادی هلمند و (اراکوتی) تجاوز نموده است. قرار تذکر مورخ جرمنی موصوف در میان اراضی مفتوحه سال 745 ق م آشوری از (نیسآ Nisaa)، (زیکروتی Zikruti) و (اراکوتی Arakutti) نام برده شده است. مشارالیه تشریح میدهد که در موقعیت نیسآ شبیه ئی نیست و عبارت از نیسآ شرق مدیا میباشد. زیکروتی بالاشبه عبارت از (سکارتیان) هرودت و (اساکارتا) کتیبه های قدیم پارسی ها میباشد. اراکوتی شکل سامی نام اراکوزی است که هخامنشی ها آن را هیروواتی میگفتند. چون (اساکارتا) کتیبه های هخامنشی و (هیروواتی) ایشان عبارت از وادی هلمند و ارغنداب است، معلوم میشود که (تیگت پیلسر) در حاشیه غربی آریانا در سیستان و قندهار رسیده بود، اما نفوذ او به سائر نقاط مملکت آریانا و صفحات باختر ثابت نیست.

(دونکر) بعد از ذکر مراتب فوق مینویسد: «تا جائیکه عجالتاً از روی کتیبه ها قضاوت شده میتواند جانشینان تیگت پیلسر با جنگ های خود بیشتر بطرف شرق ایران تجاوز نتوانسته اند و بصورت محقق گفته میتوانیم که دو نفر از شاهان آشوری (اسارهادون) و (آشوربانی پال) که سلطنت آشوری را به حد کمال و اعتلا رسانیدند در ین سمت فتوحات مزید نکرده اند».

ثقافت معنوی:

در صفحاتی که قبل برین گذشت آنچه راجع به باختر و جامعه باختری نوشتیم بیشتر جنبه مادی داشت. حالا میخواهم به شق دیگر مدنیت عصر اوستائی که عبارت از ثقافت معنوی آن دوره میباشد، بپردازیم. در باختر از قدیمترین زمانه هائی که معلومات در دست است دو روح همیشه در جامعه ترقی داشت یکی روح سلحشوری و دیگری روح مذهبی. در صفحات ماقبل بصورت غیرمستقیم تا اندازه کافی علت انبساط روح سلحشوری و سوارکاری و ترقیات آن نسبت به سائر نقاط آسیائی شرح یافت و دیده شد که باختر نه تنها سد امواج تهاجمات تورانی بود بلکه با قوای مدحش، آشوری های سامی نژاد هم مردانه

مقابله‌ها نمود. در اثر تنمیه این روح باختری‌ها نسبت به سائر باشندگان فلات آریانا یک بدیگر بیشتر نزدیک و متحد شده خود را وظیفه دار دفاع خاک آریائی تصور مینمودند و تا اندازه کافی در مقابل تورانی‌ها و سامی‌ها از انجام این عهده هم برآمدند. روح مذهبی و دیانت خواهی به مراتب از جنبه سلحشوری در جامعه باختری ریشه دوانیده و گزارشات تاریخی بوضاحت نشان میدهد که از زمان استقرار آریائی‌ها در حوضه اکسوس حتی قبل از ظهور ایشان از زمانه‌های قبل التاریخ تا زمان انتشار دین مقدس اسلام که باختر با سلاله سامانی مهد مدنیت اسلام و کعبه آمال مسلمین میشود، همیشه ادیان مختلف عناصر پرستی، برهمنی، مزدیزم، زوراستریزم، بودائی و اسلام هر کدام بنوبه خود شکوه و جلال مخصوصی داشت. بر طبق پروگرام خود در بین رساله ما به دو مرحله مذهبی که عبارت از مزدیزم و زوراستریزم باشد، سر و کار داریم. بعضی‌ها در بین دو هم فرقی نمی‌بیند ولی چون در حقیقت فرق زیاد است و مزدیزم مانند حلقه زنجیر بین عناصر پرستی اولیه آریائی و زوراستریزم قرار گرفته حتماً باید در اینجا از آن بحث شود. مزدیزم مانند زوراستریزم از خود کتاب و مقنن مخصوصی ندارد ولی بی وجود آن تغییرات عناصر پرستی آریائی به زوراستری فهمیده نمیشود، لذا اول مختصراً در اطراف مزدیزم شرحی نوشته سپس به تفصیل زوراستریزم می‌پردازیم:

آئین مزدیزم:

از روی مبانی عناصر پرستی آریائی که شرحش در رساله (مدنیت ویدی) داده شده استنباط میشود که آریائی‌ها در اثر دو عامل (امید و بیم از عناصر) قوای طبیعی و تاثیرات فلکی را ستایش کرده و متعاقباً قوای روحی تخیلی هم نزد ایشان شکل ارباب انواع را بخود گرفت. قرار نظریه بعضی مدققین که (کریستن سن) مستشرق دانمارکی هم از آن جمله باشد، قبل از اینکه مهاجرت آریائی شروع و قبایل آریا از باختر بطرف هند و ایران بروند، در میان (دیواها، Daivas) که مهمترین آنها (اندرا Indra) رب النوع جنگ بود و (آشوراها Assuras) یعنی ارباب انواع پیمان و آرامش و حقوق (که سر حلقه آنها وارونا Varuna رب الانواع آسمان ستاره دار) و (میترا Mitra، رب النوع روشنی بود) اختلافی وجود داشت.

به این اساس اغلب علما متفق اند که (مزدا Mazdaha) یعنی (عاقل) آریائی‌های باختری که در عین زمان مقام (اهورای) عالی هم دارد، همان (وارونا) قدیم آریائی است که او را (وارونا اهورا) هم میگفتند و چون در زبان اوستائی یا زند (س) به (هه) تبدیل میشود (وارونا اسورا) به (وارونا اهورا) تبدیل شده و چون (مزدا) به تعبیر نو عبارت از همان (وارونا) قدیم است، (وارونا اهورا) (مزدا اهورا) یا (اهورا مزدا) گردید.

به این ترتیب مجموعه ارباب انواع قدیم آریائی که رویهمرفته آنها را (دیواها) یعنی (ذرات درخشان) میگفتند از هم سوا شده است. (دیواها) که در راس آنها (اندرا) رب النوع جنگ قرار میگرفت، با (اهوراها) که بیشتر ارکان آن را ارباب انواع روشنی تشکیل میداد و (مزدا) سر حلقه آنها بود، اختلاف پیدا کرد طوری که (دیواها) مخصوصاً مواد تمجید قبایل چادرنشین و جنگجو و (اهورا) که جنبه مدنیت کارانه بیشتر داشتند، طرف ستایش شهرهای مدنی تر واقع شدند و (اهورا مزدا) نزد آریائی‌های باختری شکل رب الارباب⁽⁸⁾ یا رب النوع عالی بخود گرفت و به این ترتیب آئین (مزدئیزم) در جامعه

باختری بوجود آمد. (مزدا) در جامعه آریائی باختری رب النوع یک معبد یا یک ملت نبود بلکه معبود تمام جهان و بشریت بشمار میرفت.

چون (مزدئیزم) در حقیقت دنباله همان آئین عناصر پرستی قدیم آریائی است، نام ها و یادگارهای اکثر ارباب انواع قدیم در آن باقیمانده چنانچه (میترا Mitra) رب النوع میثاق و روشنی، اردوی سورا Ardevi-sura یا (اناهیتا) رب النوع آب و حاصل خیزی، (وری تری نا Veretraina) رب النوع فتح و هر کدام به نوعی توصیف شده که قدیمترین قسمت اوستا به آنها اشاره کرده است.

(مزدئیزم) که از نقطه نظر دیانت برزخی بین عناصر پرستی اولی آریائی و دیانت زوراستریزم را تصویر میکند، در سلسله ادیان قدیم آریانا مقام خیلی مهمی دارد زیرا مفکوره عناصر پرستی اولیه آریائی و مبانی جدید زوراستری را مانند حلقه بهم وصل میکند و با این صفت در حالیکه از یکطرف بقایای عناصر پرستی در آن دیده میشود، از طرف دیگر شباهتی به زوراستریزم بهم میرساند و چون مزدئیزم با شکل مخصوص خود با مهاجرت یکدسته قبایل آریائی به تمام نقاط فلات آریانا منتشر میگردد، از آن علاوه بر زوراستریزم که در اوائل تنها در باختر محدود بود، شعبات دیگری بنام (میترازم) و (اناهیتایزم) و غیره میسرآید که به تدریج از سواحل غربی آسیای صغیر در اروپا سرایت میکند. هکذا طوریکه در رساله مخصوص در قسمت هخامنشی ها خواهیم دید (مزدئیزم) عصر فارسی های هخامنشی (طبقه عوام) و (مغ) ها یا کاهنان فرق داشت. حتی شاه و خاندان او رویه ئی مخصوص برای خود داشتند و در موقعیکه (هیرودت) مورخ یونانی از دین و مذهب فارسی ها و مادها صحبت میکند، هنوز آئین جدید زوراستری بین مغ ها دیده میشود که با مذهب اوستائی جدید هم فرق دارد که از آن در موردش صحبت خواهیم کرد. مدققین با مقایسه در میان عناصر پرستی اولیه آریائی و آئین مزدئیزم عوامل مشترکه زیاد یافته اند و چون مزدئیزم قراریکه دیدیم از عناصر پرستی اولیه آریائی بمیان آمده و مهد هر دو باختر بوده پیدا شدن چیزهای مشترک در آنها از مسائل طبیعی است. خلاصه اسامی بعضی ارباب انواع که در آنها مشترک است، قرار آتی است:

عناصر پرستی آریائی:

اسورا وارونا (آسمان ستاره دار رب النوع بزرگ)
میترا Mithra (رب النوع روشنی)
سوما Soma (شرابی که از گیاه ساخته میشود)
اگنی Agni (آتش)

مزدئیزم:

اهورا مزدا (رب النوع عالی)
میترا Mitra (رب النوع میثاق و روشنی)
هوما Homa (شراب گیاهی)
اتار Atar (آتش)

زوراستری:

در این رساله که برای شرح مدنیت عصر اوستائی آریانا تخصیص داده شده، دیانت (زوراستری) که بنام مقنن بزرگ بلخی زوراستر (زردشت) معروف شده مقام خیلی شامخی دارد و مدنیت این دوره بدون نام زوراستر و کتاب (اوستا) و آئین زوراستری معنی ندارد. آریائی های اوستائی که بعد از مهاجرت شاخه های آریائی بطرف هند و ایران در آریانا ماندند، (بلهیکا) یا (بخدی) را که به صفت (شهر بیرق های بلند) یاد شده، مرکز سلطنت و فعالیت های عسکری و مذهبی خود قرار داده و تقاضای محیط و زمان از اصل مبدأ عناصر پرستی و مجموعه ارباب الانواع آریائی وقت بوقت با تغییرات تدریجی دیانت هائی بمیان آورده رفت. چنانچه مزدئیزم که یک یا دو قرن قبل از سال 1000 ق م در باختر بمیان آمد، اولین قدمی بود که بعد از جدا شدن آریائی ها و مهاجرت آنها بطرف هند و ایران در باختر برداشته شد.

سپس در حوالی 1000 ق م معاصر زمان سلطنت (کشتا اسپه) یا (کشتاسپ) که احتیاج مقابله عناصر آریائی با تورانی های ماورای آمو بیشتر حس میشد، مقنن بزرگ اجتماعی بنام (زوراستر) یا (زوراسترا) یا (زردشت) از میان باختری ها سر برآورده در آئین (مزدئیزم) تغییراتی وارد کرد و مطابق مقتضیات محیط و وقت قوانینی وضع کرد که مجموع آن بنام کتاب (اوستا) معروف شد و در نتیجه باختری ها دارای سبک زندگانی و دیانت مخصوص شدند.

اهمیت معنوی این انقلاب که مختصراً در این رساله بحث میشود، خیلی بزرگ است زیرا همان طوریکه قبایل آریائی (ویدی) آریانا سبک زندگانی، زبان، مجموعه ترانه ها، ارباب انواع داشته و در نتیجه در اثر مهاجرت یکدسته آنها به پنجاب انقلاب اجتماعی، نژادی، لسانی بزرگی در خاک هند بمیان میآید که اثرات آن تا امروز فنا نشده است. چند قرن بعدتر قبائل باقیمانده آریائی آریانا صاحب زندگانی، زبان، دیانت، اجتماعیات، قوانین و کتاب مخصوصی میشوند که انقلاب بزرگی در آریانا تولید نموده اثرات آن بشکل (میترائیزم) و (اناهیتائزم) تا نقاط غرب اروپا و بصورت (مزدئیزم) و (زوراستری) در حوالی قرن 4 ق م در قسمت های غرب ایران کنونی نیز سرایت میکند.

همانطوریکه چهار کتاب (وید) و مخصوصاً سرودهای (ریگوید) منبع معلومات ما در زمینه مدنیت عصر (ویدی) میباشد، کتاب (اوستا) با وجودیکه نسخه اصل باختری آن در دست نیست، یگانه منبع موثقی است که معلومات دلچسپ و قیمنداری از آن نسبت به تمام مسائل اجتماعی، دینی، اخلاقی، قانونی، وقایع تاریخی، داستانی و جغرافیائی آریانا بدست میآید.

چنانچه در قسمت تشکیلات سلطنتی باختر که قبل برین گذشت حصه بزرگ معلومات از خلال مضامین خود اوستا استخراج شده است. آتیا هم از هر نقطه نظر هرچه که بنویسیم مستند بر نگارشات اوستا خواهد بود. پس چون چنین است ابتدا شرح مختصری راجع به خود زوراستر داده سپس کتاب اوستا را از پهلوهای مختلف معاینه میکنیم و در آخر مستند بر آن در اطراف بعضی قسمت هائی که موافق به مرام این رساله باشد، صحبت مینمائیم.

زوراستر:

(زوراستر) یا (زوراسترا) یا (زردشت) کسی است که نسبت به حقایق شخصیت او منابع تاریخی بدلائل آتی الذکر بطور یقین چیزی گفته نمیتواند و از این سبب اگر بعضی نظریه ها از طرف منتبعین داده شده همه فرضی و تقریبی است و چون اصل اوستا و دیگر کتب عصر او بواسطه فتنه یونانی بریاد شد، مورخین به خاطره های باقیمانده آن که بشکل داستان و اساطیر درآمد، متصل شده میگویند که (زردشت) نام چندین نفر بوده و یا هیچ وجود خارجی نداشته و شخص وهمی و تصویری است. ولی اگر درین مسئله دقت شود که زوراستر و آئین او با نظریات مختلفی که درین باره است، بین قرن 6 و 1000 ق م بمیان آمده و سپس تمام آثار و کتب آن دوره با آشوب یونانی تباہ شد، طوریکه یک نسخه هم از کتاب (اصل اوستا) باقی نماند. طبعاً باید که زوراستر مقنن باختری شکل موهومی بخود بگیرد زیرا فراموش نباید کرد که اوستائی که امروز در دست است و از آن همه صحبت میکنیم، اوستائی است تازه که در عصر پارتی و باز دفعه دیگر در عصر ساسانی از حافظه ها و اوراق خطی پراکنده جمع شده و دست زیاد خورده. حتی در قرن 9 مسیحی دوصد سال بعد از ظهور دین مقدس اسلام هم در آن چیزی تزئید کرده اند. پس افسانه هائی که راجع به زوراستر نقل میکنند همه ساختگی و بیشتر آن هم در عصر پارتی و ساسانی که میخواستند زوراستر و آئین او را زنده بسازند، بمیان آمده. پس اگر شخصیت زوراستر تا یک اندازه وضعیت افسانه نی بخود گرفته علتش یکی بربادی آثار تاریخی عصر او با آشوب یونانی و دیگر هم عدم معلومات محیط عصر پارتی و ساسانی است و این باعث شده نمیتواند که زوراستر یا زردشت بلخی وجود نداشته باشد. اینکه میگویند زوراستر نام چند نفر گذشته بی اساس نیست. بعلاوه زوراستر باختری، دو نفر دیگر را هم به این نام یاد میکنند، یکی زوراستری که اصلاً نامش (مزدک) بوده و در عصر ساسانی ها در آئین زردشتی عصر ساسانی تغییراتی وارد کرده و بیاد آئین قدیم باختر، دین نوی بمیان آورد و دیگر زوراستر آشوری که او را مؤرخین قدیم یکی از شاهان ماد و حکمفرمای بابل تصور میکنند و تاریخ او را در حوالی 2200 ق م ثبت میکنند. بهر حال زردشت بزرگ معروف همین شخص باختری بوده که اوستا یکی از یادگارهای او است.

با وجود فتنه تهاجمات یونانی و آشوبی که در اثر آن به معارف و کتب خانه ها صدمه مدحش وارد شد، نام زوراستر از خاطره ها محو نشده و اکثر مؤرخین قدیم و کلاسیک به خوبی از او یاد آوری کرده اند که تذکرات بعضی را در اینجا بیان میکنیم:

افلاطون زوراستر را بانی مذهب (ماژ) ها دانسته، او را پسر (اورومازس Oromazes) (هرمزد) قلمداد میکند.

(هرمیپوس Hermippus) که از اهل (سمیرنا Smyrna) بود زوراستر را باختری و شاگرد (ازوناک Azonakes) میداند.

(دیودوروس Diodorus) مینویسد که زوراستر در میان آریائی ها چنین وانمود نمود که ارواح نیک اساس آئین نوی را به او الهام نموده است.

(ترگو پومپیوس Troguo Pampeius) او را معاصر نینوس، شاه آشوری دانسته مینویسد که زوراستر شاه باختری ها با کشف حرکات اجرام سماوی و اسرار سحر آمیز دیگر اقتدار فوق العاده حاصل کرده و آخر بدست نینوس بقتل رسید.

(پلینی Pliny) بملاحظه میرساند که زوراستر مؤسس دوکتورین ماژها بوده و در روز تولدی خود میخندید.

(دیوکرسیوستم Diochrysostom) مینویسد که زوراستر در اثر عشق و علاقه ئی که به حکمت و عدالت داشت، منزوی در کوهی در میان آتش زندگانی میکرد و چون پادشاه وقت با عرفا و بزرگان کشور به دیدن او رفت از میان آتش برآمده و ایشان را به آئین خود دعوت نمود.

(کفالئون Kephalion) متذکر میشود که زوراستر شاه باختر با سمیرامیس جنگ نموده و مغلوب او شد.

هکذا، (تئون Teon) باشنده شهر اسکندریه جنگ سمیرامیس و زوراستر بلخی را متذکر میشود.

(امینوس مارسلی نوس) زوراستر را باختری خوانده علاوه میکند که هشتاسپ پدر داریوش آئین مغان را به خارج انتشار داد.

(سویداس Suidas) زوراستر باختری و زوراستر آشوری را که در عصر نینوس میزیست از هم تمیز میدهد.

علاوه برین بسیار کسان دیگر بصورت های مختلف از زوراستر اسم برده اند و بعضی با اشتباه با زوراستر آشوری او را هشتمین پادشاه ماد و سلطنتش را در بابل مصادف به 2451 و 2224 ق م قرار میدهند لیکن چون اکثر این بیانات اغراق آمیز و خالی از حقیقت است، از آن صرف نظر میکنیم.

از بیانات مؤرخینی که گذشت چنین بر میآید که زوراستر مؤسس دوکتورین ماژها اصلاً آریائی یعنی باشنده سرزمین آریانا بوده، هرمی پوس، تروک پومپیوس، کفالئون، تئون، ارنوبیوس Arnobius و ایزوبیوس Eusebius او را اهل باختر و شاه باختری ها مینویسند و از جنگ های او با نینوس و سمیرامیس شاه و ملکه آشوری صحبت میکنند.

آنچه که خود اوستا و به تعقیب او تعدادی از محققین مینویسد، این است که زوراستر اصلاً از اهل باختر بود. اوستا پدر و پدر کلان او را (پوروش اسپه Pourushacpa) و (هچاتاسپه Haechatacpa) نام میبرد و بعد از 12 پشت نسب او را به (مانوشیرا) میرساند. در اوستا مانوشیرا پسر (ایریو Airyu) قلمداد شده و (ایریو) پسر (تریتونا Thraetaona) است که نژاد آریائی آریانا احفاد او میباشد.

بهرحال افسانه‌ها و غرائب در اطراف شخصیت و ظهور زوراستر زیاد است و کثرت آن چنین حکم میکند که باید از همه صرف نظر شود. آنچه واضح از کتاب اوستا فهمیده میشود این است که زوراستر در زمان ویستاسپ شاه باختر در حوالی 600 و 1000 ق م میزیست و چون عالم متبحر و شخص خیلی دانسته‌ئی بود، در اثر تقاضای محیط در اصولات زندگانی و معتقدات قدیم آریائی باختر اصلاحاتی نموده کم‌کم کارش بجائی رسید که قوانین اجتماعی شکل دین نوی بخود گرفت. آنگاه بحضور ویستاسپ حاضر شده با مجمع علمای درباری که عده آنها را بعضی‌ها 60 نفر مینویسند، مدت چهل روز بحث و مناظره نموده آخر همه را به نظریات خود قانع ساخت و شاه پیرو فرمایشات او شد. ویستاسپ در انتشار آئین زوراستر جد و جهد بلیغ نموده، حکم داد تا سخنان حکیمانه او را روی پوست گاو نوشته به معابد باختر تقسیم نمایند. بعضی‌ها مینویسند که در اثر حکم ویستاسپ از سخنان زوراستر فقط دو نسخه نوشته شده که در خزانه سلطنتی باختر بود. حین تهاجمات یونانی‌ها یک نسخه آن در (دسی نبشت Desi-i-nepst) یعنی (قلعه کتاب) یا کتابخانه شاهی و دیگر آن در خزانه (شاپیگان Shapigan) بود. این دو نسخه از نسخه‌های اصل و مخصوص اوستا بود که با آب طلا روی پوست گاو نوشته شده و تا زمان اعتلای هخامنشی‌ها در باختر بود و بعد از آن آنها را کتابخانه استخر بردند و حین تهاجمات یونانی‌ها یک نسخه آن با کتابخانه استخر طعمه حریق شد و دیگرش را اسکندر برای ترجمه به یونان فرستاد.

اوستا:

کلمه (اوستا) را مستشرقین اروپائی بصورت مختلف ترجمه و تعبیر نموده اند. بعضی آن را (مضمون) و بعضی که اشتقاق آن را از کلمه (اپستاک) گرفته اند (قانون) ترجمه کرده اند. کلمه (زند) را که به آن ملحق میکنند بصورت صفت تعبیر میشود و آن دو معنی دارد: (شهر) و (نماز) و اصلاً از کلمه (زانتو Zantu) بمیان آمده است. پس معنی اسم مرکب (زند اوستا) بیک تعبیر (کتاب یا قانون شهری) و به تعبیر دیگر (کتاب دعا و نماز) میشود. بعضی‌های دیگر مدعی اند که (اوستا) بمعنی (مجهول) است. به این طریق که این کلمه مرکب از دو قسمت است (او) به معنی دانش و (ستا) به معنی (نه) و معنی شکل مرکب آنها غیر مفهوم مجهول میشود و علت این تعبیر را چنین مینویسند که چون اوستای باختری منحصر به دو نسخه بود و هر دو در اثر تهاجمات یونانی‌ها از بین رفت، در عصر پارتی و ساسانی که شروع به جمع آوری پارچه‌های خطی نمودند، معنی آن را عموماً به جهت اینکه بزبان زند نوشته شده بود، نمی فهمیدند. به این مناسبت آن را اوستا یعنی (مجهول) نامیدند. لیکن روی هم‌رفته نسبت به تعبیر آخر نظریاتی که اول ذکر نمودیم، صحیح‌تر بنظر میخورد. امروز عموماً کلمه (زند) را (تفسیر) ترجمه میکنند و معنی (زند اوستا) یا (اوستا زند)، (تفسیر اوستا) میشود. انسیکلوپدیای بریتانیکا مینویسد که صورت قدیمه نام اوستا، (اویستاک Avistak) بود و معنی حقیقی آن معلوم نیست.

اوستا رو بهمرفته عبارت از (مانتراسپتا Mauthracepta) یعنی (سخنان مقدس) است و بر مجموعه هدایات و قوانینی نسبت میشود که زوراستر از طرف (هرمزد) آورده بود. اوستا به وضعیتی که فعلاً در دست است حصه محدودی از اوستای قدیمی است که قوانین مذهبی و اجتماعی زوراستریزم را در بر می‌گرفت. اوستای باختری یا اوستای اولی که در

در حوالی 1000 ق م در باختر بمیان آمده دومین مظهر روحیات آریائی است که مقتضیات محیط و زبان بمیان آورد.

از اوستای باختری یا اصل اوستا، امروز متأسفانه جزو یادگارهای غیر مستقیم چیز دیگر در دست نیست و دو نسخه که تا عصر یونانی وجود داشت طوریکه بالا گفته شد، از باختر به استخر برده شده و در آنجا یکی طعمه آتش شد و دیگری به یغمای یونانیان رفت. به این قسم اوستای باختری از بین رفته مدت تقریباً 400 سال (از حدود 330 ق م تا 70 ب م) یادگار آن در سینه ها و بعضی قسمت های آن پاشان و پریشان روی پارچه های پوست باقیمانده. پس در صورتیکه کتاب اوستا از بین رفت آنچه که امروز اوستا خوانده میشود، عبارت از چیست؟ از اینجا مدققین به وجود دو اوستا معتقد اند، یکی اوستای بلخی که از 1000 ق م تا عصر اسکندر وجود داشت و دوم اوستای بعد از تهاجمات یونانی که از آن مفصل صحبت خواهیم نمود.

چون یک حصه اوستا مجموعه دعا و نماز است باوجودیکه مرور زمان متوالی در سینه ها خوب حفظ شد مخصوصاً (وندیداد ساده) که هر روز در عبادات تکرار میشد از سایر قسمت های اوستا خصوص (یشت Yashts) ها که عموماً ماه یکدفعه خوانده میشد، خوب تر در حافظه ها نقش شده بود. اوستائی که بعد از تهاجمات یونانی بمیان آمده و آن را معمولاً (اوستای ساسانی) گویند، اوستائی است که جمع آوری آن از عصر (ولکش) یا (ولجس Volgeses) شاه پارتی شروع و در زمان سلطنت شاه پور اول (241-272 م) تمام گردیده است.

اولین کسی که به خیال جمع آوری مضامین کتاب اوستا افتاد، ولکش Volkash نام پارتی بود و چون در میان پارتی ها اقلاً چهار نفر به این اسم سلطنت نموده اند، مدققین جمع کننده اوستا، معروفترین (ولکش ها)، ولجس اول Vologeses را میدانند که معاصر (نیرو Nero) پادشاه روما بود و در نیمه دوم قرن اول مسیحی سلطنت داشت. (ولجس اول) و برادرش (تری داتس Tridates) هر دو پیرو آئین زردشتی بودند و حتی (تری داتس) خودش مغ بزرگ بود. این نظریه را مکاتیبی ثابت میکند که بین (نیرو) و این دو برادر مبادله شده است و از این گذشته چون ایشان اصلاً باختری بودند به آئین زردشتی طبعاً بسته بودند. بهر جهت اولین اقدامی که در جمع آوری کتاب اوستا بعمل آمد از طرف ولجس پادشاه پارتی در ربع سوم قرن اول مسیحی بود. اوستای پارتی تا هر اندازه که جمع شده بود، تا ظهور ساسانی ها باقیماند.

موسس سلاله ساسانی اردشیر چون پسر یک نفر کاهنی بود که بنام (بابک) در یک معبد (اناهیتا) در شهر استخر مجاوری میکرد، در اثر توصیه پدر به جمع آوری کتاب اوستا اقدام نموده (تتسار Tansar) بزرگترین عالم وقت خود را امر داد که هیئتی تشکیل داده رسماً به تعمیر این کار اقدام کند. چنانچه تا اندازه زیاد درین راه صرف مساعی بکار برده و آنچه در عصر پارتی جمع شده بود، مکمل گردید.

بعد از اردشیر، پسرش شاپور اول (241 - 272 م) سومین شخصی است که در تکمیل اوستا مجاهدت نمود. مشارالیه حکم داد تا بعضی مباحث علمی، حکمتی، ستاره شناسی،

فلسفی و جغرافیائی را از کتب قدیمه هند و یونان ترجمه نموده داخل اوستا نمایند و حتی میگویند که از روی ترجمه اوستای قدیم که اسکندر یک نسخه اش را به یونان فرستاده بود، ترجمه کرده و اوستا به این طریق دوباره ظهور نمود. چون اوستای نو به ترتیبی که دیدیم از پارچه های پراکنده و سینه های توده جمع شده بود، طبعاً روایات متضاد و مختلف در آن زیاد بود و به این مناسبت طریقه های مختلف در دین زردشتی عصر ساسانی بمیان آمد، مانند طریقه (مانی) و (مزدک) و غیره که مربوط به وقایع عصر ساسانی است. شاپور اول و بعد از او بهرام اول (276 - 272 م) حتی المقدور از این تفرقه ها جلوگیری نمود تا اینکه سلطنت به شاپور دوم رسید (279 - 309 م).

شاپور دوم علمای تمام فرق را جمع نموده بعد از مناظره (ادربار Adarbar) پسر (مهر اسپاند Mehraspand) در حالیکه برای ثبوت نظریات خود، خود را در آتش افکند و زنده برآمد بر رقبای خود فایق شد و پیروان اوستای نو دارای وحدت مسلک مذهبی شدند و کتاب اوستای ساسانی به آخرین شکل خود درآمد.

پس به شرحیکه ذکر رفت و قتیکه کلمه (اوستا) تلفظ میشود، فراموش نباید کرد که اوستا دو دفعه حتی بیک شکل سوم هم عرض وجود نموده. یکی اوستای اصلی باختری که مدققین اروپائی آن را اوستای قبل از اسکندر یا قبل از هخامنشی مینامند و دیگری اوستای نو که آن را معمولاً اوستای ساسانی میگویند و یادگار اوستای قدیم است که جمع آوری آن از (ولوجسس اول) پارتی شروع و به شاه پور دوم ساسانی تمام شد. چون در عصر جنگ ها و غلبه اعراب هم بسا کتب مذهبی و غیره در عجم تلف شد در دو قرن اول بعد از ظهور دین مقدس اسلام هم در اوستا چیزهایی تزئید و تنقیص کرده اند که آن را بشکل سوم درآورده است.

به نظر علما تنها قسمتی که از از اوستای قدیم یا از سبک مفکوره و نظریات آن در اوستای تازه دیده میشود، (وندیداد Vandidad) است که جزء اول اوستای جدید را تشکیل میدهد و فرگاد اول با فصل جغرافیائی آن بهترین تابلوی افغانستان اوستائی یا آریانا است که از آن در موقعش صحبت خواهیم نمود.

قدیمترین و مهمترین قسمت اوستای نو (گاتا) یا سرودهایی است که مجموعه آن کتاب پارسی های معاصر را تشکیل میدهد و تاریخ آنرا دارمستتر فرانسوی در مقدمه ترجمه کتاب (زند اوستا) به انگلیسی به اواخر قرن اول مسیحی قرار میدهد. نا گفته نماند که بعضی ها قدیمترین قسمت (اوستا) را قرار میدهند و (دارمستتر) هم میگوید ممکن اینطور هم باشد و نویسنده (وندیداد)، (گاتا) را در مقابل خود حاضر داشته و نوشته باشد اما از نقطه نظر مواد مفکوره و نظریات (وندیداد) طوریکه گفتیم قدیمترین قسمت اوستا است.

تقسیمات اوستا:

اوستا را معمولاً به دو حصه بزرگ تقسیم میکنند: حصه اول و حصه دوم. حصه اول شامل کتابهایی است موسوم به: (وندیداد Vandidad)، (یسپراد Visperad) و (یسنا Yasna). مختصر تفصیل آنرا قرار ذیل میتوان تعریف نمود:

وندیداد: مجموعه قوانین مذهبی و افسانه‌ئی.
ویسپراد: مجموعه دعاهای مخصوص مراسم قربانی.
یسنا: این کتاب برعلاوه دعاهای مخصوص قربانی، پنج سرود گات‌ها را نیز در برمیگیرد. این پنج سرود در لهجه مخصوصی نوشته شده که از زبان عمومی سائر قسمت‌های اوستا قدیمتر است.

این سه کتاب در اوراق قلمی به دو شکل دیده شده، هر کدام تنها تنها یا هر سه یکجا و مخلوط. در صورت اول هر کدام دارای ترجمه پهلوی و در صورت دوم بدون ترجمه میباشد و از این جهت مجموعه هر سه کتاب را (وندیداد ساده) گویند زیرا ساده است و از خود ترجمه ندارد.

حصه دوم که معمولاً آن را (خورده اوستا) یعنی اوستای خورد هم میگویند، مرکب از دعاهای کوچکی است که نه تنها علما و کاهنان بلکه تمام مردم از بر داشتند و در مواقع معینه روز، هفته، سال میخواندند. علاوه برین (یشت‌ها) یا (سرودهای ستایش) که تعداد اولیه آنها زیاد بوده و حال جزء (18) آن باقی نمانده، هم جزء این حصه میباشد.

اوستائی که جمع آوری مواد آن در عصر پارسی شروع و در دوره ساسانی به اتمام رسید، رویهمرفته مشتمل بر (21) کتاب یا (نقش) میباشد که آنرا به سه دسته هفت کتابی بنام دسته (گات‌ها) یا (الهیات)، دسته (دات Dat) یا قوانین و دسته (هداماتا Hadha-matha) یا قسمت مخلوط تقسیم کرده اند.

از میان (21) کتاب فوق الذکر عصر ساسانی فقط دو کتاب (وندیداد) و (استوت یست Stot Yast) بصورت کامل بما رسیده، باقی از سائر کتب بعضی حصص کنده کنده و از یک قسمت دیگر فقط ترجمه پهلوی آن در دست میباشد.

مهد و علت رفورم:

در بین شبه‌ئی نیست که با زوراستر عهد نوینی در میان آریائی‌های آریانا شروع میشود ولی چون عهد نو در اثر رفورم زوراستر بعمل میآید، باید دید که علت این انقلاب اجتماعی چه و اصل مرکز آن کجا بود. اگرچه فصل اول (وندیداد) بزبان واضح خاک اوستائی و اراضی ئی را که (هرمزد) خلق نموده شرح میدهد و ما پسان تر تحت عنوان مبحث جغرافیائی اوستا از آن صحبت خواهیم کرد ولی چون علل رفورم سراسر بسته به کیفیت محیط است مختصر از مرکز ظهور آئین اوستائی هم باید تذکر داده شود.

از مضامین پراکنده اوستا به اطمینان و صحت کامل معلوم میشود که (زوراستر) اصلاحات اجتماعی خود را در شرق ایران کنونی در باختر شروع کرده و چون دیانت اوستائی توصیه زیاد به زراعت و کشتمندی داشت، امکان ندارد که این دین در صحراهای جدروزیا Gedrosia (بلوچستان) یا علفزارهای (سگارتیا Sargathia) ظهور نموده باشد.

غربی ترین نقطه ئی که در جمله اراضی اوستائی در اوستا ذکر شده (Ragha) است. از جمله 16 قطعه اراضی که (هرمزد) خلق نموده همه در شرق فلات آریان، خاک آریانای قدیم یا افغانستان امروزی را تشکیل میدهد. در بین شانزده قطعه زمین که پسان شرح آن داده خواهد شد، باز اگر دقت شود اکثر آن دارای معایبی است که (انگرومینو) یا (اهریمن) بر ضد هرمزد در آن وارد کرده و اگر این نقاط هم از بین برداشته شود، مساعد تر برای ظهور آئین اوستائی خاک (ایریانویجو)، (مارجیانا = مرو)، (سغدیانان = سغد) و (بکتیریا = باخترا) باقی میماند.

خود اوستا شهرت (زوراشترا) را در سرزمین (ایریانویجو) ذکر میکند. چون این منطقه سال ده ماه سرد و آب و هوای خنکی داشت، معمولاً مؤرخین موقعیت آن را در شمال هندوکوه قرار میدهند. در (بنداهش) نوشته شده که خانواده پدر زوراشترا (پوروشاسپه) در دامنه کوهی کنار رود خانه (داراجا Daraja) میزیست. بنداهش این رودخانه را در (ایرانویج Airanvij) یعنی در (ایریانویجو) قرار میدهد. بعد از تحقیقات زیاد اکثر مورخین به این نتیجه رسیده اند که (ایریانویجو) باید در شمال شرق آریانا در بدخشان حالیه جستجو شود. پیشتر دیدیم که (زوراستر) معاصر (ویست اسپه) شاه باخترا است. نام او با (ویستاسپ) و (هوتا اوسه Hutaoca) شاه و ملکه باخترا که از طرفداران جدی آئین او بوده و با (ارجت اسپه) تورانی مقابله ها کرده همیشه متصل است و در هرجائی که از پهلوانان ازمنه قدیم و ارواح های نیک استعانت خواسته شده پهلوی (زوراشترا) و (فراشوسترا) از رفیق نامی اش شاه باخترا متصل یاد شده. چون باخترا ها و سغدیانان ها نسبت به تمام نقاط ایران بیشتر و مستقیمتر با جامعه (تورانی) تماس و مقابله داشته و در حالیکه اوستا ویستاسپ پادشاه را حامی زوراشترا حساب میکند، خود زوراشترا را هم در باخترا قرار میدهد. پس بزبان فصیح خود اوستا گفته میتوانیم که زوراستر [زردشت] در شمال آریانا در باخترا ظهور نموده و باخترا مرکز ظهور آئین اوستائی [زردشتی] میباشد.

* * *

سرزمین آریانا چطور عوامل ظهور آئین اوستائی شد؟ و در اثر چه کوائفی زوراستر داخل اصلاحات اجتماعی و مذهبی گردید؟ این سوالات باید حل شود زیرا یکی از اسرار بزرگ و نهضت و بیداری قومی در آن نهفته است. قبایل آریائی قبل از اینکه تقسیم شده بطرف هند و ایران رفتند، دارای یک اختصاصات روحی و یک اساس عناصر پرستی بودند.

در بین شبهه ئی نیست که مبادی تصورات مذهبی نزد آریائی های هند و ایران ابتدا یک چیز بود. اصل اساس از قدیمترین زمانه ها همین بود که عوامل درخشان با ارواح نیک مولد خیر و نیکی و عناصر تاریک اسباب ضرر رسانی و مرگ بود. این اساس و مبادی قبل از اصلاحات زوراستر وجود داشت و تهداب عناصر پرستی قدیم آریائی بشمار میرفت. آریائی ها وقتیکه به وادی گنگا رسیدند و حاصل خیزی زمین و فراوانی را دیدند، این مفکوره آهسته آهسته در نزد ایشان عوض شده مخالفت عناصر دوگانه خوب و بد بکلی از بین رفت و این نظریه پیدا شد که یک روح عمومی موجود است که از آن طبیعت

و تمام مخلوقات بمیان آمده و هیچ عنصر مزاحم عناصر خوب شده نمیتواند و کارهای حیات بر وفق آمال ایشان خود بخود به کمال خوبی اجرا شده می‌رود. انسان باید عاطل و بی‌کار در کنج عزلت نشسته با گوشه‌گیری و ریاضت و تفکرات مذهبی خود را محو نماید بلی سرزمین هند همیشه این سبک اثرات را در ساکنین خود تولید کرده و آریاها هم عندالورود از آن خلاص شده نتوانستند. (برهمنی) و (جنیزم) و (بودیزم) همه در اثر کوایف محیط هند بمیان آمده است.

بر عکس خاک آریانا کاملاً اثرات معکوس دارد و این اثرات هم بجای خود تابع قانون طبیعی ساختمان اراضی و آب و هوا میباشد. خاک آریانا که برخلاف وادی گنگا در حاصل خیزی بمراتب کمتر است، تنوع دارد. در آریانا اگر نقاط حاصلخیز هم است، پهلوی آن دشت‌های لایزرع و دامنه‌های سنگلاخ کهستانی فراوان میباشد. نگاهی به افغانستان طبیعی بوضاحت اختلاف ساختمان اراضی و مشکلات خاک را بما نشان میدهد. بلندترین نقاط مرتفعه کهستانی در شمال، عمیقترین دره‌ها به دو طرفه هندوکوه، صعب‌العبورترین کوتل‌ها، جلگه‌های وسیع و هموار باختر، دشت‌های فراخ فراه و چخانسور و سیستان، نقاط خیلی گرم شرقی و حاشیه غربی و مراکز سرد و پر برف شمال شرقی و مرکزی، رودخانه‌های سیلابی پامیرات و دیگر نقاط وسطی و جنوبی، رودخانه‌های بزرگ اکسوس، هلمند و اندوس، کوه‌های پر جنگل و سرسبز و تپه‌های برهنه، یخچال‌ها و عالم‌های برف تمام این چیزها منظره‌های عادی این سرزمین است که در هر قدمی تغییر میکند و تابلوی دیگری جلب توجه مینماید. آیا تغییرات گرمی و سردی حرارت تابستان و برف زمستان، مشکلات زمین هموار جلگه و دامنه‌های مرتفعه کهستانی دهشت و صدمه سیلاب‌ها و برف کوچ‌ها و مشکلات عبور دره‌های عمیق و تنگ و کوتل‌های دشوار گذار و غیره سختی‌های حیات را ما خوب حس میکنیم یا ساکنین وادی گنگا؟ این کوایف که میتوان آنرا مفصلتر شرح داد، اختلاف ساختمان خاکی هند و آریانا را بوضاحت ترجمانی کرده اثرات هر محیط را بصورت قانون طبیعی در می‌آورد. این اشکالات و اختلافات طبیعی اراضی طبعاً در رویه زندگانی ساکنین اینجا اثر بخشیده است. آیا علت بادیه‌نشینی و حیات خانه بدوشی کوچی‌ها، یک حصه قبایل افغانستان غیر از مشکلات اراضی چیز دیگر میباشد؟

اگر خاک یک منطقه مایحتاج حیات یک قوم را در تمام ایام سال داده میتواند، آن قوم دیوانه است که تکالیف دربدری را متحمل شده دائماً در حرکت باشد؟ یک حصه ساکنین آریانا و ایران یعنی بومیان تمام فلات از قدیمترین زمانه‌ها حیات بدوی داشته و هنوز هم دارند و باز همین زندگانی کوچی‌ها باعث شده است که این قوم برای حفظ جان، حفاظت رمة‌ها و حیوانات و منافع خود همیشه آماده مقابله و نبرد باشند.

این اختلافات طبیعی که رویهمرفته در تمام آریانا مشهود است در شمال هندوکوه در بکتریان و سغدیان و مارجیان جنبه خیلی مهم‌تر بخود می‌گیرد زیرا دره‌های حاصلخیز و پرمیوه‌آمو و معاونین آن را بطرف شمال و غرب و علفزارهای بحیره خزر و جنوب روسیه و از طرف جنوب دامنه‌های سنگلاخ کهستانی هندوکوه احاطه کرده در حالیکه آسمان شفاف و ماهتاب روشن و ستارگان درخشان در فضای نورانی آریانا روشنی می‌اندازد، باد مدحش و طوفان گردباد ریگ از دشت‌های بی‌پایان روسیه می‌خیزد و در

زمستان شمال سردی که گوئی از روی یخچال برخاسته باشد از جانب شمال وزیده تمام باختر و سغدیان را منجمد میساخت. در تابستان جریان وزش این باد ها از شمال طوفان ریگ را بر باختر میپاشانید و بطرف جنوب دامنه ها و قللی که از برف دائمی سفید میزد، آبهای سرد چشمه سارهای خود را تا نقاط دور دست جلگه میفرستاد. علاوه برین چیزها وجود قبایل بیشمار چادرنشین مناطق علفزار خوف دائمی بود که ساکنین سغد و باختر را تهدید میکرد. پس طبیعی قبایلی که در چنین یک خاک بودباش داشته دائماً با مشکلات طبیعی و خوف تهاجمات همسایگان در نبرد باشد از همه بیشتر مفکوره اختلاف بین عناصر خوب و بد را میبند و درک میکند. در نظر باشندگان آریانا میوه های شیرین، فراوانی غله جات، حاصلخیزی اراضی و هزار ثمره خوش آیند طبیعت همه زاده نیروی همت عناصر خوب بود حال آنکه باد و طوفان، برف و سرما و دیگر مضرات به عناصر بد اطلاق میشد. در سرزمین باختر و سغدیان زراعت، تجارت با انبساط خود حیات بومیان را مسعود گردانیده بود و در ماورای شمال زمین خشک و علفزار ها نتیجه معکوس داده مزیات زندگانی را یک قلم از نظر اهالی محو ساخته بود و این رویه یعنی جنبه های روشن و تاریک حیات اساس مفکوره مذهبی این دیار گردید.

مفکوره وجود عناصر نیک و بد و مقابله آنها که زاده محیط آریانا و مخصوصاً باختر است طوریکه قبل برین گفته شد قبل از شروع مهاجرت آریائی ها وجود داشت. با تغییر محیط نزد آنهایی که در هند رفتند این مفکوره عوض شد. در آنجا برهمنی اقتدار مطلق مراقبت تمام ارباب انواع را به یک قوای بزرگی سپرد که در طبیعت مضمهر بود و در آریانا در اثر مقابله دو عنصر دو جنبه ارباب انواع نیک و بد بمیان آمد که رفته رفته هر کدام در مجمعه خود دارای رئیس و حکمفرمایی هم شدند چنانچه (هرمزد) سر حلقه مجمع ارباب انواع نیک و (انگرومینو) یا (اهریمن) سرکرده عناصر مضره گردید.

* * *

حالا که تا یک اندازه کافی مرکز و علل اصلاحات زوراستر شرح یافت، مختصراً به اصل خود مفکوره اصلاحات میپردازیم. در صورتیکه قبل از ظهور زردشت محیط آریانا نظریه عناصر نیک و بد و مقابله آنها را بمیان آورده بود، زوراستر با رفورم خود در آن چه تغییراتی وارد کرد؟ در اینجا دقیق باید شد که صاحب کتاب اوستا هیچ انقلاب تازه از نقطه نظر پرستش در آئین قدیم باختر وارد نکرده. تمام آنچه که به عنوان اصلاح به جامعه پیش نموده این است که چه سان و به چه وسیله در مقابل عناصر بد مقاومت نمود. این مفکوره نظریه خیلی اساسی و تنها جمله ایست که فرق میان آریائی های هند و آریانا وارد کرده است. بلی آریائی های پنجاب در سرزمین پست و هموار هند و در فضای با حرارت آن منطقه خود را سراسر تسلیم قوای حاکمه نموده، فلاح خود را در محو نمودن جسم و جان خود یافتند و مصلح باختری به جامعه آریانا تعلیم داد که باید در مقابل عناصر بد کمر همت بست و کار کرد و زحمت کشید تا به این طریق همدست عناصر خوب شده مشکلات طبیعی زندگانی و تهلهکة تهدید دشمنان یغماگر مناطق علفزار بکلی از بین برداشته شود.

ناگفته نماند که آریائی های هند در بجا آوردن عبادات خود بصورت صحیح و در استعانت ارباب انواع و قوای حاکمه طبیعت صرف مساعی زیاد بخرچ میدادند. در آریانا هم عیناً همین طور وجود اوستا ظاهر میسازد که آسمان، عناصر نیک و ارواح های مقدس (استعانت گاه) آنها است. از این جهت اولین قدمی که زوراستر در راه اصلاحات خود برداشت این بود که سلک جدیدی در رویه عبادت و محض تجسم ارباب انواع پیش کند به این فکر آتش که کشنده عناصر مضره است روی کار آمده روشن کردن آن جزء مرام مذهبی گردید و هر کس که با پر گاه خشکی آنرا روشن میکرد مستحق اجر میشد. روح روشنی (میترا کبیر) و غیره اجرام نورانی آفتاب و ستارگان را (ورترگنا Verethragna) و (سروش Craosha) قاتل شیاطین را نمایندگی میکرد. رب النوع حیات بخشای (هوما) هم از بین نرفته همیشه طرف تمجید و احترام بود و در اثر استخراج این عصاره حیات بخشا بود که زوراسترا و پیشتر از او دیگر پهلوانان و مقننین بزرگی که اوستا نام میبرد، در خانواده های پدرهای شان متولد شده اند.

این مفکوره که قرابت به کثافت و لمس اجساد مرده به عناصر مضره قوت میبخشد، از نظریه های قدیم آریائی است. در رفورم زوراستر به این مسئله توجه خاصی شده و در مسائل نظافت بدنی و روحی توصیه های اکید بعمل آمده است تا در نتیجه پاکی و طهارت ظاهری و باطنی عناصر مضره و ارواح خبیثه ضعیف گردد و نابود شود. مسئله تزکیه بدنی چیزی است واضح که با نظافت جسم و لباس عملی میشود. برای تزکیه روح هم اصولاتی وضع شد و مهمترین راهی که انسان را به این مقصود میرساند راستی و راستکاری بود. چنانچه راستی بذات خود دارای رب النوعی شده بود موسوم به (اشاواهیستا Asha Vahista) که در عین زمان منتهای راستی و کمال پاکی را نمایندگی میکرد و زوراستر اولین کسی است که ستایش این رب النوع را نموده است.

هرچیزیکه حیات را مسعود ساخته و در انبساط آن دخالتی داشت مانند آب و نباتات و زمین حاصلخیز و حیوانات مفید به انسان همه مظاهر اعمال ارواح نیک و جزو مخلوقات خوب و مفید بشمار میرفت. برعکس مناطق خشک و دشتی صحرا، حرارت، سرمای شدید، حیوانات درنده مظاهر کردار عناصر بد و جزو مخلوقات خبیثه حساب میشد. انسان در اثر انبساط زراعت، غرس اشجار و کشت و کار اراضی و توسعه آبیاری و اتلاف حیوانات و حشرات مضره زمین و تبدیل مناطق لایزرع به اراضی زراعتی و دفع مار و گزدم و دیگر حیوانات موزی در عین زمانی که برای برومندی و سعادت حیات خود کار میکرد گویی کمکی به عناصر مفید هم مینمود و با آنها همدست شده با عناصر مضره میجنگید اهمیتی که اوستا به زراعت و حیات کشتمندی میدهد به اندازه مهم است که میتوان آن را خط اساسی رفورم، زوراستر حساب کرد. اوستا در جمله طبقات جامعه در ردیف جنگجویان و علما به درجه سوم همین طبقه زارعین را شمار میکند. در (وید) ارباب انواع روشنی و آسمان ستاره دار (میترا Mithra) و (وارونا Varuna) محافظه راستی و پاکی و سزادهنده اعمال قبیح شمرده شده اند. اوستا عیناً این وظیفه را برای (میترا) تخصیص داده او را رب النوع عنصر پاکی و سزادهنده قاهر ظلم و ستم معرفی میکند. پس میترا همان طوریکه نظافت بدن را مراقبت میکرد، به پاکیزگی و طهارت روح هم موظف بود و چون پیشتر متذکر شدیم که اساس عمده طهارت روح را راستگویی تشکیل میداد، (میترا) اشخاص درغگو را خیلی ها بد میدید. همان طوریکه نجاست ظاهر

بدن را کثیف میساخت، دروغ آئینه روح را ملوث میکرد. در آئین اوستا و جامعه باختری دروغ و فریب در جمله گناهان کبیره بشمار میرفت و برعکس راستی و راستگویی و صفائی قلب از جمله صفات اولیه بشر محسوب میشد.

در (وید) مفکوره اجتماع ارواح اجداد و داخل شدن ارواح نیکوکاران در (آسمان نورانی) وجود داشت. عین این فکر در جامعه باختری هم دیده میشد و اصلاحات زوراستر با قوانین شدید پاک، راستی و فعالیت و اینکه یک شخص در اثر مراعات مبانی فوق مستحق پاداش میشود، نظریه یکنوع قضاوت روح را بعد از وفات بمیان برآورد تا هر کس بداند که فلاح این جهان و دنیای ثانی در اثر قوانین اخلاقی کردار نیک، گفتار نیک، پندار نیک و فعالیت بدست میآید و این هم از خود سنجش و قضاوتی دارد.

ظهور اهورا مزدا و انگرو مانو:

نا گفته نماند که ظهور (اهورا مزدا) و (انگرومینو) یا (هرمزد) و (اهریمن) هم از چیزهای تازه ایست که در اثر اصلاحات زوراستر ظهور کرد. پیشتر چندین مرتبه متذکر شدیم که آئین اولیه آریائی ها در حوضه آمو (سغدیان و باختر) عبارت از پرستش عناصر مختلف طبیعی بود و هر عنصر از خود رب النوعی داشت. هر مذهب همینکه یک اندازه انبساط یافت باین تمایل نشان میدهد تا از میان گروه ارباب انواع قوای واحدی را سراغ کند یا به زبان دیگر بطرف وحدت الوهیت قدم بردارد. آریائی های هند با علمای برهمنی بعد از اینکه تحت تأثیری فضای گنگا آمدند، در اثر بلند بردن قوای مقدسی که اعمال ارباب انواع را کنترل میکرد باین نظریه رسیدند که باید ارباب انواع از خود رئیس و سرکرده هم داشته باشند.

چنانچه این خیال به مفکوره قوای بزرگ یا روح کائنات که منشأ حیات و نمو طبیعت است در میان آنها پیدا شد. در آریانا و باختر بواسطه اختلافاتی که در مظاهر طبیعت و ساختمان اراضی در هر گوشه و کنار و در هر آن و دقیقه دیده میشود، درک وحدت قوای بزرگ طبیعی برای اهالی مشکل بود زیرا عملاً وحدت قوا را نمیدیدند بلکه قراریکه مفصل شرح یافت هرچه مظاهراتی بود مخالف هم دیده میشد. وحدت در نظر آنها دو جنبه بخود گرفته بود یکطرف قواهای محسنه طبیعت که بحیات انسان نور، سعادت و مفاد عرضه میداشت و جانب دیگر قواهای مضره آن اسباب نقض و تکلیف میشد. به اینطریق گویی قوای محسنه یکطرف مجتمع و عوامل مضره طرف دیگر صف بسته بود. رفورم زوراستر چیز دیگری که در ین زمینه علاوه کرد، ایجاد این مفکوره بود که باید هر طرفی جنبه عوامل نیک و بد هر کدام از خود سرکرده و رئیسی داشته باشد. باینطریق (اهورا Ahura) یعنی بادار که او را به صفت (مزدا Mazda) یعنی (دانا) هم یاد میکنند و روی همرفته (اهورامزدا) یعنی (بادار دانا) میخواندند، رئیس عوامل نیک قرار گرفت. اصل خود این اسم جدید نیست بلکه در عصر ویدی هم بصورت (اسورا مدها Asura Medha) وجود داشت ولی در آن عصر نه بیک نفر بلکه به چندین ارباب انواع روشنی اطلاق میشد. همین طور طرف مقابل یعنی دسته عناصر مضره هم صاحب رئیسی شد که او را (انگرومینو) یعنی (کسی که به بدی فکر میکند) میگفتند که پسان ها به (اهریمن) تبدیل شد.

اوستا بزبان بسیار فصیح صحنه حیات را میدان مبارزه ساخته به آریائی های باختر و کل آریانا میگفت که رستگاری اینجا و جهان دیگر بسته به درستی، امانت، راستگویی و راستکاری و صفای ظاهری و باطنی است و ازین گذشته تمام افراد جامعه باید زحمت کش، کارکن و فعال باشند. به زراعت و کشتمندی توجه نمایند تا در صف ارواح تابناک و عناصر درخشان قرار گرفته بر مضرات و جنبه های تاریک حیات یک قلم فایق آیند.

جوانب عملی اصلاحات زوراستر، مقایسه نتایج رفورم برهمنی و اوستائی:

در موقعیکه ما از انقلاب اجتماعی باختر صحبت میکنیم، حد به حد اشاره به اصلاحاتی که شاخه شرقی مهاجرین آریائی در محیط هند نموده رفته اند حتمی شده می رود مقارن به همان وقتیکه زوراستر در باختر به اصلاحات اجتماعی مذهبی دست میزند یا چیزی پیشتر از آن آریائی های هند هم در اساس حیاتی و مذهبی قدیمه تغییرات وارد میکنند لیکن نظر به احتیاج محیط و خصوصاً اثرات آن این دو انقلاب اگرچه در میان یک عنصر نژادی بمیان می آید، باز هم بین خود اختلافات زیاد دارد. برهمن های گنگا و قتیکه (براهما) را به (اندرا) تطبیق میدهند در وجود رب النوع جدید قوای مجرد روحی و روح مادی دنیائی هر دو را تمرکز میدهند. موضوع بین ماده و روح بین ایشان خوب از هم تمیز میشود و برای اینکه هر کس دارای قوای روحی شود، ارتباط دنیای مادی را سست گذاشته و برای احراز مقصد اساسی و رجحان روحی بدن را در مضیقه گذاشته محو و فنا میسازد.

دوکتورین زوراستر بین روح و ماده اختلافی قائل نیست. ارواح نیک دنیا را برای آزار و تکلیف و ضعف انسان خلق نکرده بلکه برای این بمیان آورده تا انسان و سائر مخلوقات در آن به آسودگی رهائش و بخوشی زندگانی نمایند. در معتقدات اوستائی فقط یک طرف عناصر یا طبیعت که در آن دست ارواح نیک مدخلیت ندارد و آنها فقط کار عناصر ضعیف است، در صدد ایزاً برآمده است. یعنی در دوکتورین اوستا ایزاً منحصر به تاریکی، ویرانی و خشکسالی و قحطی و مرگ است و چون این چیزها فقط یک پهلوی طبیعت را تشکیل میدهد و در اثر کوشش و فعالیت بسیار آن رفع شدنی است، باید خود را فنا نساخته برای ازاله اقدامات ارواح خبیثه آماده باشد. پس آئین اوستائی روح استقامت و پایداری را در مقابل مشکلات در افراد جامعه استوار ساخته، ایشان را برای استقبال هر گونه سختی ها آماده میسازد و به آنها مژده میدهد که حتماً در اثر مراعات قوانین اخلاقی بر همه جنبه های تاریک حیات موفق خواهند شد. بلی افراد جامعه باید پهلوی روشن حیات، گوشه منور زندگانی- جنبه درخشان روح را تقویت نموده بر تاریکی ها فایق شوند و همیشه تحریکات بی معنی نفس و دیگر حرکات خبیثه را در خود کشته حاکمیت را سراسر بدست مشعل فروزان روح و دل دهند. فرد صحیح جامعه اوستائی باید دروغگوئی، فریب، تقلب، تنبلی و دیگر کثافت های ظاهری و باطنی را از خود زایل ساخته با صفای قلب و نیت پاک داخل میدان سعی و مجاهدت شود. گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک را سرمشق زندگانی قرار داده پیش از تمام قوانین به راستی و راستگویی پابند باشد و با روح نیک یکجا و همقدم شده با او و تحت کنترل نگاه او کار کند. قوانین مدنی اوستا بر اصولات تفکر و تصوف و ریاضت برهمنی ها هند خط بطلان کشیده میدان حیات را صحنه عملی فعالیت و زحمت کشی ساخت تا با قلب قوی و روح پر نشاط هر کسی در آن داخل شده و مطمئن باشد که فتح و پیروزی نصیب اوست. زردشت فنا و کشتن نفس را از اتباع خویش خواهش نمیکرد بلکه صفائی روح و بدن و راستگویی

را تدریس مینمود. مطابق قوانین مدنی اوستا اگر شخصی بدن و روح خویش را پاک نگاه میداشت و در اعمال و گفتار خود راست میبود و در حیات زراعتی و تکثیر اشجار سهم میگرفت و در کشتن حیوانات موذی و ضرر رسان فعالیت میکرد، از هر طرف روزنه های سعادت بر او باز شده حیات بر او لبخند میزد و از ثمره زندگانی برخوردار میشد. عمر او دراز، احفاد و حیوانات مفیده او زیاد و خانواده او مسعود و بختیار میبود و اخیر هم در زندگانی جاویدان در آسمان ارباب انواع روشنی بار می یافت.

این است پهلو های اخلاقی مدنی دوره اوستا که تذکار آن جزو پروگرام اساسی این رساله است. نگاه کنید این مبانی را که شالوده آن را در سال 1000 ق م مقنن بزرگ باختری میگذارد، بکدام اندازه اساسی و مفید بود.

طبقات جامعه:

تا اندازه که رویهمرفته از تمام حصه های اوستا و مخصوصاً از قسمت های قانونی آن معلوم میشود در دوره اوستائی جامعه آریانا به سه طبقه تقسیم شده بود: روحانیون، جنگجویان و زارعین. طبقه زارع چیزی است که در هر محیط بوده و هست ولی قراریکه پیشتر هم مختصراً اشاره شد، اوستا زراعت و حیات دهقانی را به اندازه اهمیت داد که نظیر آن در کدام آئین و قانون دیگر مشاهده نمیشود.

بلی کشت و کار و زراعت در دوره مدنیت اوستائی آریانا نه تنها جزو مشاغل حیاتی بود بلکه از بزرگترین وظایف مذهبی بشمار میرفت. قبل از ظهور زوراستر و اصلاحات اوستا آیا در مجمع ارباب انواع آریائی زمین و آب در جمله سائر عناصر، رب النوع نداشت؟ از این گذشته در رساله مدنیت قبل التاریخ آریانا در ذیل آئین و معتقدات شرح داده شد که زمین از خود الاهی نی داشت که او را (الاهه مادر) میگفتند و هیکل او از باختر و (موهنجو دیرو) وانمود میکند که این رب النوع زمین را بعضی اوقات بصورت نیم تنه هم نمایش میدادند زیرا عقیده چنین بود که مناصفه بدن او در زیر زمین میباشد. زمین حاصلخیز که از آن بصورت معجزنا گیاه های مختلف، حبوبات، اشجارسبز و خرم میروید و انسان و حیوان را تغذیه میکند، چیزی است که قدیم ترین جنس بشر را بخود واله ساخته و از قدیمترین زمانه ها فکر بشر تحت نفوذ آن آمده و برای آن رب النوع قائل شده اند.

قبل از ظهور زوراستر مقنین یا پهلوانان بزرگ دیگری که پیش از او در اوستا اسم برده شده اند، هر کدام در مواقع مشکل به منظور کامیابی برای (اردو یسورا Arduicura) الاهی زمین قربانی ها تقدیم میکردند و این تمثال واضح میسازد که بطور مسلسل مفکوره رب النوع زمین از اعصار قبل التاریخ و دوره استقرار آریائی تا بعد از دوره مهاجرت و عصر اوستائی در باختر مانده است. زوراستر که برای آبادی مملکت و سرسبزی خاک باختر زراعت و غرس اشجار را از لوازم اولیه میدانست، با اصلاحات خود آنرا جزو قوانین مذهبی قرار داده انسان در اثر زراعت و کشتمندی ونهال شانی و آب یاری در صف ارواح نیک قرار میگرفت و با این رفتار خود با آنها همدست شده عناصر مضره را زایل میساخت. تا زمانیکه قوانین اوستائی در باختر مراعات میشد، سرسبزی آن سامان

را هیچ نقطه روی زمین نداشت و علت خشکباری موجوده بجز تخلف از این قوانین اساسی چیز دیگر نیست.

طبقه جنگجو با روحانیون همیشه قدم بقدم در آریانا یکجا بود. علت روح سلحشوری در باختر مجاورت آن با مناطق علفزار است که همیشه اولاد آن چپاول پیشه بوجود می‌آیند. از این جهت وقتیکه قبایل آریائی در حوضه اکسوس مستقر شدند، برای حفاظت رمه های حیوانات و حاصلات زمین حتمی بود که روح سلحشوری، سوارکاری و جنگجویی تقویت شود. در میان آریائی های باختر و سائر نقاط آریانا تزریرق و انبساط این مفکوره اشکالی نداشت زیرا آریائی هائی که فطرتاً استعداد جنگ داشتند، بزودی حاضر به دفاع خاک و منافع خود در مقابل یغماگران شمال گردیدند و چون هرچه مدنیت باختر ترقی نموده میرفت، چشم حرص بادیه نشینان بیشتر متوجه میشد. روح سلحشوری هم در آریائی های باختر بیشتر منبسط گردید و همین مفکوره مدافعه خاک و مقابله با خارج بود که نسبت به سائر نقاط آریائی قبایل آریائی در باختر بیشتر بهم متحد شده برای حفظ منافع عمومی آمادگی نشان دادند و از سائر قبایل آریائی مقدمتر، معاصر با قدیمترین شاهان آشوری دارای نظام سلطنتی و اقتدار بزرگ شدند. اوستا و اشعار رزمی مادها و فارسی های غرب ایران کنونی طوریکه در اوایل رساله دیده شد، از نیروی مقتدر باختر و مقابله های آن با تورانی ها و آشوری ها بوضاحت صحبت میکند. ارستوکراسی جنگجو و یا شرفای سلحشور طبقه ئی بود که در مواقع رسمی و حیات عادی در حواشی شاهان باختر زندگی میکردند. استعانت هائی که در اوستا از میترا، ورتراگنا Verethraghna و وایو Vayu خواسته شده بخوبی روح جنگجویی دوره اوستائی را ثابت میکند. وظیفه جنگ که یک وقتی بدست ارباب انواع بود و با (اژدهای فلکی) یعنی ابر و دیگر عناصر طبیعی مقابله میکردند، پس‌انتر بدست پهلوانان بشری افتاده و مشغولیت شاه و طبقه (نجبای سلحشور) گردید.

این نجبا در اوستا بیادبود جنگهای عصر (ویدی) که جنگجویان در میان عراده های سواره می‌جنگیدند بنام (راتستار Rathaestar) یاد شده و برای سرباز کلمه های (واستریا Vactrya) و (ویسپاس Vaicyas) در اوستا دیده میشود.

طبقه روحانیون یا (اتراوا Athravas):

طبقه روحانیون علاوه بر مقام بلند مذهبی از پهلوی مفاد حربی هم برای جامعه خیلی مهم بود و اهمیت و ارتباط آن با طبقه سلحشور پیش از عصر اوستائی در دوره (ویدی) وجود داشت چنانچه علما همیشه در جنگ های آریائی در صفوف جنگجویان حاضر میبودند. نا گفته نماند که اهمیت طبقه روحانیون در جامعه اوستائی محض برای کمک عسکری نبود بلکه این کار یکی از شعب مشاغل ایشان بشمار میرفت. در اوایل عصر ویدی و مخصوصاً پیشتر از آن روحانیت منحصر بیک عده اشخاص معین نبوده بلکه پدر در هر خانواده بعلاوه بزرگی مقام پدری، دارای جنبه روحانیت هم بود. قربانی و خواندن سرودهای مذهبی و حفاظت تهذیب خانوادگی و نژادی وظیفه ایشان بود. بعد از عصر مهاجرت همانطوریکه طبقه برهمنان در هند این کار را منحصر بخود ساختند و در آن محیط روحانیت هم جزو یکی از طبقات اهالی شد، در آریانا هم این تغییرات پیش شد و در عصر ویدی عیناً این طبقه در مملکت ما هم مقام خود را مشخص ساخت. در عصر

اوستائی این تغییرات مراتبی را پیموده و پخته شده بود. همانطوریکه برهن ها در هند روحانیت را از هر خانواده جدا کرده و خانواده و قبیله و حتی طبقه مخصوصی برای آن تشکیل دادند، عین آن در آریانا هم بمیان آمده و در دوره اوستائی روحانیون طبقه اول جامعه را تشکیل میدادند. ناگفته نماند که در تقسیمات طبقات جامعه آریائی هندی و باختری فرق زیاد بوده که ظاهراً معلوم نمیشود و آن اینست که طبقه (سودرا) که عبارت از بومیان (دراویدی) غیر آریائی هند بود، باعث شد که غیر از روحانیون و جنگجویان و زارعین طبقه پستی هم بمیان آید و بر علاوه خود عناصر آریائی را هم بین خود شان تفریق کند. برهمنان یا روحانیون هندی خود را در حالیکه احفاد (برهما) میدانستند، در عروق خود خون رب النوع را تصور مینمودند و ازین جهت خود را عرقاً نه تنها از توده بومی هند حتی از عناصر آریائی هم تمیز میدادند. این مفکوره تا اندازه به این ربط داشت که ایشان دنیا و مافیها را ناشی از یک روح میدانستند. در آریانا غیر از این بود و چون پیروان اوستا دنیا را ناشی از (هرمزد) تصور نمیکردند، از جوهر وجود او در طبقات چیزی نبود که نظر به مراتب آن در آن تقسیماتی قایل شوند. در جامعه باختری همه بلا استثنا باید بر علیه عناصر بد و مضر بجنگند و در این مقابله تنها مقام سرکردگی بدست روحانیون بود و بس. در حقیقت مدنیت اوستائی اختلافات طبقات جامعه را از بین برده مساوات را در میان همه قائم کرده بود. تقسیمات سه گانه روحانیون، جنگجویان و زارعین محض از روی پیشه و وظیفه است که بر طبق احتیاجات طبیعی کشور بمیان آمده و در حقوق حیاتی و مذهبی همه ایشان مساوی بودند. روحانیون چون با کلمات و اوراد مذهبی وسایل طهارت بدن و روح را آماده میکردند، نسبت به سائر صفات ایشان را به پاکی و پاکیزگی یاد مینمودند و آنها را (مردان پاک) میخواندند. قربانی با مدخلیت ایشان اجرا میشد و اوراد مذهبی و استعانت های لازمه فقط از لب و دهن ایشان خوبتر مقبول می افتاد. روشن کردن آتش وظیفه ایشان بود. طبیعی این چند وظیفه مخصوص به ایشان مقامی داده بود ولی نه به آن درجه افراط که برهن ها در سواحل گنگا حاصل نموده بودند. در آریانا روحانیون اندوخته های فضل و دانش را مانند هند در خانواده منحصر نموده بودند ولی حق نداشتند که دروازه قرابت به خانواده و طبقه خود را بر روی دیگران ببندند و یا مزاجت دسته روحانیون را با سائر طبقات ممنوع قرار دهند. اگر چه از تذکرات اوستا برتری روحانیون بر دو طبقه دیگر بخوبی معلوم میشود، ولی نسبت به نفوذ برهن ها دائره اقتدار سیاسی و اجتماعی آنها بمراتب کمتر است. اوستا به استثنای شتر و گاو و بعضی حیوانات دیگر که جنگجویان و زارعین در عوض مراسم طهارت به علما میدادند، عایدات دیگری برای آنها قایل نشده است. البته بعنوان قربانی، نذر و نیاز و تحایف به ایشان داده میشد. مهمترین وظیفه روحانیون افروختن و نگهداری و مواظبت آتش بود که در موقع ستایش ارواح های حسنه در موقع قربانی و ادای مراسم طهارت و هنگام مطالعات کتب مقدسه بعمل می آمد.

آریانا و مبحث جغرافیائی اوستا:

یکی از قسمت های خیلی مفید و دلچسپ اوستا که ذکرش در بین رساله اهمیت زیاد دارد، مبحث جغرافیائی است. این مبحث اگر چه از نقطه نظر دینی نوشته شده نه تنها نامهای قدیم عصر اوستائی آریانا را ارائه میکند بلکه بصورت ایجاز خواص مختصه هر گوشه اهالی آن را نیز نشان میدهد.

رویه‌رفته باید متذکر شد که مسئله ظهور اوستا در آریانا امری است که در آن بکلی شبهه و تردید راه ندارد و اگر تمام دلایل کنار گذاشته شود تنها مندرجات خود اوستا با زبان فصیح این نظریه را به ثبوت میرساند. اوستا از نقطه نظر جغرافیه بکلی غرب ایران کنونی را نمیشناسد. از اکبتانا (همدان) و (پاسارگاد) یعنی مرکز اقتدار سلاطین (ماد) و (پارسی) با وجودیکه در تمام ایران و آسیای علیا سلطنت نموده اند در اوستا ذکری نرفته و بر عکس از شرق فلات آریان یعنی از آریانای قدیم (افغانستان فعلی) مفصل و قطعه به قطعه صحبت میکند. سغد به صفت قشنگ، باختر سرزمین زیبا و دارای بیرق های بلند، هریوا خاک بدیع، هراوواتی (ارغنداب) به صفت مقبول، هیتومننت (وادی هلمند) به صفت تابان، مشعشع و درخشان و دیگر قطعات سرزمین آریانا هر کدام به صفات برجسته و ممتاز یاد شده. (آریاناویجو Ariyana Vaejo) یعنی مهد رهایش آریائی که در جوار سرچشمه رود آمو در بدخشان تعیین شده در اینجا است. (بخدهی)، (هاراوا یا هریوا Haraiva)، هیتومننت، هراویتی، ویکراتا—یعنی ایالات باختر، هرات، وادی هلمند (منطقه فراه و چخانسور)، وادی ارغنداب (قندهار) و کابل مانند خانه های شطرنج پهلوی هم افتاده و خاک افغانستان امروزی را تشکیل میدهند. سغده، مورو و هپتاهند یعنی سغدیان، مرو و پنجاب که خارج حدود نقشه سیاسی افغانستان افتاده اند با مناطق مرکزی فوق الذکر ملحق بوده خاک آریانا و اراضی طبیعی اوستائی را تشکیل میداد. غربی ترین نقطه ئی که در اوستا ذکر شده (راغا Raha) است که محل آن را در (مدیا) آذربایجان تعیین نموده اند⁽⁹⁾. پس قراریکه (دونکر) میگوید از بیانات فوق واضح معلوم میشود که کانون اوستا بطرف شرق بوده و از (راغا) تا (اندوس) را در بر میگیرد و به این حساب که در حقیقت حساب خود متن اوستا است، تمام آریانای قدیم یا افغانستان فعلی جزو خاکی است که منطقه جغرافیائی اوستا را تشکیل میدهد و چون (بخدهی) باختر به صفت (بیرق های بلند) یاد شده، دونکر نتیجه گرفته مینویسد که مرکز این قلمرو مهم یا پایتخت سلاله شاهی آن همین شهر بوده است.

*

*

*

قبلاً در تقسیمات دوگانه اوستا متذکر شدیم که (وندیداد) اولین کتابی است که با دو کتاب دیگر حصه اول را تشکیل میدهد هکذا در جای دیگر این هم نگاشته شد که در میان 21 کتب اوستائی عصر ساسانی تنها (وندیداد) و یک کتاب دیگر بصورت مکمل بما رسیده و وندیداد از نقطه نظر مواد و تصورات و گاتا از پهلوی لهجه زبان و نگارش، قدیمترین قسمت اوستا میباشد. بعبارت دیگر گفته میتوانیم که (وندیداد) و (گاتا) دو قسمت اوستای نو است که از ماورای مندرجات آن اوستای بزرگ یا اوستای باختری را دیده و از آن معلومات قیمتداری راجع به اوضاع جغرافیائی طبیعی وطن خود استخراج کرده میتوانیم.

(وندیداد) کتاب بزرگی است که 22 فصل دارد. فصل اول آن کاملاً وقف تشریح چگونگی اراضی ئی شده که (هرمزد) خلق کرده و (اهریمن) به تدریج آفتی در هر کدام تولید نموده رفته است. چنانچه روی همرفته هرمزد 16 قطعه زمین اوستائی را بمیان میآورد و اهریمن در هر کدام فتنه ئی را برپا مینماید.

علمای تاریخ و جغرافیا، خصوص مدققین نژاد شناسی در اطراف این شانزده قطعه زمین تحقیقات زیاد نموده اند زیرا با ترتیبی که دارد از نقطه نظر اوستا مهاجرت نژاد آریائی تا یک اندازه خوبی حل میشود. اگر چه متأسفانه هنوز این 16 قطعه زمین بصورت یقین معین نشده باز هم تا جائی که تدقیقات عملی شده از آن معلومات خیلی قیمتمنداری برای مملکت ما بدست میآید.

اولین محلی که هر مزد خلق نموده عبارت از سرزمینی است بنام (ایریاناویجو) یا (ایریانم ویجو) یاد شده که معنی تحت الفظی آن (مهد آریائی) است. قراریکه در بندهش بزرگ ذکر شده⁽¹⁰⁾ سرزمین (ایریاناویجو) جائی بود خوش آب و هوا و مطبوع که هورا مزدا مخصوصاً آنرا زیبا و قشنگ آفریده بود تا ساکنین آن، آنرا دوست داشته باشند و برای اینکه همه نوع بشر در آنجا رجوع نکنند هر مزد حب وطن را خلق کرد تا دیگران در گوشه و کنار خاک های خود بمانند و آریائی ها مستریح در زمین بهشتی و ش خود آرام و مسرور باشند.

بعبارت دیگر این خاک زیبا سرزمین زوراستری است زیرا زوراستر در آنجا متولد شده و رفورم خود را در آنجا بمیان آورده است و اولین جفت پرندگان و حیوانات در آنجا خلق شده و از نام آن (مهد آریائی) معلوم میشود که خاک تولدی و پرورش اولی نژاد آریائی بوده است.

علما در باب تعیین قلمرو (آریاناویجو) تدقیقات زیاد نموده و اخیراً بصورت عمومی به این نتیجه واصل شده اند که (آریاناویجو) به معنی محدود عبارت از دامنه های شمال غربی پامیر و مناطق قریب سرچشمه آمو دریا است زیرا رودخانه که در قلمرو (آریاناویجو) میگذشت بنام (وانگوهی دیتیا) یاد شده و این رودخانه عبارت از اکسوس، جیحون یا آمو دریا میباشد زیرا در عصر ساسانی هنوز آنرا (وهه) میگفتند و رود (وهه) عبارت از همان رودخانه فوق الذکر است.

اسم (وانگوهی دیتیا) مرکب از دو کلمه است: (وانگوهی) نام رودخانه و (دیتیا) بمعنی قانون میباشد و بصورت اصطلاحی از آن این معنی کشیده میشود که زوراستر در مجاورت آن صاحب قوانین مذهبی گردیده است. چون زوراستر بلخی بود، از اینجا هم معلوم میشود که رودیکه از قلمرو (آریاناویجو) میگذشت عبارت از آمو دریای فعلی بود. پس آریاناویجو یا مهد آریائی به معنی محدود سرزمینی است که در پای دامنه های شمال غربی پامیر به دوطرفه قسمت علیای رود آمو افتاده و اگر سائر قطعات اراضی را که هر مزد به تدریج خلق کرده میرود داخل قلمرو آن کنیم و (آریاناویجو) را به معنی نسبتاً جدیدتر و جامع تر بگیریم، عبارت از (آریانا) یا (افغانستان امروزی) میشود.

بعد از اینکه هر مزد (آریاناویجو) را پیدا کرد، اهریمن سرما و خنک فوق العاده را در آنجا بمیان آورد تا آریائی ها را از آنجا دور کند چنانچه از نقطه نظر اوستا علت مهاجرت نژاد آریائی همین خنک بسیار زیاد بود. این کیفیت در (حوضه اکسوس) امری است طبیعی زیرا زمستان آنجا تقریباً ده ماه سال را در بر میگیرد و به این جهت سال در نظر آریائی های اولیه عبارت از زمستان شده بود و اگر در سرود ها عمری زیاد میخواستند (صد

سال) نه بلکه (صد زمستان) خواهش میکردند و به همین جهت مستر ولسن انگلیس خانه اصلی نژاد آریائی را دامنه پامیر و شمال حوضه اکسوس قرار داده است. بهر جهت موضوع اصلی از نظر نماد که اهریمن با تولید سرما آریائی ها را از اولین زمین مخلوقه هر مزد بیرون کشید.

بعد از این هر مزد به تدریج 15 قطعه اراضی خلق کرده میرود و اهریمن در هر کدام آفتی تولید میکند. از این 15 قطعه زمین (9) آن بلاترید معین شده و چون در آن شبهه نیست ابتدا در جدولی نامهای زند، فارسی قدیم، یونانی و اسم حالیه آنها را داده سپس هر 15 قطعه زمین را مرتب با بعضی تشریحات مربوطه هر کدام ذکر میکنیم:

نام زند	فارسی قدیم	یونانی	نام حالیه
سغد	سوگوده	سوگدیان	سغد
مورو	مارگو	مارجیان	مرو
باخدی	باختر	باکترا	بلخ
هارویو	هریوا	آریا	هری (هرات)
وهرکانا	وارکانا	یرکاویا	گرگان (جرجان)
هاراواتی	هروواتی	اراکوزیا	ارخج-ارغند (آب)
هیئومنت		اتوماندروس	هلمند (سیستان)
هپتاهندو	هینداوا	هندوی - هند	(پنجاب)

رویهمرفته 16 قطعه زمین که اهورا مزدا خلق نموده با بعضی تفصیلات و فتنه هائیکه اهریمن در آنها بمیان آورده قرار آتی است:

- 1- سرزمین آریاناویجو که رود وانگوهی دیتی از آن میگذشت و تفصیلات مربوطه آن پیشتر ذکر شد. انگرامینو Angra Mainyu یا اهریمن سرمای فوق العاده را در آنجا تولید نمود طوریکه زمستان آنجا 10 ماه و تابستان از دو ماه بیشتر نبود.
- 2- جلگه قشنگ سغد (سغدیان): اهریمن به نوبه خود در آنجا ملخ را خلق کرد که فصل ها را میخورد و در میان حیوانات امراض تولید مینمود. بهمین جهت از نقطه نظر اوستا بعد از اینکه آریائی ها از دامنه های شمال غربی پامیر و سواحل راست رود آمو به سغدیان پایان میشوند، هجوم ملخ ایشان را مجبور میکند که به باختر مهاجرت کنند.
- 3- قطعه زمین مورو: اهریمن در اینجا هرج و مرج سواران یغماگر یعنی الامان ها را بمیان آورد چنانچه مرو تا زمان تسلط شوروی همیشه صحنه آشوب و گیر و دار تورانی ها بود و این مسئله طبیعی برای اهالی فشار و اذیت تولید میکرد.
- 4- سرزمین بدیع و زیبای باخدی یا باختر: اهریمن در اینجا مور را خلق کرد تا به کشت و کار باختری ها صدمه رساند.
- 5- زمین قشنگ (نیسایا) که بین مورو یعنی مرو و باخدی یعنی باختر واقع بود. اگرچه بنام نیسایا چندین جای یاد شده تا حال معمولاً آن را نیشاپور تعبیر میکنند اما نص اوستا موقعیت آنرا بین بلخ و مرو تعیین میکند و مدققین چنین نظریه

- دارند که باید از بلخ بطرف مرو گفته جایی بین این دو نقطه باشد. اهریمن در آنجا بی اعتمادی را مروج نمود.⁽¹¹⁾
- 6- سرزمین قشنگ هروویو، هری، هرات: اهریمن در آنجا گریه و شیون را برای مرده رواج داد. قرار مقررات قوانین زردشتی اگر کسی بر مرده میگریست قطرات اشکش میدل به رودی میشد که مانع عبور او از پل کینوات Kinvat میگردید و در نتیجه به سرزمین فلاح نمیرسید.
- 7- زمین زیبای ویکراتا Vaekrara (کابل): اهریمن در آنجا (پریکا کنتی تی Pairika Knthati) مفکوره (بت پرستی) را خلق کرد تا داخل بدن کرساسپا Keresaspa هیولای بت پرستی و بی دینی شده مردم را از راه بکشد و بت پرست سازد. در افسانه های زوراستری (پریکا Pairika) را بشکل پهلوان بت پرستی تصویر میکنند که آخر ساوشیانی Saoshyani پسر زوراستر بر او غالب شده آئین غلط بت پرستی را از میان می بردارد.
- چون تا زمان ظهور دین مقدس اسلام در عصر برهمنی و بودائی سرزمین بت پرستی بود و دین بودئیزم طوریکه در موقعش مفصل خواهیم دید در قرن 2 ق م در آنجا رواج یافته است، حقایق تاریخی هم نشان میدهد که اهالی آن بسیار زود از آئین زردشتی خارج شده اند.
- 8- یوروا Urval: محل آن معلوم نیست. بعضی آن را فرات سفلی تعبیر میکنند. اهریمن در آنجا غرور را خلق کرد.
- 9- کننتا Khnenta شاید عبارت از (گرگان) باشد زیرا به این نام رودی (هیرکانیا) جاریست.
- 10- دهمین زمین خوبی که هر مزد خلق کرد عبارت از وادی قشنگ (هراویتی) یا (الرخج = ارغند) یعنی وادی ارغنداب قسمت جنوب غربی افغانستان است که ولایت قندهار حالیه را در بر میگیرد. آنچه که اهریمن در آنجا رواج داد در دادن مرده ها است چنانچه کشف خاکستر مرده در کوزه های نقره که در موزه قندهار موجود است این نظریه را تقویت میکند.
- 11- یازدهمین زمین خوبی که هر مزد خلق کرد (هیتومنت) وادی هلمند و سیستان است و اهریمن در آنجا جادو و جادوگری را شیوع داد چنانچه اهالی آنجا همه ستاره شمار، غیبگو و جادوگر شده اند.
- 12- راغا Ragma محلی است که تا حال معین نشده. بعضی برای آن آذربایجان را پیشنهاد میکنند. اوستا مینویسد که اهالی آن مرکب از سه نژاد بود. اصطلاح سه نژاد را مدققین سه طبقه اجتماعی تعبیر کرده اند که عبارت از روحانیون، جنگجویان و دهاقین باشد. اهریمن در آنجا بی اعتمادی را خلق کرد.
- 13- زمین خوب اوستائی (کخره) بود. (کرخ) شهری بود در غزنی. بین هرات و قلعه نو هم محلی موسوم به کرخ میباشد.
- 14- (وارنا) محل آن معلوم نیست. بعضی ها آنرا حوالی کوه دماوند یا (ری) قریب تهران تعبیر میکنند. اهریمن در آنجا اطفال عجیب الخلقه و فشار دهشت آمیز یا (غیر آریائی) را خلق کرد.
- 15- زمین خوب اوستائی (هپتا هندو) منطقه هفت دریا یا پنجاب فعلی هند است. اهریمن در آنجا گرمی فوق العاده را ایجاد کرد.

16- زمین (رانگا) یا (رانگه Rangha) که اهالی آن رئیس نداشتند و از قبول آئین زردشتی تخلف میکردند. مدققین اینجا را به حدس مناطق علیای رودخانه دجله تصور میکنند. اهریمن در آنجا سرما را پیدا کرد.

* * *

قرار شرح فوق از روی مبحث جغرافیائی اوستا به وضاحت کامل معلوم میشود که تنها مملکتی که سراسر قلمرو آن در اوستا ذکر شده است، آریانای باستان یا افغانستان امروزیست. این سرزمین مجموعه قطعات اراضی قشنگ و زیبایی است که به تعبیر اوستا و آئین آنوقت هر مزد خلق کرده. در میان نام های جغرافیائی قطعات اراضی خوب اوستا از 9 محلی که بصورت یقین معلوم شده هفت آن (آریانا) یا افغانستان قدیم را تشکیل میدهد و یقین کامل داریم که اگر دامنه تفحصات علما و مدققین در افغانستان انبساط یابد و از اسمای بومی گوشه و کنار این خطه کهستانی مطالعاتی بعمل آید، دیده خواهد شد که 16 قطعه زمین قشنگ اوستا، افغانستان امروزی و حاشیه قریب و اطراف آنرا تشکیل خواهد داد چنانچه همین حال این نظریه به ثبوت رسیده است.

نوت: وقتیکه نگارش این رساله تمام شده بود در صفحه 907 جلد دوم کتاب (Innermost Asia) تالیف سر اورل استن پاورقی ئی دیدم که با مبحث (آریانا و مبحث جغرافیائی اوستا) ربطی داشت. خلاصه آن قرار آتی است: «در مقاله ام (افغانستان در جغرافیای اوستا) که در شماره 15 مجله (Indian Antiquary) نشر شده در صفحه 22 چنین نگارش یافته: چهار رودخانه ئی را که بعد از پشت با هلمند ذکر شده اند چنین تعبیر نموده بودم که (هواکترا Hvactra)، (هواسپا Hvacpa)، (فراذاتا Fradatha) و (هوارنوهی تی Hvarenulhaiti) که عبارت از رودخانه های موجوده خاش، خسپاس، فراه و هاروت میباشد و همه از سواحل شمال به رودخانه هلمند میریزند.»

انتشار مبانی آئین اوستائی بطرف غرب:

این نظریه قبلاً شرح داده شد که زوراستر در حوالی 1000 ق م ذر باختتر ظهور نموده و در حدود 800 ق م آئین اوستائی به کمال معنی به دو طرفه هندوکوه عمومیت داشت. چون اساس این دیانت تنها در خاک آریانا محدود نمانده و تا انتها الیه غربی نقاط ایران کنونی هم منتشر شده است و بعد از قرن 2 ق م دین بودائی بکلی قائم مقام آن شده است. سوالی در خاطر میگذرد که آیا آئین اوستائی چطور و بکدام عصر بطرف غرب نفوذ نموده است؟ مورخین غربی مخصوصاً یونانی ها قدیم از زمان هرودت⁽¹²⁾ و افلاطون گرفته تا قرون بعدتر ... بصورت مستقیم و غیرمستقیم از زوراستر و بعضی مبانی دوکتورین او بطرف غرب فلات ایران صحبت کرده اند. (نیکولای دمشقی Nicolaus Damascus) مینویسد که (سیروس) موسس سلطنت هخامنشی یا پدرش (اتراداتس Atradata) یعنی (عطا شده آتش) نام داشت. از اینجا از روی کتیبه های داریوش بدون شبهه معلوم میشود که قوانین زوراستری معاصر سیروس در میان فارسی ها معمول بود. اینجا دونکر جرمنی⁽¹³⁾ نتیجه گرفته مینویسد که: «دوکتورین زوراستر در زمانیکه فراورتن Phraortes قبایل ماد را بهم متحد میکرد (حوالی 650 ق م) بطرف غرب ایران رسیده و در نزد مادها وقتی معمول بود که ایشان هنوز بصورت ملوک الطوائفی تحت اداره

رؤسای خود حیات داشتند و باجگذار آشوری‌ها بودند». (وسط قرن 8 ق م تا وسط قرن 7 ق م) هرودت هنوز هم زمان انتشار آئین اوستائی را بطرف غرب عقبتر میبرد زیرا (ماژها) را نژاد یا قبیله از مادها قلمداد میکند و قرار تفسیری که میدهد، مینویسد که این قبیله در عصر دیوس Deioces یعنی در حوالی 700 ق م وجود داشت و چون تشکیل یک طبقه روحانیون بیک روز و یک وقت کوتاه امکان ندارد، دونکر نتیجه گرفته ایزاد میکند که اقلای یک قرن پیشتر از وجود طبقه روحانیون مذکور آئینی که بر اساس آن تشکیلات طبقه بمیان آمده است، نفوذ پیدا کرده است.

بوئوق گفته میتوانیم که پرستش (اهورا مزدا) در وسط قرن 6 در میان پارسی‌ها و اقلای یک قرن قبل در حوالی 650 ق م در میان مادها معمول بود، چون مقارن این زمان طبقه ارثی روحانیون در غرب وجود داشت. چنین نتیجه بدست میآید که دینی که این روحانیون نماینده آن بودند، پیش از 750 ق م در آن دیار وجود داشت. به این طریق سلسله وار به این مطلب میرسیم که آئین زوراستر در شرق فلات آریان در باختر نه تنها در حوالی 800 ق م معمول بود بلکه پخته و استوار هر طرفی ریشه دوانیده و به اندازه کافی آنقدر قوت داشت که بطرف غرب انتشار یابد و بر قبایل مجاور ماد و پارسی فایق شود و آئین ایشان گردد.⁽¹⁴⁾

درین دو نقطه هیچ جای شبهه نیست که اصل کانون ظهور دیانت زوراستر باختر است و از اینجا مبانی قوانین اوستائی به طرف غرب در میان سائر قبایل آریائی مادها و پارسی‌ها انتشار یافته ولی غیر از عبارتی که فوقاً داده شد، صورت انتشار آن را صریح تر بطرف غرب شرح داده نمیتوانیم.

قرار مطالعات دقیقی که علما در صورت نگارش و زبان و آهنگ کلام قدیمترین حصه های اوستا نموده اند، چنین معلوم میشود که فهرست دعاها و اوراد مذهبی در حوالی 800 ق م در باختر وجود داشت و کتب مفصلی که تمام آئین اوستائی را در بر بگیرد، بین سالهای 750 و 350 ق م نوشته شده. این هم ناگفته نماند که (گاتا) که قدیمترین حصه اوستا را تشکیل میدهد با دیگر حصص عمده اوستا پیش از اینکه (سیروس) در عوض امپراطوری (ماد) سلطنت پارسی را بمیان آرد، در سرزمین آریانا در باختر وجود داشت و تمام حصص آن قبل از اینکه (بودا) در کنار گنگا ظهور کند یعنی در حوالی 600 ق م مکمل جمع شده است.⁽¹⁵⁾

تشکیل خانواده، ازدواج و مسئله ازدیاد نسل:

اگر به نظر عمیق به احکام اوستا نگاه شود، دیده میشود که نقطه اساسی مبانی اصلاحات زوراستر تقویه نسل و نژاد آریائی و مصفا نمودن آن از تمام کثافات مادی و معنوی است. اوستا اگر توسعه زراعت، کثرت اشجار، اتلاف حشرات و حیوانات مضره، تربیه حیوانات مفید، پاکیزگی و طهارت و غیره احکام مفید را توصیه میکند، مقصودش محض بهبودی حال بشر و ترقی مبانی حیات او میباشد. برای اینکه نسل آریائی در جامعه باختری سالم و نیرومند بماند، (وندیداد) به مسئله ازدواج اهمیت مخصوصی داده و از طرف اهورامزدا مینویسد: «نزد من شخص عیال دار مقدمتر از مجرد، شخص خانه دار مقدمتر از بیخانه⁽¹⁶⁾ و پدر اطفال مقدمتر از شخص بی اولاد است.» ازین مفکوره بخوبی

معلوم میشود که ثقافت اوستائی چه اهمیتی به اولاد و خانواده و عائله و پدر اطفال میداد. از بعضی روایات دیگر استنباط میشود که عمل مزاجت ثواب جمیل داشته و در میان جامعه بنظر خیلی تقدیر دیده میشد و ازدواج هرچه با خویشاوندان قریب بعمل می آمد محسن تر بود.⁽¹⁷⁾

سن ازدواج دختر بعد از 15 سالگی بود و پیش از این وقت بکسی داده نمیشد و دوشیزگانی که مدت مدیدی در خانه بی شوهر میماندند، (هوما) رب النوع حیات برای ایشان حامی زندگانی، رفیق حیات و شوهر باوفائی تهیه میکرد.

اگر چه در جامعه باختر طبقات مردم به سه دسته روحانیون، جنگجویان و دهاقین تقسیم شده بودند ولی در اوستا مبنی بر مسائل ازدواج تفریقی در میان اهالی دیده نمیشود و هر صنف و طبقه با یکدیگر بطور عادی مقاربت میتوانست. طبیعی مسئله ازدواج با غیر دین اوستائی از این قانون مجزا است زیرا در این زمینه فرمایشات صریح خویشاوندی تابعین (هرمزد) را قدغن قرار میدهد.

پدر در خانواده اوستائی جامعه باختری دارای همان مقام و امتیازاتی بود که قانون (مانو) برای آریائی های کنار گنگا مقرر کرده بود. یعنی رئیس و صاحب اختیار خانواده بود. خانم در خانواده اوستائی خیلی محترم بود ولی مانند آتش هرمزد از او مراقبت بعمل می آمد.

راجع به تربیه اطفال تا جایی که از بعضی نکات فهمیده میشود، قاعده چنین بود که از سن 7 به تعلیمات او پرداخته و بسن پانزده سالگی بعنوان اینکه داخل دوره رجلیت میشود، (کمربندی) در کمر او می بستند. کمر بسته کردن اطفال که در محیط ما تا همین سال های اخیر رواج داشت، یکی از عادات خیلی قدیم آریائی است که منحصر به جامعه باختری و دوره مدنیست اوستائی هم شده نمیتواند زیرا در دوره ویدی و حتی قبل از ینکه آریائی ها از هم جدا شوند، در میان ایشان معمول بود. اصلاً معنی کمر بستن در ثقافت اوستائی این بود که شخص را از آسیب ارواح خبیثه محافظه میکرد.

روز تولدی اطفال در خانواده روز مسرت و شادمانی بود و به یادبود آن همه ساله جشن میگرفتند و خوشی میکردند. احترام مادران بر اطفال از واجبات بود.

در اوستا موضوع دو زن برای یک مرد دیده نشده. تعدد زوجات که مورخین یونانی در میان پارسی ها دیده اند، بیشتر مربوط به خانواده های اشراف بوده زیرا قراریکه (امیان Ammian) میگوید نسبت تعداد زوجات در میان آنها بسته به ثروت ایشان بود. راجع به بودن زن ها به پرده و مراقبت ایشان در اوستا توصیه های زیاد شده است./

اشارات، مأخذ، تبصره ها:

(1) صفحه 37 جلد 5، Dunker's History of Antiquity. Evelyn Abbott,

.Vol.5.

(2) همانجا صفحه 38.

- (3) کتابی است که جلال پور فتحعلی شاه قاجار در 1868 راجع به شاهان قدیم و افسانه‌ئی ایران تألیف و طبع نموده که از حیث اهمیت تاریخ مقامی ندارد.
- (4) استاد، واحد مسافه یونانی است و مساوی 600 قدم یا فت یونانی میباشد.
- (5) زیرا اوائل مهاجرت آریائی را از باختر معمولاً 1900 ق م نسبت میدهند.
- (6) باختری ها مهمترین تمام قبایل سرحدات شمال شرقی میباشند از روی روایاتی که بما رسیده معلوم میشود که برای یونانی ها اقتدار و عظمت باختر در عصر آشوری ها چیز واضح و مبرهن بود.
- (7) این شتر مخصوص باختر بوده از آن سبب بنام بختی (بخدی) یعنی باختری تا کنون شهرت دارد.
- (8) نهابه عقاید منسوخه شان
- (9) راغا
- (10) صفحه 3 کتاب زند اوستا ترجمه دارمستتر فرانسوی
- (11) دارمستتر در پاورقی صفحه 7 جلد اول ترجمه انگلیسی کتاب زند اوستا میگوید که در آنجا مردمانی بودند که از وجود خداوند جل و شانه منکر بودند. العیاذ بالله.
- (12) هرودت بصورت واضح از زوراستر و آئین او نام نبرده چنانچه بعضی ها خاموشی او را دلیل آورده میگویند که زوراستر و آئین او سراسر مربوط به آریانا است. ولی با ذکر بعضی عادات مادها و معتقدات ایشان بصورت غیر مستقیم معلوم میشود که مبانی آئین اوستائی در میان مادها و پارسی ها هم انتشار یافته بود.
- (13) صفحه 90 – 91 جلد پنجم Duncker's History of Antiquity, Abbott, Vol. V.
- (14) صفحه 91 همانجا
- (15) صفحه 104 همانجا
- (16) منظور خانواده است.
- (17) قرار تجارب طبی امروزه هر چه ازدواج با بیگانگان بعمل آید صحی تر است.